

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمَّيْ وَأَهْلِي وَمَالِي وَأُسْرَتِي

«پدر و مادرم، اهل و عیالم، مال و ثروتم، قوم و قبیله و خاندانم، همه و همه فدای شما باد؛ ای

اهل بیت رسول خدا».

### مفهوم تفدیه

این جمله در اصطلاح علمای ادب "تفدیه" نامیده می شود. تفدیه یعنی فدا دادن. فدا دادن به این معناست که انسان حاضر شود چیزی را از دست بدهد برای این که در عوض، چیز دیگری را برای خود نگه دارد. در قرآن کریم در مورد روزه‌ی ماه رمضان آمده است:

﴿...وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ...﴾<sup>۱</sup>

«... کسانی که توانایی روزه گرفتن ندارند می توانند افطار کنند و سپس به عنوان فدیة،

اطعام مسکین کنند...».

یعنی برای هر روز روزه نگرفتن، ده سیر گندم یا نان به مسکین بدهند. در واقع، فضیلتی را که در اثر افطار کردن روزه از دست داده است، خداوند کریم و رحیم، با ده سیر گندم که به فقیر داده می شود، ثواب عظیم روزه را به او می دهد.

(يَا مَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ)؛

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۴.

عمل اندک را می‌پذیرد و آن فضیلت‌های فراوان و عظیم را می‌دهد. اندک گرفتن و زیاد دادن، دأب پروردگار کریم است.

### مفهوم تفدیه‌ی مجازی

مادر تعارفات خود می‌گویم: فدایت شوم یا "روحی لک الفداء" پیدا است که معنای حقیقی این جملات منظور نیست؛ زیرا کسی حاضر نیست بمیرد تا کس دیگری زنده بماند بلکه مقصود، تجلیل و تکریم و اظهار محبت شدید است، و گرنه در بعض موارد، اصلاً تحقق معنای حقیقی آن معقول نیست. مثلاً شما به امام حسین علیه السلام می‌گویید: "بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي" من حاضرم پدر و مادرم را فدای شما کنم که آنها بمیرند و شما زنده بمانید؛ در صورتی که الان نه امام حسین علیه السلام در عالم طبع زنده است و نه والدین شما که از دنیا رفته‌اند؛ پس این یعنی چه که من دوست دارم آنها بمیرند و شما زنده بمانید و حال آن که هیچ کدام زنده نیستند؟ پس معنای حقیقی این جمله، تحقق پذیر نیست و اما معنای تنزیلی یعنی: اگر فرضاً شما و والدینم زنده بودید، من حاضر می‌شدم این چنین تفدیه کنم؛ این معنا هم در بعض موارد درست نیست و خلاف واقع است. مثلاً در زیارت شهدای کربلا آمده است که حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف به آنها می‌فرماید:

(بَابِي أَنْتُمْ وَأُمِّي)؛

آیا این ممکن است که واقعاً امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف رضا بدهد که پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام فدای اصحاب امام حسین علیه السلام شود؟ یعنی عالی فدای دانی شود؟ و همچنین حضرت زینب علیه السلام که روز عاشورا کنار بدن مطهر امام حسین علیه السلام نوحه سرایی می‌کرد، می‌گفت:

(يَا أَيُّهَا الْمَهْمُومُ حَتَّىٰ قَضَىٰ بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّىٰ مَضَىٰ)؛

«پدرم فدای آن تشنه‌ای که با تشنگی جان داد. پدرم فدای آن غصه‌دار اندوهناکی که با غصه و غم، جان سپرد».

آیا این ممکن است که عقیده‌ی بنی‌هاشم علیهم‌السلام این مطلب را روا ببیند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فدای امام حسین علیه‌السلام بشود در صورتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام افضل از امام حسین علیه‌السلام است! در این گونه موارد تفدیه‌ی تنزیلی هم صحیح نیست بلکه در تمام این موارد تفدیه‌ی مجازی مراد است. یعنی؛ کنایه از تجلیل و تکریم و اظهار محبت شدید نسبت به شخص یا اشخاصی می‌باشد.

### موضوع "فدا" از نگاه قرآن

در قرآن کریم، مطلبی راجع به موضوع "فدا" آمده است که اگر توضیحی درباره‌ی آن داده شود، دور از تناسب نیست.

می‌دانیم که حضرت ابراهیم علیه‌السلام در خواب مأمور شد (خواب انبیاء علیهم‌السلام مرتبه‌ای از وحی است) که فرزندش اسماعیل علیه‌السلام را به دست خودش ذبح کند. وقتی مقدمات را فراهم آورد و آماده شد کارد را بر حلق فرزندش اسماعیل بکشد، از طرف خدا ندا آمد:

﴿وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ ۖ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...﴾؛<sup>۱</sup>

«گفتم: ای ابراهیم! توبه خواب خود مصداق دادی و آنچه را که خواستیم، انجام

دادی...».

منظور، اظهار اسلام و تسلیم از جانب تو بود و آن تحقق یافت. دیگر نیازی به ذبح

۱- سوره‌ی صافات، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.

اسماعیل نیست!

﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

«ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم».

نقل شده آن ذبح عظیمی - که فدای اسماعیل علیه السلام از جانب خدا شده - قوچی بوده است و ابراهیم علیه السلام آن را به امر خدا کشت و فدای اسماعیل علیه السلام کرد و اسماعیل علیه السلام زنده ماند و چون آن قوچ از جانب خدا به وسیله‌ی جناب جبرئیل علیه السلام ارسال شد، متّصف به صفت عظیم گشته است.

ابراهیم فدای حسین بن علی علیه السلام

داستانی از ابن عباس نقل شده:

روزی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودم؛ در حالی که روی زانوی چپ آن حضرت پسرش ابراهیم و روی زانوی راست ایشان حسین بن علی علیه السلام نشسته بود، گاه این را می بوسید و گاه آن را. در این حال حالت وحی به آن حضرت عارض شد. بعد از این که به حال عادی آمد فرمود: جبرئیل از جانب خدا نازل شد و فرمان آورد که نباید این دو محبوب در دل تو با هم باشند، باید یکی از این دو را فدای دیگری کنی؛ یا حسین را فدای ابراهیم کن و یا ابراهیم را فدای حسین! من حساب کردم که اگر ابراهیم از دنیا برود، فقط من و مادرش ماریه غمگین می شویم؛ لیکن اگر حسین از دنیا برود، هم من غمگین می شوم و هم علی و هم دخترم فاطمه غمگین می شوند. لذا من ترجیح دادم که غصّه تنها بر دل من بریزد و دخترم زهرا علیه السلام و علی علیه السلام محزون نشوند. این بود که "فدیته للحسین" ابراهیم را فدای حسین کردم که ابراهیم برود و حسین زنده بماند. از این رو ابراهیم مریض شد و بعد از سه روز از دنیا رفت. آن حضرت در

۱- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۷.

فراقش می‌گریست و می‌فرمود: دل می‌سوزد و اشک می‌ریزد اما چیزی نمی‌گویم که خلاف رضای خدا باشد. پس از آن، هر وقت رسول اکرم ﷺ امام حسین علیه السلام را می‌دید، او را می‌گرفت و می‌بوسید و به سینه‌اش می‌چسباند و آب دهانش را می‌مکید و می‌فرمود:

(فَدَيْتُ مَنْ فَدَيْتُهُ بِابْنِي اِبْرَاهِيمَ)؛

«من فدای کسی که پسرم ابراهیم را فدایش کردم».

### جزع حضرت ابراهیم علیه السلام از نحوه‌ی شهادت امام حسین علیه السلام

داستان دیگری هم از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام نقل شده که: وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام این جریان برایش پیش آمد و اسماعیل علیه السلام زنده ماند، بعد آن جناب ابراهیم علیه السلام آرزو می‌کرد ای کاش آن فدیة نمی‌آمد و اسماعیل علیه السلام را به دست خودم ذبح می‌کردم و مقام رضای خدا را به دست می‌آوردم! از جانب خدا به او وحی شد: محبوب‌ترین خلق در نزد تو کیست؟ عرض کرد: محمد حبیب تو که آخرین پیامبران است، از همه کس محبوب‌تر در نزد من است. سؤال شد: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را بیشتر از خودم دوست دارم. آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ گفت: فرزند او را. آیا کشته شدن فرزند او به دست دشمنانش برای تو دردناک‌تر است یا کشته شدن فرزند خودت به دست خودت؟ گفت: کشته شدن فرزند او به دست دشمنانش برای من از کشته شدن فرزند خودم به دست خودم دردناک‌تر است. آنگاه فرمودند: حال ای ابراهیم! بدان گروهی که می‌پندارند از امت محمدند، فرزند او حسین را خواهند کشت آنگونه که گوسفندی را سر می‌برند.

ابراهیم از شنیدن این جریان سخت اندوهناک گشت و شروع به گریستن کرد. در آن حال خدا به او وحی کرد ابراهیم! من به خاطر این جزعی که از شنیدن قتل حسین از خود نشان

دادی، آن گونه ثواب به تو می‌دهم که اگر فرزند خودت اسماعیل را بادت خودت ذبح می‌کردی و اندوهناک می‌گشتی، به تو می‌دادم. آنگاه امام رضا علیه السلام فرمود: این همان گفتار خداست که می‌فرماید:

﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾

بنابراین، جزع بر امام حسین علیه السلام فدیة شد برای جزع بر اسماعیل و جای خالی آن را پر کرد. حال ما به آستان اقدس اهل بیت رسالت علیهم السلام عرض می‌کنیم:

(يَا أَيُّهَا أَنتُمْ وَ أُمَّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أُسْرَتِي)؛

یعنی ای خاندان عصمت، ای فرزندان رسول خدا و ای اهل بیت نبوت! من آن قدر شما را عزیز می‌دارم و آن قدر جلالت و عظمت برای شما قائلم و پیش من آن قدر محبوب هستید که از محبت قلبی ام نسبت به شما به این عبارت تعبیر می‌کنم: خودم، پدرم، مادرم، خانواده‌ام، قبیله‌ام، عشیره‌ام و هر چه دارم فدای شما باشد.

### ماه ذیقعدة، ماه توبه و آمادگی

ماه ذیقعدة، مقدمه برای ذیحجه است. همان گونه که ماه شعبان مقدمه برای ماه رمضان است و آمادگی به انسان می‌دهد تا لیاقت ضیافت خدا را داشته باشد، ماه ذیقعدة هم به انسان لیاقت زیارت خدا را در ماه ذیحجه می‌دهد. ماه ذیحجه، ماه زیارت خدا و ماه رمضان، ماه ضیافت خداست. در ماه رمضان خدا بر سر سفره‌اش میهمان‌داری می‌کند. در ماه ذیحجه هم در خانه‌اش میهمان‌داری می‌کند. در خانه‌اش را باز می‌کند و بندگانش را به آستان اقدسش می‌پذیرد. خوشابه حال کسانی که چند روز دیگر به سوی خانه‌ی خدا پرواز می‌کنند و به زیارت خلاق مهربان‌شان موقّق می‌شوند و لذا ماه ذیقعدة، ماه آمادگی است، ماه توبه است، ماه

استغفار واقعی است. تذکراً عرض می کنم، نماز توبه در روز یکشنبه‌ی ماه ذیقعدہ وارد شده است. چه بجاست که حدّ اقلّ یک هفته این نماز توبه در این ماه خوانده شود و شیطان به سراغ انسان نیاید که به فکرش بیفکند که با یک روز نماز خواندن، توبه‌ای نمی شود کرد؛ کار تواز این حرف‌ها گذشته است. اینها القائنات شیطان است و انسان نباید گوش به حرف شیطان بدهد؛ علیرغم او و برای این که بینی شیطان را به خاک بمالد می گوید: من این عمل را انجام می دهم، اگرچه گناهان زیادی هم داشته باشم. من امتثالاً لامر رسول الله ﷺ چون او امر کرده، اطاعت می کنم و برای تقرّب به خدا، این نماز را می خوانم و امیدوارم خداوند به لطف و کرم خودش و به حرمت صاحب این امر که رسول خدا ﷺ است از من بپذیرد و مراد زمره‌ی تائین قرار دهد.

### کیفیت نماز در ماه ذیقعدہ

در روز یکشنبه‌ی ماه ذیقعدہ، رسول خدا ﷺ در جمع اصحابشان وارد شدند و فرمودند: کدامتان می خواهید توبه کنید؟ (معلوم می شود توبه یک زمینہ‌ی حقیقی می خواهد). گفتند: همه می خواهیم. فرمود: امروز برخیزید و غسل کنید؛ بعد وضو بگیرید و چهار رکعت نماز بخوانید. دو تا دو رکعتی و در هر رکعت به یک سلام و در هر رکعتی بعد از سوره‌ی حمد، سه بار سوره‌ی اخلاص و یک بار سوره‌ی فلق و یک بار سوره‌ی ناس و بعد از اتمام نمازها و بعد از سلام آخر، هفتاد مرتبه بگویید:

(أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ)؛

و بعد از آن بگویید:

(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)؛

و بعد از آن، یک سطر دعاست:

(یا عزیزُ یا غَفَّارُ، اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ ذُنُوبَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَإِنَّهُ لَا يُعْفِرُ  
الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ)؛

دستور آن در اعمال ماه ذیقعه در مفاتیح الجنان بیان شده است. اگر کسی نتوانست دعایش را بخواند، حداقل نمازش را بخواند و استغفارش را انجام بدهد. خیلی دارای فضیلت است و خداوند هم لطف و کرم و رحمت دارد. فرمودند:

(فَلْيَتَّقُوا بِرَحْمَتِي)؛

«[دلگرم به اعمالتان نباشید بلکه] به رحمت و فضل من دلگرم باشید».

این باب باز است؛ آن هم در ایامی که در خانه‌ی امام ابوالحسن الرضا علیه السلام هستیم که روز یازدهم ذیقعه روز ولادت آن حضرت و بیست و سوم ذیقعه بنا به نقلی شهادت آن حضرت است. به هر حال این ماه، ماه زیارت امام رضا علیه السلام است.

### برکات تشییع جنازه‌ی مؤمن

موسی بن سیار می گوید: اولین روزی که امام رضا علیه السلام وارد خراسان شد، من هم همراهشان بودم، به شهر طوس رسیدیم، همین که دیوارهای شهر طوس پیدا شد، صدای گریه و شیون شنیدیم، جنازه‌ای برای دفن آوردند. تا جنازه نزدیک شد، امام رضا علیه السلام از مرکب پیاده و به طرف جنازه و زیر تابوت رفت و تشییع کرد.

من خیلی تعجب کردم، چون دیدم امام علیه السلام مانند عزیزترین کسان خویش، آن جنازه را تشییع می کند! در بین راه من از کارشان تعجب می کردم؛ به من فرمود:

(یا موسی بن سیار مَنْ شَيَّعَ جِنَازَةَ وَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَاءِنَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ  
لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ)؛



«هر کس جنازه‌ی دوستی از دوستان ما را تشییع کند، از گناهانش بیرون می‌رود؛ مانند روزی که از مادر متولد شده است!»

عرضه‌ی اعمال شیعیان؛ هر صبح و شام بر امام علیه السلام

و به راستی چه بشارت عظیمی است این بشارت! یعنی برکات و رحمت خدا پیوسته در حال ریزش است و با اندک بهانه‌ای به ما می‌رسد.

(یا مَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ)؛

چهار رکعت نماز از ما می‌گیرند و آن همه فضیلت تحویل ما می‌دهند! برای چند قدم تشییع جنازه‌ی دوستی از دوستانشان، آنگونه مغفرت شامل حال آدم می‌نمایند.

بعد وقتی کنار قبر رسیدند و جنازه را آنجا گذاشتند، آقا کنار جنازه نشست و دست روی سینه‌ی آن میّت گذاشت و فرمود:

(یا فُلانُ بِن فُلان)؛

اسم او را با اسم پدرش برد.

(أَبشِرْ بِالْجَنَّةِ)؛

«بشارت باد تو را به بهشت».

(لا حَوْفَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذِهِ السَّاعَةِ)؛

«دیگر بعد از این ترسی نداشته باش».

راوی می‌گوید: من از این گفتار امام علیه السلام تعجبم بیشتر شد. چون دیدم اولین بار است که امام رضا علیه السلام به این سرزمین وارد می‌شود و در عین حال، آن میّت را می‌شناسد. اسم خودش و پدرش را می‌داند.

من گفتم: قربانت شوم مولای من! مگر شما این مرد را می‌شناسید؟ در صورتی که به خدا

قسم می‌دانم اولین بار است که شما قدم به این سرزمین می‌گذارید. فرمود:

(یا مُوسَىٰ بِنَ سَيَّارٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَا مَعَاشِرَ الْإِثْمَةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شَيْعَتِنَا صَبَاحًا وَ مَسَاءً فَمَا كَانَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ سَأَلْنَا اللَّهَ الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ)؛

«ای موسی بن سیتار! آیا ندانسته‌ای که هر صبح و شام، اعمال شیعیان ما را به ما عرضه می‌کنند؟ اگر تقصیراتی داشته باشند، از خدا می‌خواهیم گناهان آنها را به آبروی ما ببخشد و مورد لطف قرار دهد.»

ما هم از همین جا عرض ادب به آستان اقدسشان می‌کنیم:

(اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا المُرْتَضَى الإمامِ التَّقِيُّ النَّقِيُّ وَ حُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْإَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَوَةً كَثِيرَةً تَامَّةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتْرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ)؛

همین یک جمله را عرض می‌کنم که:

(يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ)؛

به قدری سم در بدن مبارکش مؤثر شد که مانند مار گزیده به خود می‌پیچید. گاه

می‌نشست و گاه بر می‌خاست تا در آغوش فرزندش، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكُمْ، أَنِّي مُؤْمِنٌ

## در شهادت خود صادق باشیم

در این بخش از زیارت به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام خطاب می‌کنیم که:

«من خدا و شما را شاهد می‌گیرم بر اینکه ایمان دارم به شما و به آنچه شما ایمان به آن دارید و کافرم به دشمنان شما و به آنچه شما به آن کفر می‌ورزیده.»

اولاً خدا را شاهد گرفتن بر تحقق یک کار یا گفتار، امر بسیار مهمی است که مبادا انسان طوری حرف بزند که باطنش با ظاهرش مخالف باشد. در آن صورت خدا خواهد گفت، از من ضعیف‌تر کسی را پیدا نکردی که شاهد بر دروغت بگیری!؟

در روایت آمده است: هرگاه کسی برای اثبات یک مطلب خلاف واقعی بگوید: خدا شاهد است که این مطلب چنین است، از سنگینی آن گناه، عرش خدا به لرزه در می‌آید. حالا ما در حضور حضرات ائمه‌ی اطهار علیهم السلام می‌گوییم:

(أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكُمْ)؛

من هم خدا و هم شما را شاهد می‌گیرم بر ایمان قلبی خودم نسبت به چیزی و کفر قلبی ام

به چیز دیگر. پس ایمان و کفر قلبی ما باید در واقع محقق باشد تا در شاهد گرفتن خدا و اهل بیت علیهم‌السلام صادق باشیم. حالا ایمان به شما دارم یعنی ولایت و امامت شما را تصدیق می‌کنم و شما را امام خود و ولیّ بر خودم می‌دانم و به آنچه شما ایمان دارید، مؤمنم.

### فقط تسلیم محض معصوم علیه‌السلام

در این قسمت از زیارت:

(مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بَعْدُكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ)؛

هم عنوان کافر داریم و هم عنوان مؤمن. یعنی هر مسلمان واقعی باید هم کافر باشد و هم مؤمن. کافر باشد به شیطان و مؤمن باشد به الله.

﴿...فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...﴾؛<sup>۱</sup>

آن کسی که می‌خواهد چنگ به عروة الوثقی و دستگیره‌ی محکم سعادت بزند، دو چیز باید داشته باشد: یکی این که نسبت به طاغوت کافر شود و دیگر اینکه نسبت به الله مؤمن گردد. در اینجا کفر، مقدم بر ایمان است زیرا تا تیرگی گرایش به طاغوت از صفحه‌ی دل زائل نشود، نور ایمان به خدا بر آن نمی‌تابد. ابتدا زدودن ظلمت طاغوت و بعد تابش نور الله.

(مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بَعْدُكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ)؛

حالا همان طور که ما مؤمن و کافر هستیم، امامان علیهم‌السلام نیز مانند ما هم کافرند و هم مؤمن. کافرند به شیطان و طاغوت و مؤمنند به الله عزّوجلّ و لذا به حضورشان عرض می‌کنیم: من به شما و به آنچه شما مؤمن به آن هستید، مؤمنم و به دشمن شما و به آنچه شما کافر به آن هستید، کافر. این چنین سخن تنها به معصوم گفته می‌شود که هر چه را تو قبول داری من

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۶.

قبول دارم و هر چه را تو نمی پذیری من نمی پذیرم، وگرنه تسلیم محض بودن نسبت به فرد غیر معصوم، عقلاً و نقلاً مردود و مذموم است زیرا انسان غیر معصوم - هر که باشد - احتمال سهو و خطا و نسیان در افکار و اخلاق و اعمالش وجود دارد و نمی شود او را به عنوان مُطاع مطلق قبول کرد و مطیع محض و سرسپرده‌ی همه جانبه‌ی او گردید.

### امتیاز انبیاء و اولیاء با علمای بشری

و لذا یک امتیاز اساسی انبیاء و امامان علیهم‌السلام از سایر علما و دانشمندان بشری در همین است که انبیاء و اوصیا علیهم‌السلام هیچگاه اختلاف نظر در رشته‌ی خودشان که دعوت به سوی خدا و انذار از روز حساب است، ندارند ولی دانشمندان بشری - حتی دو نفر دانشمند متخصص در رشته‌ی واحد هم - با یکدیگر اختلاف نظر دارند. چون نظرات دانشمندان بشری مولود فکر و عقل خودشان است و ارتباطی با عالم وحی ندارد. از این نظر طبیعی است که هر دو - یا حداقل یکی از آن دو - به مسیر خلاف واقع افتاده و دسترسی به واقع پیدا نکنند.

از باب مثال، دو فقیه که متخصص در استنباط احکام عملی شرعی هستند و ابزار کار هر دو کتاب است و سنت، در عین حال ممکن است در فتوا اختلاف نظر داشته باشند و حداقل یکی از آن دو اصابت به حکم واقعی نکرده باشد. یا دو نفر فیلسوف که ابزار کار هر دو عقل است، مع الوصف ممکن است هر دو - یا قدر مسلم یکی از آن دو - از درک واقع عاجز شده باشند و در یک مسأله‌ی عقلی، دو نظر مخالف داشته باشند. مثلاً حرکت در جوهر را یکی قطعی و دیگری نامعقول بدانند.

اما انبیاء و امامان علیهم‌السلام از آن نظر که ابزار کارشان وحی الهی و مشاهده‌ی عین حقایق عالم هستی است - نه اندیشه و تفکر - هرگز سهو و خطا و اشتباه به حومه‌ی ادراکاتشان راه

نمی‌یابد و جز واقعیات، اخبار از چیزی نمی‌کنند.

چنان که خدا راجع به گفتار حضرت خاتم الانبیاء ﷺ می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛

«او هرگز از روی هوای نفس [و دلبخواه خود] سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز

آنچه به او وحی شده است نمی‌باشد».

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ۗ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ۗ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ﴾؛<sup>۱</sup>

«قدر تمند عظیمی که احاطه بر همه چیز دارد و در افق اعلا قرار گرفته، او را تعلیم داده است».

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۗ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾؛<sup>۲</sup>

«خداوند آنچه را که وحی کردنی بود به بنده‌اش وحی نمود. قلب پیامبر آنچه را که دید

عین واقع بود و دروغ در آن راه نداشت».

﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ۗ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾؛<sup>۳</sup>

«چشم پیامبر هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود. او به طور حتم از آیات و نشانه‌های بزرگ

پروردگارش را مشاهده کرد».

### صلابت رأی انبیای الهی ﷺ

یعنی؛ کار انبیاء رؤیت است و مشاهده‌ی متن حقایق عالم، نه اندیشیدن و با پای فکر و

تجربه و استدلال در مسیر درک حقایق حرکت کردن و قهراً با کجروی‌ها و اشتباهات فراوان

مواجه شدن و از این جهت است که دانشمندان بشری، هیچگاه نظریه‌های علمی خود را به

۱- سوره‌ی نجم، آیات ۳ تا ۷.

۲- همان، آیات ۱۱ و ۱۲.

۳- همان، آیات ۱۷ و ۱۸.

طور قاطع اعلام نمی کنند بلکه با عنوان فرضیه و تئوری مطرح می کنند. یعنی؛ تا آنجا که فکر ما و تجربه و آزمایش ما رسیده است، مطلب چنین است و ممکن است آیندگان، عمیق تر از ما بیندیشند و حقیقت را به گونه‌ی دیگری اعلام نمایند.

اما انبیاء و پیامبران خدا و حاملان وحی الهی هیچگاه در اظهار عقایدشان کوچک ترین کلمه‌ای که بوی شک و تردید، از آن به مشام برسد، به کار نمی‌برند. آنها هیچ وقت نمی‌گویند اَحَوْط\* این است یا اقوی چنین و اظهر\* چنان.

در این کلمات، تردید وجود دارد. یعنی ما واقعیت مطلب را نمی‌دانیم؛ احتمالاتی قوی یا ضعیف از لحاظ درک واقعیت مطلب به ذهن ما می‌رسد. اینگونه سخن گفتن در بیانات دانشمندان و حتی عالمان دینی وجود دارد اما در بیان انبیاء و اوصیاء، ابدأ چنین کلماتی یافت نمی‌شود. آنان با یک بیان قطعی جازم، بشر را به حقایق ثابت عالم دعوت می‌کنند و اگر با تخطئه‌ی جن و انس هم روبرو شوند، از (ان) به (کأن) بر نمی‌گردند. ان یعنی حتماً، کأن یعنی گویا. انبیاء هرگز نمی‌گویند کأن مبدأ و معاد هستی چنین باشد؛ بلکه می‌گویند:

﴿إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...﴾<sup>۱</sup>

«به طور حتم، الله معبود یکتای شماست و جز او معبودی نیست...».

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾<sup>۲</sup>

«بگو: به طور حتم اولین و آخرین، همگی در موعد روز معینی جمع می‌شوند».

\* احوط: اصطلاح فقهی.

\* اظهر: اصطلاح فقهی.

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۹۸.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۱۶﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿۱۷﴾﴾<sup>۱</sup>

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾<sup>۲</sup>

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾<sup>۳</sup>

همه جا کلمه‌ی (إِنَّ) که کلمه‌ی تحقیق است، در بیان عقاید خود به کار می‌برند نه کلمه‌ی کَأَنَّ که متضمن شک و تردید است و از این رو ما شیعه‌ی امامیه، تنها در مقابل اهل بیت عصمت علیهم‌السلام که بیان کنندگان وحی پیامبران خدا هستند و همانند پیامبران خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متّصف به صفت عصمت در درجه‌ی اعلا‌ی آن می‌باشند، می‌ایستیم و با قاطعیّت تمام می‌گوییم:

(أَمَنْتُ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ)؛

من با تمام وجود در مقابل شما تسلیمم. من شما و معتقدات شما را حقّ محض می‌دانم و معتقدم:

(الْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ)؛

آنچه حقّ است، با شما همراه است و در افکار و اخلاق و اعمال شما جلوه‌گر است. حقّ از شما نشأت گرفته و به سوی شما باز می‌گردد. من شما را مظهر و مجلای\* تمام صفات کمال خدا می‌دانم و ان شاء الله با همین عقیده زندگی می‌کنم و با همین عقیده می‌میرم. آری:

(أَتَى مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ)؛

من ایمان به حقّیت ولایت و امامت شما دارم و همچنین ایمان دارم به حقّیت هر چه که شما آن را شناخته و ایمان به آن آورده‌اید؛ اگر چه نتوانم به آنچه که شما از حقایق عالم

۱- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۳ و ۱۴.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۲۱.

۳- همان، آیه‌ی ۳۱.

\* مجلا: جلوه‌گاه.



شناخته‌اید پی ببرم و آنها را بشناسم زیرا معرفت و شناخت حقایق دارای مراتب است و بدیهی است که آن مرتبه‌ی اعلا از معرفت و شناخت خدا را که مثلاً امام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، ما نمی‌توانیم داشته باشیم. ما کجا و احاطه‌ی علمی اهل بیت رسالت به حقایق عالم کجا؟ ولی در عین حال ایمان و اعتقاد داریم به حقیقت تمام آنچه که اهل بیت علیهم السلام علم و ایمان و اعتقاد به آن دارند و به حضورشان عرض می‌نماییم:

(مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أُبْطِلْتُمْ)؛

«حق می‌دانم هر چه را که شما حق می‌دانید؛ باطل می‌دانم هر چه را که شما باطل می‌دانید».

(مُطِيعٌ لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ... أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ)؛

من بر اساس معرفتی که به حق شما دارم، مطیع شما هستم؛ پذیرنده‌ی گفتار شما و عمل‌کننده به فرمان شما هستم. به محض اینکه فرمانی از شما برسد، من بدون چون و چرا خودم را موظف به اطاعت آن فرمان می‌دانم و این لازمه‌ی معرفت به حق امام است.

پاسخ روشن و محکم شیعه به روشن فکر مآبان

البته روشن فکر مآبانی هستند که این سخن برای هاضمه‌ی فکرشان سنگین است و گوینده‌ی آن را آدمی ساده‌اندیش ابله می‌شناسند و می‌گویند، تسلیم شدن بدون چون و چرا در مقابل امر و فرمان کسی، کار ابلهان عالم است. انسان اندیشمند آن است که درباره‌ی هر چه که شنید تحقیق کند و فلسفه‌ی آن را بشناسد و آنگاه عمل کند.

ما عرض می‌کنیم: آری! این حرف درستی است و انسان اندیشمند باید درباره‌ی هر مطلبی بیندیشد و پس از عقلانی بودن، آن را بپذیرد. حالا عرض می‌کنیم: از جمله مطالبی که باید درباره‌اش اندیشید، مسئله‌ی امام و امامت است که باید فهمید امامت یعنی چه و امام چه

کسی است و فرقی با سایر افراد بشر چیست؟ در این موقع است که انسان اندیشمند به خوبی می‌پذیرد که لازمه‌ی اعتقاد به امامت، تسلیم شدن بی‌چون و چرا در مقابل احکام خداوند است و ما ذیل عبارت‌های گذشته از زیارت جامعه به اثبات رساندیم که امام، یک فرد بشر عادی نیست بلکه فرد ممتازی از بشر است که همانند پیامبر از جانب خدا و خالق عالم و آدم منصوب به هدایت آدمیان گشته که هم عالم به تمام احکام و قوانین آسمانی خدا و هم متّصف به صفت عصمت و مصونیت از هرگونه سهو و اشتباه و خطاست.

در این صورت است که باور می‌کنیم این تسلیم شدن بی‌هرگونه چون و چرا در مقابل امام، عین تحقیق است و پیروی از فکر و عقل و اندیشه و تدقیق است و لذا ما شیعه‌ی امامیه بر این اساس است که به حضور امامان علیهم‌السلام عرض می‌کنیم:

(مُطِيعٌ لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ)؛

من از آن نظر که مقام و منزلت و موقعیت شما را در عالم و در نزد خدای عالم شناخته‌ام، مطیع محض شما هستم؛ هر فرمانی که از جانب شما صادر شود از صمیم جان می‌پذیرم و با تمام قواقیام به انجام آن می‌نمایم و این را تنها راه تقرّب به خدا و نیل به سعادت جاودان می‌شناسم.

در مقابل امام علیه‌السلام اینگونه باید بود

پس چون و چرا گفتن در مقابل امام، علامت روشن فکری نیست بلکه نشانه‌ی جهل و خدانشناسی و امام‌نشناسی است. از آن طرف، تسلیم محض بودن در مقابل امام نیز علامت ساده‌اندیشی یا بلاهت نیست؛ بلکه نشانه‌ی تحقیق و عمیق‌اندیشی و حقیقت‌شناسی است.

مردی از اصحاب حضرت امام صادق علیه‌السلام برای نشان دادن کمال معرفت خود در حقّ

امام، به ایشان عرض کرد:

یا بن رسول الله! اگر شما این انار را از این درخت بچینید و بعد دو نیمه اش کنید و بگویید، این نیمه اش حرام است و نیمه‌ی دیگرش حلال، من نمی‌گویم چرا؟! می‌پذیرم؛ زیرا من گفتار امام را مبتنی بر وحی و الهام الهی می‌دانم و لذا وظیفه‌ای جز پذیرش آن ندارم.<sup>۱</sup>

### دو رکن اساسی مذهب تشیع

مطلب دیگری که باید توجه کامل به آن داشته باشیم این است که در این جمله‌ی نورانی از زیارت می‌بینیم، ایمان به اهل بیت علیهم‌السلام با کفر به دشمنانشان در کنار هم قرار گرفته‌اند و می‌گوییم:

(أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنَّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بَعْدُ وَ كُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ)؛

من خدا و شما را شاهد می‌گیرم بر اینکه من نسبت به شما مؤمن و نسبت به دشمنان شما کافرم. این دو، همان دو رکن اساسی مذهب تشیع است: ۱- تولی، یعنی تن به ولایت اهل بیت رسالت دادن و آنها را به امامت پذیرفتن. ۲- تبری، یعنی دوری و بیزاری همه‌جانبه از دشمنان اهل بیت داشتن؛ که یکی بدون دیگری مؤثر در نجات انسان در روز جزا نخواهد بود. از آیه‌ی شریفه نیز این حقیقت استفاده می‌شود:

﴿...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ...﴾

پس هر کسی که کافر به طاغوت باشد و مؤمن به الله، اوست که چنگک به ریسمان محکم زده است. یعنی نیل به سعادت جاودان نیاز به دو اصل اساسی دارد: ۱- کفر به طاغوت، ۲- ایمان به الله. ابتدا طاغوت زدایی و سپس الله‌یابی.

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار

و لذا فرموده‌اند، محبت ما بدون تبری از دشمنان ما تحقق پذیر نمی‌باشد. از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(هَيْهَاتَ كَذَبٍ مِنْ دَعَى مَحَبَّتِنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّءَ مِنْ عَدُوَّتِنَا)؛

«چه مطلب دور از حقیقتی! دروغ گفته کسی که ادعای محبت ما را دارد در حالی که بیزاری از دشمن ما نمی‌جوید».

کسی خدمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد:

(اَنْتِ احَبُّكَ وَ احَبُّ فُلَانًا) [و سَمِیَّ بَعْضِ اَعْدَائِهِ]؛

«من شما را دوست دارم و دوستاند فلانی هم هستم [اسم یکی از دشمنان حضرت را برد]».

امام علیه السلام به او فرمود:

(اَمَّا الْاِنْ فَاَنْتَ اَعْوَرَ فَاِمَّا اَنْ تَعْمَى وَ اِمَّا اَنْ تُبْصِرَ)؛

«تو الان آدم یک چشمی هستی؛ یا کور باش و یا بینا».

چکیده‌ی معارف دین در نوشته‌ی امام هشتم علیه السلام

حضرت امام رضا علیه السلام ضمن نامه‌ای که برای مأمون نوشته‌اند، در جواب سؤال او از

عصاره و چکیده‌ی معارف دین مرقوم فرموده‌اند:

(وَ حُبُّ اَوْلِيَاءِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اِحْبَابُ كَذَلِكِ بَعْضُ اَعْدَاءِ اللّٰهِ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ وَ مِنْ

اٰمَتِهِمْ)؛

دوستی اولیای خدا واجب است و همچنین دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری جستن از آنها و

از امامان و پیشوایان آنان نیز لازم است. تا می‌رسند به اینجا که:

(وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ وَ هُمَا بِإِخْرَاجِهِمْ وَ سَنُوا ظُلْمَهُمْ وَ عَيَّرُوا سُنَّةَ نَبِيِّهِمْ... وَ هَتَكُوا حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ وَ نَكَّثُوا بَيْعَةَ إِمَامِهِمْ وَ أَخْرَجُوا الْمَرْثَةَ وَ حَارَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَتَلُوا الشَّيْعَةَ الْمُتَّقِينَ وَاجِبَةٌ)؛<sup>۱</sup>

«و براءت و بیزاری از کسانی که به خاندان پیامبر ظلم کرده و همت به بیرون راندن آنان گمارده و سنت ستم بر آنان را بنا نهاده و سنت رسول خدا را تغییر دادند... و حجاب و حریم رسول خدا را هتک کرده و بیعت امامت را شکسته و آن زن [عایشه] را از خانه بیرون کشیده [جنگ جمل را به پا کردند] و با امیر المؤمنین جنگیده و شیعیان متقی را کشتند، آری، براءت از آنها واجب و لازم است».

حاصل این که مذهب تشیع که به اعتقاد ما شیعیان امامیه، تنها راه تقرب به خدا و تنها وسیله‌ی نیل به سعادت جاودانه است، مبتنی بر دو رکن اساسی تولی و تبری است که یکی بدون دیگری مؤثر در نجات آدمی در روز جزا نخواهد بود.

### کم‌رنگ شدن تولی و تبری در بین شیعیان!

ولی متأسفانه می‌بینیم این حقیقت دارد تدریجاً کم‌رنگ می‌شود و افرادی خبیث و پلید در لفافه‌ی دعوت به توحید و مبارزه‌ی با شرک و ایجاد وحدت اسلامی و... در مقام اغوا و منحرف ساختن نسل جوان شیعه برآمده و آنها را نسبت به یکی از دو اصل اساسی مذهب (اصل تبری و بیزاری جستن همه جانبه از دشمنان اهل بیت رسول ﷺ) بی تفاوت کرده‌اند و می‌کنند؛ در حالی که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا

۱- عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحات ۱۲۴ تا ۱۲۶.

آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ...»<sup>۱</sup>

«نمی‌یابی قومی را که به خدا و روز جزا ایمان آورده‌اند، دوستدار کسانی باشند که به ستیز با خدا و رسولش برخاسته‌اند؛ هر چند آنها پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان و یا قوم و خویشان‌شان باشند...».

و لذا باید گفت، ای جوانان عزیزِ دوستدار خاندان رسول! سخت بیدار و هشیار باشید که در این شرایط بسیار لغزنده‌ای که پیش پای شما نهاده‌اند، نلغزید و به دام و کمند دشمنان در لباس دوست و گرگان در لباس میش نیفتید و تحت تأثیر عناوین فریبنده از روشن فکری، معرفت‌شناسی، احیاگری دینی و احیاناً سیر و سلوک عرفانی و خودسازی و... قرار نگیرید.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست      پس به هر دستی نباید داد دست

در هر زمان اغواگران ابلیسی با پشتیبانی حاکمان جبار زمان از طرق گوناگون دست به تخریب اساس مذهب تشیع می‌زدند و مردم را از مسیر ولایت اهل بیت رسول ﷺ منحرف می‌ساختند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

«... آنها می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خدا نور خودش را به اتمام

می‌رساند؛ هر چند کافران نپسندند».

عزّت و جلال معنوی امام صادق ﷺ

۱- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۳۲.

به تناسب ایام عرض می‌شود: منصور دوانیقی، حاکم جبار عباسی که نمی‌توانست عزت و عظمت و محبوبیتی را که امام صادق علیه السلام در میان مردم داشت، تحمل کند، از طرق گوناگون می‌کوشید شخصیت علمی و معنوی آن حضرت را بشکند ولی موفق نمی‌شد. عاقبت تصمیم به قتل آن حضرت گرفت. به نقل مرحوم علامه‌ی مجلسی (رض) صد نفر از اعاجم (مردمی که زبان عربی را نمی‌فهمیدند) و امام را نمی‌شناختند، از یک منطقه‌ی دور از بلاد اسلامی استخدام کرد و آنها را مورد مهر و محبت خود قرار داد و از همه گونه لذائذ کامیابشان گردانید و پس از مدتی آنها را به دربار و کاخ اختصاصی خویش احضار کرد و به وسیله‌ی مترجم به آنها فهماند که من دشمنی دارم و امشب پیش من خواهد آمد. از شما می‌خواهم آماده باشید، تا وارد شد او را بکشید و قطعه-قطعه اش کنید.

آنها همه شمشیر به دست آماده‌ی امثال فرمان شده و ایستادند؛ آنگاه او مأموری فرستاد و امام را احضار کرد. آنها تا چشمشان به امام افتاد، شمشیرها را از دست انداختند و پیش پای امام به زمین افتادند و در حالی که ناله‌ی آرامی داشتند صورت خود را خاضعانه به زمین نهادند. منصور از دیدن این صحنه سخت ترسید و به امام گفت: ای مولای من! چه شده که یاد ما کرده و این وقت از شب پیش ما تشریف آورده‌اید؟ امام فرمود: تو احضارم کرده‌ای آمده‌ام. گفت: مأمور اشتباه کرده، اینک قدم به چشم من نهاده‌اید. از امام تجلیل فراوان کرد و امام مراجعت فرمود. پس از رفتن حضرت رو به آن اعاجم کرد و به وسیله‌ی مترجم پرسید: شما چرا طبق فرمان عمل نکردید؟ گفتند: تو دستور قتل کسی را به ما داده‌ای که ما جز او ولی و سرپرست دیگری برای خود نمی‌شناسیم. او هر روز به ما سر می‌زند و همچون پدر نسبت به فرزند از ما دلجویی می‌کند. آیا می‌شد دست ما به سوی او به قصد کشتن دراز شود؟!

منصور که از این راه تیرش به سنگ خورده بود آنها را شبانه به محلشان برگردانید و خود در مقام مسموم ساختن امام برآمد و عاقبت امام صادق علیه السلام روز ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری قمری، مسموماً به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ وَ ابْنَائِهِ المَعْسُومِينَ

تأثر شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت حضرت حمزه علیه السلام

در ماه شوال، واقعه‌ی تاریخی جنگ احد و شهادت جان‌گداز حضرت حمزه علیه السلام عم بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داریم. آن حضرت و سایر شهدای احد حق بزرگی بر اسلام و مسلمین دارند و با فداکاری‌های آنها اسلام پا گرفته است. شهادت حضرت حمزه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان تأثرانگیز شد که کنار نعش مثله - مثله شده‌ی عمو ایستاد و فرمود: هیچ موقفی برای من سنگین‌تر از این موقف نبوده است. خبر آوردند که صفیه، خواهر حمزه می‌خواهد بیاید جنازه‌ی برادر را ببیند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فوراً ردا از دوش خود برداشت و روی نعش مثله - مثله شده‌ی حمزه انداخت که خواهر نعش برادر را با آن کیفیت نبیند. اما یا رسول الله! کاش در کربلا هم بودی و ردایی هم روی نعش قطعه - قطعه شده‌ی حسین عزیزت می‌انداختی که خواهر نعش برادر را به آن کیفیت نبیند. زینب آمد دید حسین سر در بدن ندارد. قلبش شکافته و در تمام بدن جای سالمی باقی نمانده که بوسه‌گاہ خواهر باشد. لب‌ها را گذاشت روی رگ‌های بریده‌ی برادر...

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَى الْاِرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ امْرَأَتِنَا خَيْرًا



و صلّ علی محمّد و آلہ الطّاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 اخذ بقولكم، عامل بامركم،  
 مستجيب بكم، زائر لكم،  
 لا ائد عائد بقبوركم

«من گیرنده و پذیرنده‌ی گفتار شما [خاندان عصمت] هستم. به فرمان شما عمل می‌کنم؛ به شما پناهنده می‌شوم؛ شما راز یارت می‌کنم؛ و به قبور شما آورده و خود را به پناه آنها می‌افکنم».

### لازمه‌ی عقلی اعتقاد به اهل بیت علیهم‌السلام

اعتقاد به عصمت خاندان رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لازمه‌ی عقلی اش همین است که انسان گفتار آن پاکان را که خالی از هرگونه اشتباه و خطاست، در تمام ابعاد زندگی اش بپذیرد و طبق فرمانشان عمل کند و در تمام پرتگاه‌های اعتقادی و اخلاقی که پیش می‌آید و انسان در معرض خطر گمراهی قرار می‌گیرد، دست استجاره و استغاثه به سوی آن فریادرسان دراز کند تا او را از ضلالت که مستتبع هلاک ابدی است، برهانند.

### پاسخ به یک انتقاد

اینجا مطلبی که نیاز به توضیح بیشتری دارد، موضوع زیارت قبور منور امامان علیهم‌السلام است که از سوی مخالفان مذهب به خصوص فرقه‌ی وهابیه مورد اعتراض قرار می‌گیرد. این مطلب از مسلّمات عقلی و نقلی است که روح انسان پس از انقطاع از بدن بقا دارد و فناپذیر نمی‌باشد و اعمّ از مؤمن و کافر، همگی باقی هستند. البتّه ارواح مقدّس انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام پس از انقطاع از بدن، نورانی‌شان بیشتر می‌شود و احاطه‌شان کامل تر و تصرفاتشان در عالم، نافذتر می‌گردد.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱﴾ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾؛<sup>۱</sup>

آیه‌ی فوق صریحاً نشان می‌دهد، آنها که از دنیا رفته‌اند، مرده‌ی به این معنا که فانی شده باشند نیستند؛ بلکه میت به این معنا که از بدن دنیوی خود منقطع شده‌اند هستند که خطاب به رسول اکرم ﷺ آمده است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

«هم تو میت هستی و هم مردم میت هستند».

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾؛<sup>۳</sup>

هر انسانی، چشنده‌ی مرگ است اما تباہ شدن و نابود گشتن در کار نیست. همه پس از چشیدن مرگ بدن، زنده‌اند. اگر چه شأن نزول آیه‌ی: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا...﴾ شهدا و کشته شدگان در راه خدا هستند و زنده بودن آنها را نشان می‌دهد؛ اما دلالت بر انحصار نمی‌کند. آیات دیگری داریم که دلالت بر عموم می‌کند و حیات پس از مرگ را برای همه اثبات می‌کند. چه به مرگ طبیعی از دنیا رفته و چه شهید شده باشند، همه دارای حیاتند. منتها کافران و فاسقان، معذب به عذاب برزخی می‌باشند و مؤمنان و متقیان، منتعم به نعمت‌های بهشت برزخی هستند. در مورد آل فرعون در قرآن به صراحت آمده است:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا...﴾؛

هم اکنون صبح و شام در عالم برزخ به آتش عرضه می‌شوند؛ تا فرارسیدن روز قیامت:

۱- سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۰.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۵.

﴿...وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾<sup>۱</sup>

«روز قیامت که به پا شد، دستور می‌رسد: آل فرعون را به عذاب شدیدتر داخل کنید».

### حیات روح پس از انقطاع از بدن

حاصل آن که علاوه بر صراحت آیات قرآن، تحقیقات علمی و فلسفی نیز این حقیقت را اثبات کرده که روح بعد از انقطاع از بدن، حیات دارد؛ منتها وسیله و ابزار آن عوض می‌شود. این بدن، ابزار کار روح است. ابزار که خراب می‌شود، روح، دیگر نمی‌تواند با آن کار کند. مثلاً تیشه‌ی نجار که از کار افتاد تیشه‌اش را عوض می‌کند. خود نجار سالم است؛ اما با یک تیشه‌ی دیگر، کار خود را ادامه می‌دهد. این بدن هم تیشه برای نجار روح است. وقتی که اختلال پیدا کرد و از کار افتاد، روح آن را می‌اندازد و به عالم برزخ منتقل می‌شود و آنجا با بدن دیگری که "قالب مثالی" نامیده می‌شود، ادامه‌ی کار می‌دهد.

حال، آنها که در برزخند، زنده‌اند و با بدن مثالی کار می‌کنند. قیامت که به پا شود، دوباره به همین بدن مادی باز می‌گردند و با آن در سرای آخرت ادامه‌ی زندگی می‌دهند.

توجه به این مطلب نیز لازم است که روح پس از مرگ و انقطاع از بدن، طوری نمی‌شود که بالکل اعراض از بدن نموده و هیچ اشرافی به آن نداشته باشد. بالاخره پنجاه - شصت سال، این بدن، خانه و خادمش بوده و ابزار کارش بوده است. انسان اگر پنجاه - شصت سال در خانه‌ای زندگی کرده و آنگاه از آن خانه به خانه‌ی دیگر برود، باز هم به یاد آن خانه‌ی قبلی هست و از کنار آن که می‌گذرد، نگاهی به آن می‌اندازد. اگر خادمی داشته که سی یا چهل سال خدمتکارش بوده و از پیش او رفته است، گاهی سراغش را می‌گیرد و از حالش جويا

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۶.

می‌شود. حال این بدن که پنجاه-شصت سال برای این روح مؤمن کار کرده و او با اعضای این بدن عبادت‌ها کرده و فضایل معنوی فراوان به دست آورده است، چگونه ممکن است او را فراموش کرده و اصلاً یادی از وی ننماید؟!

### اشراف ارواح مطهر امامان علیهم‌السلام به ابدان مقدّس خود

از این روست که در دین مقدّس اسلام، میّت مؤمن، بدنش محترم است و هیچ‌گونه اهانت درباره‌اش روانیست. تسریع در تجهیزش نیز از باب حفظ حرمت اوست که تغییری در قیافه و رایحه‌اش پیدا نشود که موجب بی‌حرمتی‌اش گردد و همچنین فرموده‌اند: بعد از دفن اموات- مخصوصاً والدین- آنها را فراموش نکنید؛ کنار قبرشان بروید و بنشینید دعا و استغفار درباره‌شان بنمایید. آنها هم متقابلاً درباره‌ی شما دعا می‌کنند. ارواح مطهر امامان علیهم‌السلام نیز پس از انقطاع از دنیا و انتقال به عالم برزخ، به ابدان مقدّسشان اشراف دارند و به آن نقطه که بدن شریفشان دفن شده است، علی‌الدوام اشرافات و افاضاتی می‌فرمایند و قهراً کسانی که در اطراف و حوالی آن قبور منور مدفونند، یا به زیارت آنها مشرف شده‌اند، مشمول آن افاضات می‌گردند.

### ضرورت حفظ آداب زیارت مشاهد مشرفه

به فرموده‌ی بزرگی: شما وقتی به یک باغ پر از درخت و گل می‌روید، از هوای آزاد آن و باغ و منظره‌های زیبای درختان و گل‌های رنگارنگ استفاده کرده با استنشاق هوای مطبوع آن، نشاط پیدا می‌کنید. زیارت مشاهد مشرفه نیز برای جان و روح انسان این چنین نشاط‌انگیز می‌باشد. دل را از تاریکی‌ها بیرون کشیده و لطافتی خاص به قلب می‌بخشد؛ یعنی همان‌طور

که استنشاق هوای مطبوع گلستان، مشروط به سالم بودن حسّ شامّه است، بهره‌گیری از فضای معنوی آن مشاهد مشرفه نیز مشروط به سالم بودن شامّه‌ی روح آدمی است از آلودگی به انواع گناهان که به طور حتم، آدمی را محروم از بهره‌های معنوی آن بوستان‌های الهی خواهد کرد. ولی یاللاسف که ما حتّی در رعایت آداب ظاهری حضور در آن مشاهد شریفه هم، قصور و تقصیر داریم تا برسد به آداب معنوی آن! مکرراً دیده شده است که بسیاری از زائران، رعایت ادب حضور را نمی‌کنند؛ صدا بلند می‌کنند، گاهی فریاد می‌کشند، در نشستن و برخاستن مزاحم یکدیگر می‌شوند و حال آن که خدا فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در حضور او بلند سخن نگویند [داد و فریاد نزنید] آنگونه که با یکدیگر سخن می‌گویید. مبادا اعمالتان نابود گردد؛ در حالی که خودتان توجه ندارید.»

محضر امامان علیهم‌السلام نیز همچون محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رعایت ادب و احترامش لازم است چرا که (كُلُّهُمْ نَوْرٌ وَاحِدٌ) همگی یک نورند. در اذن دخول به حرم شریفشان عرض می‌نماییم:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرَى مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي)؛

«من شهادت می‌دهم که تو [ای ولی خدا] مرا می‌بینی و سختم را می‌شنوی و به سلامم

جواب می‌دهی.»

پس با چنین اعتقادی باید در حضورش مؤدّب بود تا از افاضاتش برخوردار شد.

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۲.

بر در میخانه‌ی عشق ای ملک تسبیح گوی

کاندر آنجا طینت آدم مخمّر می کنند

بی ثمر بودن خواندن نماز با روح اجنبی

﴿...وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...﴾؛<sup>۱</sup>

«...و اگر جنب شدید، تحصیل طهارت کنید...».

جُنُب یعنی بیگانه؛ چون شخص بر اثر عمل زناشویی، غرق در لذت حیوانی می شود و از عالم انسانی و تقرّب به کمال اعلا، بیگانه می گردد.

حالا اگر آدمی یک عمر غرق در لذت برخوردار از منافع مادی باشد، پول‌ها و مقام‌ها و شهرت‌ها، همه‌ی اینها لذت بخش است. این لذت‌ها انسان را از خدا بیگانه می کند و انسان از خدا اجنبی و جُنُب می شود و لذا تا جنب است، به نماز راهش نمی دهند. آدم جنب حق ندارد نماز بخواند، حق ندارد تماس با قرآن پیدا کند و حق ندارد به مسجد و حرم امامان علیهم‌السلام برود. چون با آنها سازگار نیست، جنابت، اجنبی بودن و بیگانگی است و شخص بیگانه را خدا به خانه اش که مسجد است راه نمی دهد. با شخص بیگانه در نماز صحبت نمی کند و با کلام خودش که قرآن است تماس نمی دهد تا تطهیر شود.

حالا شخصی که در تمام شوون زندگی اش جنب است، اگر نماز هم بخواند، به حقیقت نماز، راهش نمی دهند. چون با روح اجنبی نماز می خواند، در همان حال نماز از خدا بیگانه است.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را که با حالت جنابت روح می گوید، درست نیست. با

حال جنابت روح یعنی در حالی که غرق در لذات حیوانی گشته و تعلّقات مادی، او را مست

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶.



کرده، نماز می خواند در صورتی که قرآن مجید فرموده است:

﴿... لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...﴾<sup>۱</sup>

در حال مستی نماز نخوانید که فایده ندارد و غالباً ما مست پول و مقام و... هستیم و از این رواج نماز خود چیزی درک نمی کنیم چون با حال جنابت روح و بیگانگی از خدا به مسجد می رویم، با روح مسجد بیگانه ایم. نماز می خوانیم، با روح نماز بیگانه ایم. به حرم امام رضا علیه السلام می رویم باز هم بیگانه ایم.

برای زیارت، ابتدا تحصیل طهارت

﴿...وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...﴾

ابتدا تحصیل طهارت کنید و سپس وارد شوید. فرموده اند، وقتی به در حرم می رسید ابتدا بایستید و اذن دخول بطلبید و بی پروا وارد نشوید. بزرگانی هستند که آن قدر در آستانه ی حرم می ایستند تا حالت رقت قلب در و نشان پیدا شود و آن را اذن دخول می دانند و وارد می شوند و تا آن حالت رقت قلب برای شان پیدا نشده و اشکشان جاری نشده است، می گویند، مجاز نیستیم و از در حرم بر می گردند. در اذن دخول می خوانیم:

(حَيْثُ أَظْهَرْتَ فِيهَا أَدْلَةَ التَّوْحِيدِ وَ أَشْبَاحَ الْعَرْشِ الْمَجِيدِ)؛

«در اینجا راهنمایان توحید و ساکنان عرش مجید را ظاهر ساخته و در دسترس ما قرار داده ای.»

(خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ)؛

«خداوند بر ما منت گذاشته که شما عرشیان را در میان ما خاکیان فرود آورده و از خود،

دامن به دستمان داده است.»

(اللَّهُمَّ وَ قَفْنَا لِلْسَّعَى إِلَى أَبْوَابِهِمِ الْعَامِرَةِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ)؛

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۴۳.

«حال ای خدا! موقفمان کن که بشتابیم به سوی این خانه‌هایی که تاروز قیامت، آباد و درشان به روی بندگان باز است».

وَ اجْعَلْ أرواحنا تَحِنُّ إِلَى مَوْطِيءِ أَقْدامِهِمْ وَ نفوساً تَهْوِي النَّظْرَ إِلَى مَجَالِسِهِمْ وَ عَرَصاتِهِمُ الَّتِي اسْتَعْبَدَتْ بِزِيَارَتِهَا أَهْلَ الْإَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ؛

«و جان‌های ما را چنان کن که به محلّ قدم‌هایشان مشتاقانه رویاوریم؛ آن عرصاتی که آسمانیان و زمینیان را موظّف به زیارتشان فرموده‌ای».

### حلّ مسأله با استمداد از نماز!

از مرحوم صدرالمتألّهین حکیم الهی مشهور نقل شده است: موقعی که در کوهستان کهک قم مشغول مطالعات علمی خود بودم، وقتی در حلّ مطلبی عاجز می‌شدم از کوه پایین می‌آمدم و وارد شهر قم می‌شدم. وضو می‌ساختم و به حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام می‌رفتم. در قسمت بالای سرب‌بی بی می‌نشستم و نماز می‌خواندم، دعای می‌کردم و آنجا فکر می‌کردم تا آن مطلب علمی برایم روشن می‌شد و مشکلم حل می‌شد و بیرون می‌آمدم. گاهی در اسفارش بر می‌خوریم که گفته است، فلان مطلب وقتی برای من حل شد که نماز خواندم. در خانه‌ی خدا تصرّح کردم و متوسل به ائمه‌ی اطهار علیهم السلام شدم؛ مطلب بر من روشن شد.

تأثیر معنویّت قبور ائمه علیهم السلام بر اطرافشان

در زیارت جامعه می‌خوانیم:

(زائرٌ لَكُمْ لَا يَدُّ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ)؛

«من زائر شما و پناهنده به قبورتان هستم».

سعادت‌مند، کسانی هستند که در جوار امامان علیهم السلام به خاک سپرده شده‌اند و به طور حتم،

مشمول عنایاتشان خواهند بود.

از "ارشادالقلوب" دیلمی نقل شده است: روزی امام امیرالمؤمنین علیه السلام در صحرای کوفه (نجف کنونی) تنها بودند. کسی را دیدند بر ناقه‌ای سوار است و از دور می‌آید و همراه خود جنازه‌ای را می‌آورد. امام به او رسید، از او پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفت: از یمن. فرمود: این جنازه‌ی کیست؟ گفت: پدر من است؛ آورده‌ام اینجا دفنش کنم. فرمود: چرا در سرزمین خودتان دفنش نکردی؟ مرد گفت: چون پدرم وصیت کرده است که وقتی مُردم، مرا به صحرای کوفه ببرید و آنجا دفن کنید. آنجا مردی دفن خواهد شد که در پرتو نور وجود او، جمعیت‌ها به بهشت خواهند رفت. امام فرمود: تو آن مرد را می‌شناسی؟ گفت: خیر! نمی‌شناسم. امام سه بار فرمود:

(أَنَا وَاللَّهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ)؛

«به خدا قسم آن مرد، من هستم».

آنگاه اجازه‌ی دفن جنازه را در آنجا دادند.

### حرمت خاصّ مشهد مقدّس

مرحوم شیخ صدوق (رض) از حاکم رازی که دوست ابوجعفر عتبی بود نقل می‌کند که ابوجعفر عتبی مرانزد ابومنصور بن عبدالرزاق فرستاد. چون روز پنجشنبه بود از او اجازه خواستم به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بروم. گفت: ابتدا از من نکته‌ای راجع به این مشهد و زیارتگاه مقدّس بشنو، بعد برو و آن نکته این بود که گفت: من در ایّام جوانی نادان بودم. به زوّار و اهل این مشهد آزار بسیار می‌رساندم. راه را بر زوّار می‌بستم و اموالشان را به غارت می‌بردم، تا اینکه روزی همراه یک تازی (سگ شکاری) به شکار رفتیم. آهوپی را دیدم و سگ را در پی آن فرستادم و او را تعقیب کرد. آهو به داخل محیط مشهد پناه برد و ایستاد. سگ هم مقابل او

ایستاد و نزدیک نرفت. من هر چه کردم که سگ جلو برود و او را بگیرد، او نرفت. تعجب کردم. وقتی آهو از جای خود حرکت می‌کرد و کنار می‌آمد تازی او را دنبال می‌کرد اما همین که داخل آن محیط مشهد می‌شد، تازی می‌ایستاد و جلو نمی‌رفت. تا اینکه آهو داخل حجره‌ای از حجره‌های صحن مقدّس شد. من داخل صحن رفتم و آهو را ندیدم. از ابونصر قاری پرسیدم: آهویی که الان داخل صحن شد کجاست؟ گفت: من آن را ندیدم. من همان جا با خدا عهد کردم که از این پس زوار را آزار نکنم بلکه خدمتکار آنها باشم. پس از آن، هر مشکلی برایم پیش می‌آید به زیارت آن مشهد مقدّس می‌روم و مشکلم را حلّ شده می‌یابم.<sup>۱</sup> شاید یکی از جهاتی که سبب شده آن حضرت به عنوان "ضامن آهو" ملقب گردد، همین قصّه باشد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ التَّقِيِّ النَّقِيِّ وَحِجَّتِكَ عَلِيٍّ  
 مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ وَ مِنْ تَحْتِ الثَّرَى الصَّدِيقِ الشَّهِيدِ صَلَوةً تَامَّةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً  
 مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُسْتَشْفِعٌ

إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ، وَمُتَقَرِّبٌ

بِكُمْ إِلَيْهِ، وَمُقَدِّمٌ كُمْ

۱- عیون اخبار الزّ

أَمَامَ طَلِبَتِي، وَحَوَائِجِي وَإِرَادَتِي فِي

كُلِّ أَحْوَالِي وَأُمُورِي،

«شمارا وسیله‌ی شفاعت در نزد پروردگار قرار داده‌ام و به سبب شما به خدا تقرب می‌جویم و شما را پیش روی همه‌ی خواسته‌ها و حوائج در تمام حالات و کارهایم قرار داده‌ام».

### توسل، قانون نظام خلقت

در این جملات خطاب به آستان اقدس اهل بیت علیهم‌السلام عرض می‌کنیم که: من شما را به عنوان شفیع در پیشگاه خدا اتخاذ کرده و از شما تقاضای شفاعت می‌نمایم و شما را بین خود و خدا واسطه قرار می‌دهم و به وسیله‌ی شما می‌خواهم به خدا نزدیک شوم. در تمام حوائج و در تمام حالات و خواسته‌هایم، شما را پیش روی خود قرار می‌دهم و به شما متوسل می‌شوم. کلمه‌ی "استشفاع" و تقرب و توسل همه به این معناست که ما آن بزرگواران را بین خود و خدا واسطه قرار می‌دهیم تا شفاعت و وساطت کنند که فیض و رحمت خدا به ما برسد.

مسئله‌ی وساطت و وسیله‌انگیزی و توسل و دست به دامن شدن، قانون نظام خلقت است. نظام خلقت بر حسب تکوین و آفرینش، اینگونه است. همه‌ی موجودات، دست به دامن هستند تا به فیض ذات اقدس حق نائل شوند. ما هیچ موجودی که مستقلاً و مستقیماً با ذات اقدس حق در ارتباط باشد، جز حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نداریم. فقط آن وجود اقدس است که میان او و خدا، دیگر واسطه‌ای - به این کیفیت که غیر خودش باشد - نیست. البته او

هم باز وسیله دارد ولی وسیله‌ی او قابل اکتناه\* برای ما نیست. او اقرب الوسایل است.

### کمال موجودات با توّسل

لذا همه‌ی موجودات در این عالم با توّسل و استشفاع، به کمالات خود می‌رسند.

خود انسان که به زعم ما اشرف مخلوقات است، در رسیدن به مقاصد و کمالات خود به خارج از وجود خود محتاج است و شگّی در این نیست. هزاران موجود در این عالم کار می‌کند اعمّ از جمادات و نباتات و حیوانات و زمین و آسمان، دست به دست داده‌اند تا انسان بتواند به یکی از مقاصد خود نائل شود. انسان همیشه به خارج از خود محتاج است و دست نیاز به سوی همه‌ی این موجودات دراز کرده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

آیا شما در به دست آوردن این لقمه‌ی نان، نیاز به چیزی یا کسی نداشته‌اید؟ طبیعی است که هزاران هزار از جماد و نبات و حیوان و انسان دست به کار بوده‌اند تا این لقمه به دست شما رسیده است. همه‌ی موجودات به همین منوال در رسیدن به کمالات مقصوده‌ی نوعی خود، دست به دامان هستند و دست نیاز به سوی سایر موجودات دراز کرده‌اند تا به مقصود خود برسند. هیچ انسان باشعوری نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که برای رسیدن به مقاصد خود، به آثار و خواصّ موجودات دیگر محتاج است. هر موجودی اثری دارد و باید اثر خود را ببخشد تا دیگری در پرتو اثر او به مقصود خود برسد.

انسان تشنه وقتی کاسه‌ی آب را بر می‌دارد، در واقع به آن آب متوسّل می‌شود یعنی آن

\* اکتناه: حقیقت یابی.

آب را وسیله قرار می‌دهد برای رفع عطش. انسان تشنه با نوشیدن آب به سیراب شدن که مقصد اوست، می‌رسد. آیا انسان می‌توانست خودش بدون وسیله سیراب شود؟ حتماً باید دست دراز کند و ظرف آب را بردارد و بنوشد و این خود توسل و استشفاع است؛ یعنی وساطت و شفاعت. از ظرف آب می‌طلبد که تو واسطه باش تا من سیراب شوم.

یک انسان سرمازده هم دست نیاز به سوی عوامل گرم کننده دراز می‌کند تا گرم شود و یک انسان بیمار نیاز به دارو دارد. آیا دارویی که بیمار به آن نیاز دارد، اثربخش نیست؟ آیا قرص مسکن اثربخش نیست؟ آیا بیمار به آن نیاز ندارد و دست نیاز به سوی آن دراز نمی‌کند؟ از او شفاعت و وساطت نمی‌خواهد؟ او را وسیله قرار نمی‌دهد؟ بیمار، قرص مسکن را وسیله قرار می‌دهد و این همان توسل است. توسل یعنی وسیله‌انگیزی برای رسیدن به هدف و مقصدی. انسان جاهل، متوسل به عالم می‌شود. شاگرد، متوسل به معلم می‌شود، فقیر متوسل به غنی می‌شود.

### تفاوت نگاه مؤمنان و مادی مسلکان

همه‌ی اینها توسل و استشفاع است و اینها قابل انکار نیست. منتها انسان مادی مسلک، تمام اینها را مستند می‌کند به خواص طبیعی اشیاء. او می‌گوید، این آثار که هر موجودی دارد، آثار و خواص طبیعی آن موجود است؛ اما انسان الهی مذهب، بحث را روی طبیعت اشیاء می‌برد و می‌گوید، خود این طبیعت از کجاست؟ این خاصیت و اثربخشی از کجاست؟ لذا الهی مسلک بر خلاف مادی مسلک همه‌ی اینها را مستند می‌کند به اراده‌ی مدبری علیم و حکیم و حسابگر که روی نظم و حساب دقیق، طبیعتی در هر شیء قرار داده و آن طبیعت، اثری خاص از خود بروز می‌دهد.

چشمه از سنگ برون آرد و باران از میخ\*  
 انگبین\* از مگس نحل\* و دُر از دریا بار  
 آن قدرتی که این طبایع را در اشیاء قرار داده و به دنبال آن آثار ظاهر می‌شود، دارنده‌ی  
 آن، آفریدگار علیم حکیم است. تقرّب نیز همین گونه است. تقرّب یعنی اینکه موجودی ناقص  
 دست به دامان کامل می‌زند تا به آن کمال نزدیک شود. این ناموس تکوینی است.

### دعوت قرآن به توسّل

دستور قرآن نیز همین است. همان طور که نظام تکوین، ما را دعوت به توسّل و استشفاع  
 می‌کند، قرآن هم که کتاب تشریح است، ما را دعوت به توسّل و استشفاع می‌کند. دین، امری  
 فطری است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾<sup>۱</sup>

در فطرت انسان، قانون توسّل و استشفاع و تقرّب نهاده شده است. شریعت هم مطابق  
 فطرت، دستور توسّل می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...﴾<sup>۲</sup>

﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ یعنی خلاف نظام حرکت نکنید، تقوا داشته باشید و از تخلف از نظام  
 بپرهیزید. این نظامی که من به وجود آورده‌ام، نظام توسّل و استشفاع و دست به دامان شدن  
 است و شما هم که می‌خواهید به قرب من و به کمال مطلوب خود برسید، باید توسّل داشته  
 باشید و دنبال وسیله بگردید و آنچه را که وسیله‌ی تقرّب به سوی الله است، بشناسید و دست به

\* میخ: ابر.

\* انگبین: عسل.

\* مگس نحل: زنبور.

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.



دامن او بزنید.

اینجا به اصطلاح علمی، آیه اطلاق دارد و تمام وسایل تقرب را شامل می‌شود. یعنی هر چه که بشر را به قرب خدا و کمال مطلق برساند، وسیله است.

### برترین وسیله‌ی توسل

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةٌ الْإِسْلَامِ وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ)؛<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در این بخش از سخن چند چیز را به عنوان برترین وسیله‌ی تقرب و توسل به خدا بیان فرموده‌اند. ایمان به خدا و رسول، نماز و روزه و زکات و حج و... همه‌ی اینها وسیله هستند؛ اما محدود به اینها نیست. سپس می‌رسیم به خود ائمه‌ی دین علیهم السلام که بالاترین وسایل هستند و در رأس تمام وسایل قرار گرفته‌اند و برتر از هر وسیله‌ای می‌توانند بشر را به قرب خدا برسانند. اینجا حدیثی از سلمان فارسی (رض) نقل شده که می‌گوید:

(سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَا عِبَادِي أَوْ لَيْسَ مَنْ لَهُ إِلَيْكُمْ حَوَائِجُ كِبَارٍ لَا تَجُودُونَ بِهَا إِلَّا أَنْ يَخْتَمَلَ عَلَيْكُمْ بِأَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ تَقْضُونَهَا كِرَامَةً لَشَفِيعِهِمْ)؛

«از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که فرمود: خداوند عز و جل می‌فرماید: ای بندگان من! آیا چنین نیست که چه بسا کسی با حاجت سنگین و بزرگی نزد شما بیاید و شما حاجت او را بر نیاورید، او کسی را که نزد شما آبرو مند است، آورده و نزد شما شفیع قرار می‌دهد تا شما به حرمت آن شخص آبرو مند و محترم، حاجت او را بر آورید»؟

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۱۰.

(أَوْ لَيْسَ)؛

آیا این طور نیست؟ حال که چنین است، پس:

(أَلَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَيَّ وَ أَفْضَلَهُمْ لَدَيَّ مُحَمَّدٌ وَ أَخُوهُ عَلِيُّ وَ مَنْ بَعْدَهُمَا  
الْإِيْمَةُ الَّذِيْنَهُمُ الْوَسَائِلُ إِلَيَّ...);

بدانید گرامی ترین مخلوقات نزد من و بافضیلت ترین و آبرومندترین آنها پیش من،  
محمد ﷺ و برادرش علی ﷺ و ائمه‌ی اطهار ﷺ هستند... اعلام می‌کنم: متوجه باشید هر  
کسی که حاجتی مهم دارد و می‌خواهد نفعی ببرد و به حوائجی برسد یا بلا و مصیبتی بر او وارد  
شده و می‌خواهد دفع بلا کند، پس باید مرا بخواند به وسیله‌ی رسول من محمد ﷺ و علی ﷺ  
و ائمه‌ی طاهرين ﷺ من حاجت او را برمی‌آورم به بهترین وجهی که شما به خاطر آن شخص  
آبرومند، حاجت کسی را برمی‌آورید. آنچه می‌خواهد می‌دهم و آن بلا را دفع می‌کنم؛ اگر از  
این راه وارد شود.

اهل بیت اطهار ﷺ وسیله‌ی تقرب انسان به خداوند

علاوه بر این موارد که ذکر شد، از حضرت صدیق‌ی طاهره ﷺ نیز بدین مضمون مطلبی  
وارد شده که حضرت در خطبه‌ی غزایی که در مسجد یشرب داشتند، فرمودند:

(وَ أَحْمَدُ اللَّهِ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ يَبْتَغَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ  
نَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ)؛

«خدا را شکر می‌کنم! آن کسی که هر کس در آسمان‌ها و زمین بخواند از او مددی بگیرد،

باید با وسیله‌ی او برود و وسیله‌ی او در میان مخلوقاتش ما هستیم. شما از این راه به سوی خدا  
حرکت کنید.»

مرحوم شیخ صدوق (رضوان الله علیه) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند و سند را به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رساند که حضرت فرمودند: روز قیامت، بهشتی ها به بهشت و جهنمی ها به جهنم می روند. بنده ای محکوم به عذاب می شود و او را میان جهنم می برند و هفتاد خریف در جهنم می ماند (هر خریف، مطابق هفتاد سال است). ان شاء الله که ما از آن دسته نباشیم و باید مراقب باشیم با اینکه ما محبّ اهل بیت علیهم السلام هستیم، این گردوغبار معاصی آن قدر جرم نداشته باشد که ناچار ما را در جهنم شستشو دهند. تا در دنیا هستیم، ما را تطهیر کنند، تا در آنجا دیگر نیاز به گوشمالی نداشته باشیم. کسانی که آلوده بروند، گوشمالی می خواهند هر چند محبّ باشند.

### ای شیعیان! تطهیر جان قبل از ورود به آن جهان

در روایتی از خود مولا علیه السلام داریم که اتّکال نکنید به صرف محبّتی که به خاندان عصمت دارید و در نتیجه به گناه بی پروا شوید. نه آنگونه باشید که تصوّر کنید عمل شما کافی است و نیازی به محبّت اهل بیت ندارید و نه آنگونه باشید که بگویید محبّت داریم و لذا نسبت به گناه بی پروا شوید؛ چرا که میان محبّین ما کسی هست که گناه او به قدری سنگین است که نه در دنیا تصفیه می شود و نه در برزخ. لذا در قیامت باید حتماً در طبقه ی اوّل جهنم که سطحی است و عمیق نیست، سیصد هزار سال معذب باشد، تا زمینه ی شفاعت ما در باره ی او فراهم شود و او را شفاعت کنیم.<sup>۱</sup>

پس شکی نیست که محبّ علی علیه السلام جهنمی خالد<sup>\*</sup> نخواهد بود اما آلوده ها باید تا در این دنیا هستند و در دم جان دادن و مرگ و در برزخ تطهیر شوند ولی گاهی به علّت سنگینی بار

۱- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۵۳.

\* خالد: جاودانه.

گناهان، در جهنم هم باید تطهیر شوند.

### نجات از جهنم به برکت توسل به اهل بیت علیهم‌السلام

حالاً این شخص گنهکار، هفتاد خریف در جهنم می ماند و شاید اصلاً محبت هم یادش برود. گاهی جرم گناه آن قدر عمیق است که یادش می رود و بعد از هفتاد خریف یاد می آورد و می گوید:

(رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ)؛

«خدایا! تو را قسم می دهم به حق محمد و اهل بیتش که نجاتم بده».

همین که این جمله به زبانش جاری می شود، خداوند به جبرئیل علیه‌السلام خطاب می کند برو و از میان جهنم، این بنده‌ی ما را بیرون بیاور. جبرئیل می گوید: چگونه میان آتش بروم؟ خطاب می رسد: ما آتش را بر تو بزد و سلام می کنیم. جبرئیل علیه‌السلام می گوید: در کجا هست؟ خدای متعال می فرماید: در فلان گوشه‌ی جهنم در میان چاهی و بازنجیرهایی. جبرئیل می رود و او را از میان چاه بیرون می آورد و در موقف می ایستد. خداوند می فرماید: چه قدر در عذاب بودی؟ می گوید: نمی دانم و به یاد نمی آورم. خداوند می فرماید: به عزت و جلال خودم سوگند، اگر نام این افراد که ذکر کردی و مرا به آنها قسم دادی، نبرده بودی، لحظه به لحظه به عذابت می افزودم ولی من بر خود حتم کرده‌ام که هر که به اینها متمسک شود و مرا به اینان قسم بدهد، از گناهانش بگذرم و او را نجات دهم و لذا از گناهان تو گذشتم و نجات دادم. این روایت نشان می دهد که در واقع وسیله‌ی عظمی و راه نجات، تنها این بزرگواران هستند.

پاسخی به اشکال اهل تسنن در حق دار بودن مؤمن

اهل تسنن اشکالات و اعتراضاتی بر ما دارند از جمله اینکه می گویند، شما خداوند را به حقّ این اشخاص قسم می دهید، مگر اینها حقّی بر خداوند دارند؟ اینها هم مخلوق خدا هستند و مخلوق، حقّی بر خالق خود ندارد. پاسخ این است که: بله! خداوند خود برای آنها حقّ معین کرده است، نه این که اینها ذاتاً حقّی بر خدا دارند. بله! هیچ مخلوقی حقّی بر خالقش ندارد ولی خود خالق از آنجا که احترام زیادی برای مخلوقی قائل است، برای او حقّ معین می کند؛ چنان که در قرآن مجید می فرماید:

﴿...وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

«...ما حقّ قرار داده ایم بر مؤمن و مؤمن حقّ دارد که از من بخواهد تا یاری کنم او را».

این صریح آیه ی قرآن است و چه کسی در ایمان برتر و بالاتر از اهل بیت رسول ﷺ است؟ خداوند صریحاً می فرماید: مؤمن بر ما حقّ دارد؛ نه اینکه ذاتاً حقّ دارد، بلکه من جَعَلَ حقّ برای او کرده ام و احترام کرده و به او حقّ داده ام که از من بخواهد. ما هم نمی گوییم مخلوق بر خالق حقّ دارد بلکه خالق، خود بر مخلوق حقّی معین کرده است و ما به آن حقّ که خود خالق معین کرده است، قسم می دهیم.

پاسخ به اشکال دیگر در استشفاع از معصومین ﷺ

اشکال دیگری که می کنند این است که می گویند، شفاعت این مقدار خوب است که شما از پیامبر یا امام بخواهید که برای شما دعا کنند و البته آن هم در حال حیاتشان؛ یعنی تا زنده هستند.

پاسخ ما این است که: ما بر طبق ادله ای که داریم، می گوییم، ما هم می توانیم از

۱- سوره ی روم، آیه ی ۴۷.

ائمه عليهم السلام بخواهیم که برای ما دعا و استغفار کنند و هم حق داریم خداوند را به حق آنها قسم بدهیم و هم از خودشان بخواهیم که حوائج ما را برآورند. همان گونه که می‌توانیم خدا را به حق آنها قسم بدهیم، می‌توانیم از آنها بخواهیم که وساطت و شفاعت و دعا کنند که مثلاً مریض ما شفا یابد، همان طور که می‌توانیم از خودشان بخواهیم که مریض ما را شفا بدهند، می‌توانیم تقاضا کنیم فقر ما را برطرف کنند و... ولی به اذن الله. یعنی ما اعتقاد داریم که امامان عليهم السلام خودشان توانای در عالم هستند ولی به اذن خداوند. یعنی خدا قدرت نافذ و علم محیطی به آنها داده است که اراده‌شان در عالم مؤثر است؛ همان طور که به اراده‌ی حضرت عیسی عليه السلام خلاقیت داده است که می‌گوید:

﴿...أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...﴾<sup>۱</sup>

«...من از گل، شکل پرندگی می‌آفرینم...».

همان طور می‌گوییم، خداوند اراده‌ای به حضرت علی عليه السلام داده است که خلاق است و می‌تواند بیافریند، بمیراند و زنده کند، بهشت و یا جهنم ببرد.

چرا از خدا درخواست نمی‌کنید؟

گاهی هم این اشکال می‌شود که مگر خداوند خودش حاضر نیست، مگر نمی‌بیند یا نمی‌شنود؟! مگر او از رنگ گردن به ما نزدیک تر نیست؟

﴿...نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۲</sup>

او که سمیع و علیم و حاضر و قادر است؛ چرا از خودش نمی‌خواهید و واسطه قرار می‌دهید؟ در پاسخ می‌گوییم: بله! ما نمی‌خواهیم بگوییم، خداوند نیاز به واسطه دارد؛ بلکه

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

۲- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

می‌گوییم، ما نیاز به واسطه داریم یعنی ما آن عرضه و لیاقت را نداریم که بلاواسطه از خودش بخواهیم. او عالم و قادر و سمیع هست ولی ما لیاقت کسب فیض مستقیم از او نداریم و خودش فرموده است:

﴿...وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...﴾<sup>۱</sup>

بدون واسطه و بدون وسیله نزد من نیاید، با واسطه بیاید. تمام عالم بر همین اساس استوار است. آیا -العیاذ بالله- خداوند قادر نیست خودش بدون واسطه‌ی آفتاب و باران، بذرا برویاند؟ چرا قادر است؛ اما بذرا، این لیاقت را ندارد که بدون تابش خورشید و ریزش باران بر ویسد. جناب اسرافیل علیه السلام در این نظام، واسطه‌ی در احیا و زنده کردن مرده‌هاست و جناب عزرائیل علیه السلام واسطه‌ی در اماتة و میراندن زنده‌ها. هر چند خداوند خود قادر بر احیا و اماتة‌ی بلاواسطه است اما بر اساس حکمت بالغه‌اش، نظام خلقت را این چنین تنظیم کرده است. از حضرات معصومین علیهم السلام نقل شده است که فرموده‌اند:

(إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخَذَ بِحُجْرَةِ رَبِّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَتِهِ وَ أَنْتُمْ آخِذُونَ بِحُجْرَتِنَا)؛

«رسول خدا دست به دامن خدا زده و ما دست به دامن رسول خدا زده‌ایم و شما هم دست به دامن ما زده‌اید».

تلاش دشمنان برای کوچک نشان دادن مقام امام جواد علیه السلام

به مناسبت ایام شهادت حضرت امام جواد علیه السلام عرض می‌شود: یحیی بن اکثم که قاضی القضاة زمان خود از جانب مأمون خلیفه‌ی عباسی بود، با حضرت جواد علیه السلام مناظرات فراوانی داشته است. چون امام پس از شهادت پدر بزرگوارشان به حسب ظاهر کودک هشت یا نه ساله‌ای بودند، از این رو دشمنان می‌کوشیدند با تشکیل مجالس بحث و مناظره، عظمت

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۵.

مقام امام علیه السلام را بشکنند ولی خود تحقیر می‌شدند. یحیی گفته است: من مناظرات زیادی با ابن الرضا علیه السلام داشتم، تا اینکه روزی در مدینه کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایشان قرار ملاقات گذاشته و سؤالاتی کردم و جواب شنیدم. سپس گفتم: آقا! من سؤالی دارم ولی خجالت می‌کشم آن را بپرسم. فرمود:

(أَنَا أَحْيُوكَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي)؛

«من قبل از اینکه تو بگویی، می‌گویم که سؤال تو چیست».

گفتم: بفرمایید. فرمود:

(تَسْأَلُنِي عَنِ الْإِمَامِ)؛

تو می‌خواهی راجع به امامت من سؤال کنی که چگونه در سنّ کودکی حائز مقام امامت می‌باشم. گفتم: بله، سؤال من همین است. بعد امام به چوبدستی که دستشان بود اشاره کردند. دیدم آن چوب به زبان آمد و گفت:

(إِنَّ مَوْلَى إِمَامٍ هَذَا الزَّمَانِ وَهُوَ الْحُجَّةُ)؛

«آقا و مولای من، امام این زمان است و او حجت است».

**ما اهل بیت علیهم السلام را با دیگران مقایسه نکنید!**

نقل شده است: در یک مجلس، سی هزار مسأله از حضرت جواد علیه السلام سؤال شد و ایشان جواب دادند. در مورد این روایت توجیهاتی کرده‌اند؛ از جمله‌ی آن توجیهات اینکه: امام علیه السلام می‌دانستند در آن جمعیت هر کس چه سؤالی دارد و یک جمله می‌فرمودند که جواب برای همه‌ی آنها بود. یعنی سؤال مثلاً هزار نفر یا دوهزار نفر یکی بود و همه، جواب سؤال خود را از همان یک جمله می‌گرفتند.



بنابن نافع می گوید، خدمت امام رضا علیه السلام رفتم و پرسیدم: آقا! پس از شما صاحب الامر کیست؟ فرمودند: آن کسی که از من ارث می برد همانگونه که من از پدرانم ارث برده‌ام (در آن زمان امام جواد علیه السلام کودکی بودند و در لحظه‌ی سؤال هم در اتاق تشریف نداشتند). امام رضا علیه السلام در ادامه‌ی سخن فرمودند: او الان تشریف می آورد. چندی نگذشت دیدم در باز شد و کودکی وارد اتاق شد و بر آقا سلام کرد و سپس روبه من کرد و بی مقدمه فرمود: یابن نافع! به تو بگویم ما را با دیگران نمی شود قیاس کرد. ما در رحم مادر هم که هستیم، حقایق و دقایق عالم بر ما روشن است و خداوند چیزی را بر ما مخفی نگه نمی دارد. این جواب آن سؤال است که از پدرم کردی. حجت خدا بعد از پدرم، همان کسی است که الان با تو سخن می گوید. من که غرق در حیرت شده بودم گفتم:

(وَ أَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ)؛

من هم اولین کسی هستم که در برابر شما خاضع می شود.<sup>۱</sup>

### خضوع عارفانه‌ی علی بن جعفر نزد امام جواد علیه السلام

علی بن جعفر، عموی امام رضا علیه السلام بود. پسر امام صادق علیه السلام و برادر امام کاظم علیه السلام. او مرد بسیار بزرگواری بود که در زمان حضرت امام جواد علیه السلام می زیست و در برابر آن حضرت که نوه‌ی برادرش بود، به قدری خضوع می کرد که دیگران اعتراض می کردند که شما با این سنّ و سال و موقعیت و عظمت، چرا این قدر در مقابل کودکی خضوع می کنید؟ می گفت: آیا شما می خواهید من روشنی آفتاب را منکر شوم؟ خداوند او را لایق مقام امامت دانسته و مرا با این ریش سفید لایق ندانسته است. دست به ریش خود گرفته و رو به آسمان می کرد و می گفت: خدایا! اینها نمی فهمند تو او را لایق دانسته‌ای و من در برابرش خاضع هستم.

۱- بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۵۵.

علی بن جعفر، خودش در مسجد النبی جلسه‌ی درس داشت. روزی در حال تدریس بود که امام جواد علیه السلام از در مسجد وارد شد. او بی درنگ از جابر خاست و با عجله جلو رفت و دست امام را گرفت و بوسید. امام جواد علیه السلام دعا کرد و فرمود: خدا رحمت کند تو را عموی بزرگوار! برو در جای خود بنشین. عرض کرد: آقا! شما ایستاده باشید و من بنشینم؟ امام برای اینکه عمو آزاد باشد، تشریف بردند. او آمد در حلقه‌ی درسش نشست. شاگردان اعتراض کرده و گفتند، شما چرا این قدر خود را در برابر یک کودک، کوچک می‌کنی؟ علی بن جعفر فرمود: شما او را نمی‌شناسید و نمی‌دانید که خدا چه عظمت و جلالت و رفعت مقامی به او عنایت فرموده است. من باید خادم او باشم.

حضرت امام جواد علیه السلام را در سن ۲۵ سالگی مسموم کرده و به شهادت رساندند. آن حضرت در زمان شهادتشان، جوان‌ترین امامان علیهم السلام بودند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و ارزقنا معرفتهم و محبتهم و احشرونا فی زمیرتهم

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَنُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً حَتَّى

يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ،

وَيُرِدُّكُمْ فِي أَيَّامِهِ، وَيُظْهِرَكُمْ

لِعَدْلِهِ، وَيُمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ،

## نصرت امام معصوم علیه السلام در چهار مرحله

در این چهار جمله از زیارت جامعه‌ی کبیره، به آستان مقدّس اهل بیت علیهم السلام عرض می‌کنیم:

«من خودم را آماده کرده‌ام به شما یاری رسانم،

تا خدا دین خودش را به سبب شما زنده کند،

شما را در روز گاران خود باز گرداند،

شما را برای اقامه‌ی عدلش پیروز سازد،

و شما را فرمانروایان در زمین خود قرار دهد.»

در همه‌ی این مراحل، من خودم را آماده کرده‌ام که شما را یاری کنم. یکی مسأله‌ی احیای دین که شما دین را زنده کنید و من یاور شما باشم. شما در ایام الله برگردید و من یار شما باشم. شما عدل خدا را در عالم به پا دارید و من یار شما باشم و شما فرمانروای زمین باشید، من هم ناصر شما باشم. من خودم را برای کمک‌رسانی به شما در این چهار مرحله آماده کرده‌ام.

## درک حقیقت مرگ و حیات در عالم هستی

یک نکته‌ی قابل توجه در مسأله‌ی حیات دین هست؛ به طور کلی حیات یعنی زنده بودن در مقابل مرگ، حقیقتش بر ما مجهول است؛ ما نمی‌فهمیم که حیات چه معنایی دارد؟ هیچ کدام از دانشمندان عالم نیز نمی‌فهمند که حیات یعنی چه؟ زنده بودن چه نیرویی است که در وجود یک موجود زنده هست که او را زنده می‌گوییم؟ مرگ یعنی چه؟ می‌میرد یعنی چه؟ حیات و مرگ یعنی چه؟ فلان موجود زنده است؛ چه چیز دارد که زنده است و وقتی می‌میرد، چه چیز را از دست می‌دهد که می‌میرد؟ ما نمی‌فهمیم که حقیقت حیات و حقیقت مرگ چیست؟ ما حیات و مرگ را از روی آثار و خواصّ می‌فهمیم، حقیقتش را نمی‌فهمیم.

حقیقت حیات و حقیقت مرگ، بر ما مجهول است. تنها از روی آثار و خواص می‌فهمیم و تشخیص می‌دهیم که فلان موجود زنده یا مرده است؛ گیاه زنده که می‌گویند روح نباتی دارد، نمی‌فهمیم آن حیات نباتی چیست؟ روح نباتی در آن گلی که شاداب و خرّم است چیست؟ این را نمی‌فهمیم اما اثرش را می‌بینیم که شاداب و خرّم است و بوی خوش دارد، رشد و نمو می‌کند. اینها آثار حیات نباتی است. چون حیات نباتی دارد شاداب است و رشد می‌کند و اگر علفی خشکیده و پوسیده ببینیم، می‌گوییم مرده است و حیات نباتی ندارد ولی نمی‌فهمیم آن که زنده است چه چیز دارد و آن که مرده است چه چیز را از دست داده است؟ فقط آثارش را می‌بینیم؛ چون آن رشد می‌کند، پس زنده است و آن دیگری که رکود کرده، مرده است.

یک گوسفند هم به همین کیفیت است. اگر راه برود، می‌گوییم زنده است. اما حیات حیوانی چیست؟ این که این گوسفند حیات دارد، یعنی چه؟ زنده است یعنی چه؟ ما این را نمی‌فهمیم؛ فقط می‌بینیم راه می‌رود، علف می‌خورد، صدا می‌کند، حساسیت و حرکت دارد، می‌گوییم زنده است که اگر زنده نبود، این کارها را نمی‌کرد. آن طرف، گوسفندی مرده افتاده است که نه حرکتی و نه صدایی دارد، می‌گوییم مرده است ولی نمی‌فهمیم این که زنده است چه دارد و آن که مرده است چه ندارد؟

یک انسان زنده با یک انسان مرده هیچ تفاوتی با هم از حیث اعضا و جوارح داخلی و خارجی ندارند؛ در عین حال می‌گوییم، این انسانی که نفس می‌کشد و حرف می‌زند و راه می‌رود و رشد و نمو دارد، زنده است و آن که افتاده است، نفس نمی‌کشد، حرف نمی‌زند، راه نمی‌رود، مرده است؛ در نتیجه از وجود آثار پی‌به‌وجود حیات می‌بریم و می‌گوییم؛ آثار حیات در این هست پس زنده است، آثار حیات در او نیست، پس مرده است.

## از نظر قرآن، کافر مرده‌ای بیش نیست

به همین کیفیت در دین هم مطلب چنین است؛ دین گاهی زنده است و گاهی مرده. دین زنده کدام است؟ دین مرده کدام است؟ دین در وجود انسان مؤمن زنده و در وجود انسان کافر مرده است. قرآن کریم انسان کافر را صریحاً مرده می‌داند و می‌فرماید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...﴾<sup>۱</sup>

انسان، مرده بود، ما به او حیات دادیم؛ حیات ایمانی. انسان کافر و مؤمن از نظر ظاهری هیچ تفاوتی با هم ندارند. آنچه انسان مؤمن از اعضا و جوارح از داخل و خارج دارد، انسان کافر هم دارد.

### مؤمن، زنده به حیات انسانی

اما مؤمن، حیات انسانی به معنای واقعی دارد که کافر آن را ندارد. کافر حیات حیوانی دارد، می‌خورد، می‌خوابد و راه می‌رود و اعمال شهوت و غضب می‌کند. وقتی زنده به حیات انسانی می‌شود که تمام اعضا و جوارحش تحت سیطره‌ی عقل و فکر درآیند. چشم در حیوان فقط برای دیدن و شناختن گاه و یونجه و علف است اما در انسان برای انتقال از محسوس به معقول است و پی بردن به وجود چشم آفرین که:

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا

تَشْكُرُونَ﴾<sup>۲</sup>

اگر انسان از طریق چشم و گوش و دیگر اعضا و جوارح در مسیر ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۲.

۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۲۰.

افتاد و در مقابل حضرت منعم، خاضع گشت و به او تقرّب جست، در این صورت، دیدن، دیدن انسانی و چشم، چشم انسانی و گوش و زبان، گوش و زبان انسانی می‌شود و اگر از این مسیر، منحرف شد، دیگر زنده به حیات حیوانی خواهد بود و محروم از حیات انسانی.

﴿...يَتَمَنَّوْنَ وَيَأْكُلُوْنَ كَمَا تَأْكُلُ الْاَنْعَامُ...﴾<sup>۱</sup>

«...می‌خورند و بر خوردار می‌گردند آن گونه که چارپایان می‌خورند و از لذّات حیوانی برخوردار می‌گردند...».

### بهشتی شدن انسان در سایه‌ی حکومت عقل

و وقتی عقل آمد و تمام قوای آدمی را به استخدام خود درآورد، در این صورت آدمی رو به سوی خدا می‌رود و انسان بهشتی می‌شود که فرموده‌اند:

(الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ)؛

«عقل آن نیرویی است که به وسیله‌ی آن خدا عبادت می‌شود و بهشت تحصیل می‌گردد».

پس انسان مؤمن و کافر هر دو اعضا و جوارح و قوا دارند ولی قوای کافر به استخدام هوای درآمده و قوای مؤمن به استخدام عقل و خدا درآمده است.

### دین بدون روح ولایت مرده است

و به همین کیفیت، مرگ و حیات در دین و اسلام نیز متصوّر است، یعنی دین هم مرده و زنده دارد. اسلامی که همه‌ی اعضا را دارد؛ نماز، روزه، حجّ، عمره، جهاد، امر به معروف و... دارد ولی روح ولایت در آن نباشد، این اسلام، مرده است. یعنی آن خاصیتی که باید داشته باشد،

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۱۲.

هم دنیا را تنظیم و هم آخرت را آباد کند، آن خاصیت را ندارد. این اسلام تا روح ولایت و امامت در آن دمیده نشده باشد، مرده است و اثر حیاتی خود را نمی بخشد. نماز آن، نماز زنده نیست. نماز هست، خیلی هم با آب و تاب است، ولی آن نماز، زنده نیست. روزه هست، روزه مرده است. حج هست، حج مرده است. جهاد هست، جهاد مرده است. برای این که آن روحی که باید در آن دمیده شود و زنده اش کند و او را در آن مسیری که خدا قرار داده به حرکت درآورد، نیست. اگر روح ولایت در آن دمیده شود، به اسلام زنده و دین زنده تبدیل می شود. با این جملات می گوئیم:

(و نُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً حَتَّىٰ يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَىٰ دِينَهُ بِكُمْ)؛

یعنی تا شما اهل بیت رسالت نباشید، دین خدا زنده نمی شود و حیات پیدا نمی کند. گفته شد که در ظاهر، انسان مرده با زنده هر دو یک صورت هستند. انسان مؤمن و کافر ظاهراً هر دو یک جور هستند اما یک چیزی انسان زنده دارد که انسان مرده ندارد و انسان مؤمن چیزی دارد که انسان کافر ندارد. اسلام بدون ولایت علی علیه السلام نیز ظاهراً اسلام هست اما مرده است. اعضا و جوارح دارد، نماز و روزه و حج و... دارد، تلاوت قرآن دارد، اما روح ندارد، زنده نیست.

حیات اسلام و قرآن فقط به دست ولی زمان علیه السلام

لذا در دعاها و زیارتها از جمله در دعایی که در غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

می خوانیم:

(اللَّهُمَّ وَ أَحْيِي بَوَائِكَ الْقُرْآنَ)؛

«خدا یا! به سبب ولایت، قرآن را زنده کن».

از این عبارت معلوم می‌شود که قرآن هم می‌میرد و الا احیای قرآن، معنا نداشت. باید مرده باشد تا زنده شود.

﴿... كَان مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...﴾<sup>۱</sup>؛

تا مرده نباشد، زنده کردن معنا ندارد.

﴿... كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ...﴾<sup>۲</sup>؛

«... شما مرده بودید و خدا شما را زنده کرد...».

تا مرده نباشد، احیا معنا ندارد. از این عبارت معلوم می‌شود که گاهی اسلام و قرآن می‌میرد، باید زنده شود و حیاتش فقط به دست ولیّ زمان علیه السلام است. او می‌تواند زنده کند. یعنی گاهی قرآن می‌میرد و آثار خودش را نمی‌بخشد. قرآن هست ولی آثارش نیست. قرآن هست ولی نور نیست. ذکر و شفا نیست. قرآن ذکر است، سراپا یاد و هوش است؛ بیداری و شفاست.

﴿وَنُنَزِّل مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ...﴾<sup>۳</sup>؛

ما قرآن زیاد داریم. در همه‌ی خانه‌ها قرآن هست و بالحن زیبا و خوب خوانده می‌شود؛ اما زنده نیست. آن حیاتی که باید به جامعه ببخشد، ندارد. جامعه، قرآن دارد، اما حیات قرآنی ندارد. امام معصوم علیه السلام باید بیاید و زنده کند.

﴿اللَّهُمَّ وَ أَحْيِ بُولِيكَ الْقُرْآنَ﴾؛

«خدا یا! به سبب ولیت، قرآن را زنده کن.».

### احیای دل‌ها با حیات قرآنی

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۲.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.



(وَ أَخِي بِهِ الْقُلُوبِ الْمَيِّتَةِ)؛

این دل‌های مرده‌ی مسلمانان را به وسیله‌ی او زنده کن. در هر دو مورد، حیات آمده است. یعنی هم قرآن می‌میرد و هم دل‌ها می‌میرند و هر دو نیاز به احیا دارند. همین مسلمین همه مسلمانند، نماز می‌خوانند، مکه می‌روند، اما دل‌ها مرده است. اینها باید زنده شوند و حیاتشان به دست ولی زمان علیه السلام است.

(وَ أَقِمِ بِهِ الْخُدُودَ الْمُعْطَلَةَ وَ الْإِحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ)؛

«حدود الهی تعطیل می‌شود و احکام الهی رها می‌شود [تا او بیاید همه‌ی اینها را احیا کند]».

(وَ جَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ)؛

«به وسیله‌ی او آنچه از دینت محو شده، تجدید حیات کن».

(أَصْلِحْ بِهِ مَا بَدَّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَ غَيَّرَ مِنْ سُنَّتِكَ)؛

«به وسیله‌ی او آنچه از احکامت تبدیل و جابه‌جاشده و از سنتت دگرگون شده، اصلاح کن».

(حَتَّىٰ يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلَىٰ يَدَيْهِ عَضًّا جَدِيداً)؛

«تا به دست او دین تو به شادابی برگردد و از کهنگی و پژمردگی به در آید».

(صَاحِبِهَا لَا عِوَجَ فِيهِ وَ لَا بِدْعَةَ مَعَهُ)؛

«آن چنان صحیح و سالم گردد که هیچ‌گونه انحرافی در آن دیده نشود و بدعتی همراهش نباشد».

پس این جمله را که می‌خوانیم:

(وَ نُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً حَتَّىٰ يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَىٰ دِينَهُ بِكُمْ)؛

مربوط به حیات دین است و نشان می‌دهد، حیات اسلام و حیات دین، بسته به ولایت و

امامت ائمه‌ی دین علیهم السلام است. همان‌طور که در قرآن آمده است:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾<sup>۱</sup>

امروز که روح ولایت و امامت در پیکر دین دمیده شد، دین زنده شد و به حد تمام و کمال

رسیده و مرضی خدا شد.

ایام الله، روزهای ظهور و بروز قدرت خدا

و در جمله‌ی دیگر داریم:

(وَ يُؤَدِّكُمُ فِي أَيَّامِهِ)؛

«شمارا در ایام خودش باز گرداند».

ایام الله یعنی روزهای خدا. همه‌ی روزها، روز خدا و همه‌ی مکان‌ها از آن خداست. در

عین حال گاهی زمان‌ها و مکان‌هایی داریم که اختصاص به خدا دارد و برای نشان دادن شرف

و جلالت آن زمان و مکان، انتساب به خدا داده می‌شود؛ مثلاً به کعبه، بیت الله (خانه‌ی خدا) و

به ماه رمضان، شهرالله (ماه خدا) گفته می‌شود. در دو جای قرآن مجید، کلمه‌ی ایام الله آمده

است. یکی در سوره‌ی مبارکه‌ی "نحل" و دیگری در سوره‌ی ابراهیم:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ

بِأَيَّامِ اللَّهِ...﴾<sup>۲</sup>

«ما موسی را همراه آیات خود فرستادیم که قوم خود را از ظلمت‌ها به نور آور و آنها را

متوجه و متذکر ایام الله کن...».

ایام الله آن روزهایی است که قدرت و سطوت خدا در آن روزها بیشتر بروز و ظهور

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۵.

می‌کند و "یوم الله" حساب می‌شود. آن روزهایی که عظمت و کبریای خدا بر بشر ظاهر می‌شود، بلا و عذابی نازل می‌گردد، یوم الله حساب می‌شود یعنی روز ظهور قدرت خدا.

### به چه روزهایی ایام الله اطلاق می‌شود؟

لذا در تفسیر، ۳ روز به عنوان ایام الله معرفی شده‌اند: روز قیام حضرت مهدی موعود علیه السلام روز مرگ و روز قیامت.

روز مرگ برای انسان، یوم الله است چون انسان تا وقتی زنده است برای خودش قدرتی می‌بیند و حیاتی، کَرّ و فرّی و جست و خیزی؛ خیلی به یاد خدا نیست. وقتی در پنجه‌ی مرگ افتاد و دید دیگر حرکتی ندارد و دیگران هم از او دست شسته‌اند، آن روز برایش روز خداست و قدرت خدا برایش بروز می‌کند و کاملاً برایش روشن می‌شود که در پنجه‌ی قدرت خدا مقهور است. روز قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم به همین کیفیت است. در آن روز هم معلوم می‌شود که تمام عالم تحت سیطره‌ی حکومت توحید است. پرچم توحید در همه جای عالم به اهتزاز درآمده و قدرت، قدرت الله و حکومت، حکومت عدل الهی است. آن روز یوم الله به معنی واقعی است که روز، روز، روز خداست. روز قیامت هم به همین کیفیت است:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup>

«آن روزی است که کسی برای کسی نمی‌تواند کاری انجام بدهد و آن روز فرمان، فرمان

خداست.»

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾

در آن روز مالکیت و ملکیت خدا بر همه بارز می‌گردد. آن روز این ندا از همه جای

۱- سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۹.

محشر به گوش می‌رسد:

﴿...لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>۱</sup>

«...امروز سلطنت [از آن کیست؟] تنها از آن الله واحد قهار است.»

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ...﴾<sup>۲</sup>

همه‌ی اهل محشر از ملائکه و انسان‌ها از آدم تا روز قیامت، همه صف در صف

ایستاده‌اند و کوچک‌ترین صدا از کسی در نمی‌آید.

﴿...إِلَّا مَنْ أَدْنَىٰ لَهُ الرَّحْمَنُ...﴾<sup>۳</sup>

...تنها کسانی که خدا به آنها اذن سخن گفتن داده است... به سخن در می‌آیند. حضرت

امام موسی کاظم علیه السلام فرموده‌اند: آن کسانی که در آن روز به آنها اذن سخن گفتن داده

می‌شود، ما اهل بیت هستیم. بقیه همه ساکت و خاموشند.

اقامه‌ی عدل الهی به وسیله‌ی اهل بیت اطهار علیهم السلام

(و يُظْهِرُكُمْ لِعَدْلِهِ)؛

شمارا برای اقامه‌ی عدلش پیروز و غالب می‌سازد. عدل خدا، عدل مخصوصی است و

ادای حق واقعی به ذی حق است. در میان انسان‌ها ممکن است قاضی عادل باشد و بر اساس

موازن ظاهری قضاوت کند و حکم صادر کند ولی چون از باطن کار، بی‌خبر است، ممکن

است حکم او خلاف واقع باشد و حق به ذی حق نرسد و در عین حال آن قاضی هم مسئول در

نزد خدا نباشد. چون از واقع امر، اطلاعی ندارد و مأمور به رعایت ظواهر امر است اما عدل

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۸.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۰۹.

خدا، عدل واقعی است. ولیّ زمان عَلَيْهِ السَّلَام وقتی ظهور کند، حکم مطابق با متن واقع می‌کند و هیچ ذی حقیّی از حقّ خودش محروم نمی‌شود و هیچ ناحقیّی، حقّ دیگری را تصرف نمی‌کند و آن عدل خداست.

### قصه‌ای جالب در بیان نمونه‌ای از عدل خدا

قصه‌ای برای نشان دادن نمونه‌ای از عدل خدا نقل شده است:

یکی از اولیای خدا میان بیابان به چشمه‌ی آبی رسید. کنار چشمه آمد و آب نوشید و دست و صورت خود را شست و در دامنه‌ی کوه به سایه‌ی درختی رفت تا ضمن استراحت، تماشای کوه و منظره‌ی دشت و صحرا نیز بنماید. در همین حال دید اسب سواری از دور آمد کنار چشمه پیاده شد و آب خورد و سوار شد و رفت و همیان پولی را که همراهش بود، غفلتاً جا گذاشت و فراموش کرد آن را ببرد. او که رفت، طولی نکشید جوان رهگذری کنار چشمه آمد، کیسه‌ی پول را دید، آن را برداشت و رفت. بعد از او پیرمردی کنار چشمه آمد و برای آب خوردن نشست. در همین اثنا آن مرد اسب سوار برگشت که کیسه‌ی پولش را ببرد، دید کیسه‌ی پول نیست و آن پیرمرد آنجاست. به پیرمرد گفت: کیسه‌ی پول من اینجا مانده بود، کجاست؟ پیرمرد گفت: من الان اینجا رسیدم، چنین چیزی ندیدم (و راست می‌گفت).

اسب سوار عصبانی شد و با هم گلاویز شدند. در این نزاع، جوان اسب سوار، پیرمرد را کشت و رفت. آن مرد خدا از دیدن این جریان سخت متحیر ماند و گفت: خدایا! در این که این صحنه از اوّل تا به آخر مقدر به تقدیر تو بوده است، تردیدی نیست؛ اما چگونه می‌شود که کیسه را دیگری ببرد و این پیرمرد بی‌گناه کشته شود؟ عادلانه بودن این صحنه، چگونه توجیه می‌شود؟

در همان حال به آن مرد خدا مُلْهَم شد که به پیامبر زمان رجوع کرده و از او در توجیه این

جریان استمداد کند. از جانب خدا به پیامبر زمان وحی شد که به آن مرد خدا بگو، آن اسب سوار که کیسه را فراموش کرده و جا گذاشته بود، به شخصی که کیسه را برد، بدهکار بود و لذا او به حق خودش رسیده است و اما آن پیرمرد که کشته شد، پدر اسب سوار را کشته بود و قصاص نشده بود؛ اسب سوار هم خبر نداشت که آن پیرمرد، قاتل پدرش بوده است. بر حسب اتفاق پیرمرد کشته شد؛ اما در واقع قاتل پدرش بوده و به قصاص رسیده است. پس خلاف عدلی واقع نشده است.

زان که بد کنی تو مپندار کان بدی      گردون فرو گذارد و دوران رها کند  
 قرض است کارهای تو در پیش روزگار      در هر کدام روز که باشد ادا کند  
 (و يُظْهِرْكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ)؛

«خدا شما را برای اقامه‌ی عدلش پیروز سازد و شما را در زمینش فرمانروا گرداند».

(و نُصِّرْتِي لَكُمْ مَعَدَّةً)؛

من آمادگی‌ام را برای کمک‌رسانی به شما در امر احیای دین خدا در تمام این مراحل اعلام می‌کنم.

### آیا ما در بیان این عبارات صادقیم؟

حالا مطلب عمده این است که: آیا ما در گفتن این جمله واقعاً صادق و راستگو هستیم؟ آیا به راستی ما خودمان را برای نصرت امامان در احیای دین خدا آماده کرده‌ایم؟ دین خدا همان عقاید و اخلاق و اعمال است. اگر ما راست می‌گوییم، از همین حالا باید شروع کنیم؛ عقاید و اخلاق و اعمالمان را با دین خدا منطبق کنیم و نباشیم این گونه که خودمان دین را بمیرانیم و آن‌گاه تقصیر را به گردن دیگران بگذاریم!

حال اگر اندکی در زندگی خودمان بیندیشیم؛ خواهیم دید که در حدّ خودمان به جای احیای دین، در اماتهای دین می‌کوشیم؛ آن‌گاه از این ادّعی کاذب که در محضر انورشان داریم و می‌گوییم (وَنُصِرْتِي لَكُمْ مُعَدَّةً)؛ شرمنده می‌شویم و می‌ترسیم در جواب ما بگویند، ای مدّعیان کاذب! بس کنید این دروغگویی‌ها را. شما که دارید دین خدا را می‌میرانید، چطور این چنین ادّعی می‌کنید که ما آماده‌ی نصرت شما در احیای دین خدا هستیم؟!

أَعَادَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا؛

همچون آن نخریس بیهوده‌کار نباشیم!!

به مناسبت ایام عرض می‌شود: ما نمی‌دانیم از شب و روز عرفه چه بهره‌ای برده‌ایم؟ موقعیت حسّاسی از ما گذشت و خوشا به حال آنان که در عرفات و مشعر و منی بودند؛ در مطاف کعبه و مسعی بهره‌ها بردند و ان شاء الله با اندوخته‌های معنوی، سالمّاً و غانماً به اوطان‌شان بر می‌گردند. حالا خود را برای روز غدیر آماده کنیم تا خدا به حرمت مولایمان، به ما عیدی عنایت فرماید. چون ما دوستان حضرت امیر علیه السلام هستیم و خدا هم امیرالمؤمنین را بسیار دوست دارد و لذا حقّاً به محییین او نظر لطف و عنایت خواهد داشت.

امیدواریم از انفاس قدسی اهل بیت علیهم السلام به ما عنایتی شود که در گفتن این جملات صادق باشیم و واقعاً آمادگی برای احیای دین داشته باشیم؛ مثل مردم کوفه باشیم. مردم کوفه صادق نشدند. آنها مردمانی بودند که در رکاب امیرالمؤمنین فداکاری‌های بسیار کردند. در جنگ جمل، صفین و نهروان شهدا دادند. پای منبر امیرالمؤمنین علیه السلام نشستند و جمال او را دیده بودند و سخنان او را شنیده بودند ولی یالاسف! چه شد که بیچاره شده و سرمایه‌ی حیات ابدی را از دست دادند و لذا دختر بزرگوار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روز دوازدهم محرم به آنها

سرکوفت داد و فرمود:

(إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا)؛

«مثل شما مثل همان زنی است که از صبح تا غروب می نشست و پنبه‌ها را می رشت و هنگام

غروب، آن رشته‌ها را پنبه می کرد».

شما این همه زحمت کشیدید، رنج بردید، خون‌ها دادید؛ چطور همه را از بین بردید!

حالا آمده‌اید برای ما گریه می کنید؟!!

(أَجَلٌ وَاللَّهِ فَاذْكُرُوا فَإِنَّكُمْ آخِرِيَاءٍ بِالْبُكَاءِ)؛

«شما به گریه کردن بر بدبختی خودتان از همه کس سزاوار ترید».

هیچ می دانید چه جنایاتی مرتکب شده‌اید؟ چه جگری از رسول خدا ﷺ دریده‌اید و

چه پردگانی را از حرم بیرون کشیده‌اید؟

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِيُؤْتِكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ مِنَ الْمُنتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ وَ

اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيُحْشِرُنِي زُمْرَتِكُمْ، وَيَكْرُمُ

فِي رَجْعَتِكُمْ، وَيَمْلَأُكَ فِي دَوْلَتِكُمْ،

وَيُشْرِفُ فِي عَافِيَتِكُمْ، وَيُمْكِنُ

فِي أَيَّامِكُمْ، وَتَقْرَعُ عَيْنُهُ غَدَاً

بِرُؤْيَتِكُمْ،

«از خدا می خواهم مرا از کسانی قرار دهد که [در جمع شما محشور می شوند و در روزگار رجعتان به دنیا باز می گردند و در دولت شما سرفرازی پیدا می کنند و در زمان عافیتان تشرّف می یابند و در عصر شما متمکن می شوند و دیدگانشان فردا به دیدار شما روشن می گردد].»

### واهمه‌ی بزرگان دین از سوء خاتمه

انسانی که مشرّف به زیارت خاندان عصمت علیهم‌السلام شده و عرض موذّت به حضور اقدسشان می کند، چند جمله دعا دارد و از خدا می خواهد او را دارنده‌ی این صفات و این خصایص قرار بدهد. در جملات قبلی داشتیم:

(فَتَّبِئَنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَبِيبٌ عَلَي مُؤَالَا تِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ)؛

و قبل از آن نیز گفتیم:

(فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ)؛

یعنی من با شما هستم، با شما هستم و با غیر شما نیستم. این جمله بسیار سنگین است از آن نظر که انسان بتواند واقعاً بگوید، من با شما هستم. معیت و همراهی با اهل بیت عصمت علیهم‌السلام به این سادگی حاصل نمی شود که انسان این جرأت را داشته باشد که بگوید، من با شما هستم و با دشمنان شما نیستم. با دشمنان آنها نبودن یعنی از اخلاق دشمنانشان کناره گیری کردن نه این که از خود آن دشمنان دوری جستن. آنها که مرده اند و در دل خاک پوسیده اند، مقصود این است: از افکار و اخلاق و اعمال آن دشمنان حق فاصله گرفتن و به خاندان طهارت نزدیک گشتن. به طور مکرّر و مؤکد هم می گوئیم:

(فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ (عَدُوِّكُمْ) آمَنْتُ بِكُمْ وَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ

أَوْلَاكُمْ وَ بَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ)؛

مگر خدا عنایت کند و ما را در زمره‌ی صادقین در این گفتار قرار دهد. چون خودم

می فهمم که در این گفته‌ام خیلی بلندپروازی می کنم و لذا باید تضرع کنان بگویم:

(فَتَّبَسَّنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ)؛

یعنی از خدایم خواهم مرآتاً زنده‌ام در راستای موالات و محبت و دین شما اهل بیت عصمت علیهم‌السلام ثابت و استوار نگه دارد و این نعمت به دست آورده را از دست ندهم. چه بسا ممکن است انسان نعمتی را به آسانی به دست آورد اما نتواند آن را برای همیشه نگه دارد؛ از این رو بزرگان دین از سوء خاتمه می ترسیدند که پایان کارشان به کج‌مانتهی خواهد شد. در باره‌ی مردم آخر الزمان فرموده‌اند، چه بسا صبح از خانه دیندار بیرون می روند و شب بی دین به خانه برمی گردند. یعنی شرایط زندگی در آن زمان به گونه‌ای می شود که بر اثر برخورد با حوادث گوناگون اعتقادات مردم متزلزل می گردد و گوهر ایمان خود را به سادگی از دست می دهند و کافر می شوند.

دعا برای ثابت قدم بودن در صراط مستقیم

در نمازهای شبانه روزی خود این دعای قرآنی را مکرراً به پیشگاه خدا عرض می نمایم:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛

«خدایا! ما را به صراط مستقیم و راه راست هدایت فرما».

و حال آن که بحمد الله به صراط مستقیم هدایت شده ایم. اسلام و تشیع و ولایت اهل بیت عصمت علیهم‌السلام را که صراط مستقیم است به دست آورده ایم. امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام صراط مستقیم است که محبت او را در عمق جان خود نشانده ایم. بنابراین برای چه این دعا را مکرراً در نمازها می گوئیم؟! در روایت آمده که معنای این دعا این است:

(تَبَيَّنَّا عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ)؛

خدایا! ما را در صراط مستقیم ثابت نگه دار که تا آخرین لحظه‌ی عمر از راه منحرف

نشویم و در آخرین نفس، یا علی بگوئیم و جان بدهیم. آمین رب العالمین!

### هیچگاه مغرور به نعمت مباش

این دنیا همه چیزش اعم از مادی و معنوی در حال تغیر و تبدل است و به هیچ چیز آن که الان دارم نمی شود اطمینان داشت. این بیت به امام رضا علیه السلام منسوب است:

إِذَا كُنْتَ فِي خَيْرٍ فَلَا تَغْتَرِرْ بِهِ      وَلَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ سَلِّمْ وَ تَمِّمْ

اگر وقتی نعمتی نصیب شد و در خوشی و خوشحالی قرار گرفتی، آن را همیشه مپندار و مغرور به آن مباش بلکه دست دعا به سوی خدا بردار و بگو: خدایا! سالم نگه دار و از من سلب نعمت مفرما و آنچه را که به من عطا فرموده‌ای به اتمام برسان.

نه به صحت و سلامت فعلی بدن می شود مغرور شد و نه به ثروت و مکنّت و قدرت که در یک لحظه با یک حادثه ممکن است تمام اینها از دست برود و آدمی علیل و فقیر و زبون گردد. در باره‌ی نادرشاه این بیت را گفته‌اند:

سر شب به سر قصد تاراج داشت      سحرگه نه تن سر، نه سر، تاج داشت

حتی به داشتن مقامات عالی‌ی معنوی از ایمان به خدا و زهد و تقوا نیز نتوان مغرور شد که داستان معروف "برصیصای عابد" در این باب، از تکان دهنده‌ترین و عبرت‌انگیزترین وقایع است که عابد زاهد چندین ساله‌ای بر اثر یک حادثه در یک شب مبدل به یک فاسق کافر شیطان پرست می شود. او پس از سال‌های متمادی عبادت خدا در میان مردم، مرد مستجاب‌الدّعوه‌ای شناخته شد که با دعای او مشکلات مردم حل می شد. تا دختر جوانی را که بیمار بود به عبادتگاه او آوردند که به دعای او شفا یابد. شیطان وسوسه کرد و او، هم مرتکب زنا شد و هم دختر را کشت و سرانجام او را به دار کشیدند و اینجا هم برای شیطان سجده کرد و

با حال کفر از دنیا رفت که قرآن مجید فرمود:

﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ... فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا...﴾<sup>۱</sup>

«همانند داستان شیطان که به انسان گفت کافر شو... و عاقبت کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخ جاودانه اند...».

داستان بلعم باعورا، عبرتی برای مؤمنان

همچنین داستان بلعم باعورا که خداوند حکیم آن را در قرآن نقل کرده و به رسول گرامی اش دستور داده که این قصه را برای مردم بگو تا مایه‌ی عبرتشان گردد.

﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾<sup>۲</sup>

«بخوان برای آنان سرگذشت آن کسی را که ما آیات خود را به او دادیم ولی او سرانجام از [حومه‌ی] آنها خارج گشت و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد».

او نیز بر حسب استفاده از روایات و گفتار مفسران، مردی اوج گرفته‌ی در مقامات معنوی بود ولی گرفتار دام شیطان شد:

﴿...أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ...﴾

«...به پستی گرایید و پیروی از هوای نفس خود نمود...».

﴿...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ...﴾<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی حشر، آیات ۱۶ و ۱۷.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵.

۳- همان، آیه‌ی ۱۷۶.

«... او همانند سگ شد که اگر به او حمله کنی، دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر به حال خودش واگذاری، باز چنین است...».

او با داشتن آن همه مقامات معنوی (إِخْلَادٌ إِلَى الْأَرْضِ) کرد و به زمین و امتعه<sup>\*</sup> فربندهی زمین چسبید و از آسمان عزّ و شرف، به زمین ذلّت و نکبت سقوط کرد و همدوش با سگ هار شد که همیشه دهانش باز و زبانش برای کاسه لیس دنیا داران از دهانش بیرون است. سلطان وقت برای مبارزه با پیامبر زمان از بلعم باعورا که مرد عالم مستجاب الدعوه ای بود استمداد کرد تا با نفرین خود توانایی پیامبر را بشکنند. او ابتدا قبول نکرد ولی پس از دادن وعده‌ی مال و مقام از طرف سلطان و وسوسه‌ی همسرش پذیرفت؛ اما همین که خواست لب به نفرین بگشاید، زبان از دهانش بیرون آمد و همچنان ماند و نتوانست سخنی بگوید. او که به فرموده‌ی قرآن:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا...﴾؛

اگر در راه خدا جویی خود باقی می‌ماند، ارتقا به مقامات عالی‌ی آسمانی می‌یافت.

﴿...وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...﴾؛

... فریب جلوه‌گری‌های عناوین زمین را خورد و از هوای نفس خود تبعیت کرد... در

نتیجه از آسمان به زمین انحطاط یافت.

﴿...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ...﴾؛

«...مثلش مثل سگ شد...».

شخصیت‌های روحانی، بیشتر در معرض خطر لغزش

\* امتعه: متاع‌ها، کالاها.

این داستان و نظایر آن باید برای همه‌ی ما تکان‌دهنده و بیدارکننده باشد که انسان هیچگاه به داشتن هیچ کمالی اعم از مادی و معنوی مغرور نگردد و پیوسته از سوء خاتمه و بدعاقبتی بیمناک باشد. این قصه نشان می‌دهد که شخصیت‌های روحانی که میان مردم به قداست شناخته شده‌اند، بیش از دیگران در معرض وسوسه‌های شیطانی قرار گرفته‌اند و لغزششان نیز بیش از دیگران زیان‌بخش می‌باشد چرا که یک فرد عادی اگر گمراه شود، تنها خودش ضرر دیده است اما یک فرد روحانی که مورد توجه جمعیتی است اگر گمراه شود، آن جمعیت را گمراه کرده و به زیان عظیم افکنده است. مانند کشتی است که اگر غرق شود تمام سرنشینان آن غرق می‌شوند. این هشدار است که قرآن به امثال ما که به زعم خود ترویج‌کنندگان آیین آسمانی آن هستیم می‌دهد که باید کاملاً حواسمان جمع باشد، زیرا کوچک‌ترین لغزش از امثال ما ممکن است سبب پیدایش بزرگ‌ترین انحراف از ناحیه‌ی ملت گردد. خداوند حکیم خطاب به اصحاب رسول مکرّمش فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را بالاتر از صدای پیامبر نبرید [در حضور او بلند حرف نزنید] آنگونه که با یکدیگر حرف می‌زنید [و داد و فریاد می‌کنید]. [ترس این هست که] بر اثر این بی‌حرمتی [اعمالتان نابود گردد؛ در حالی که خودتان توجه ندارید].»

وقتی یک بی‌حرمتی در حضور پیامبر و بلند حرف زدن سبب حبط اعمال آدمی گردد و آن رابی ارزش کند، پس زیر پانهادن احکام دین او و صدای هوای نفس خود را بالاتر از

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۲.



صدای وحی او قرار دادن چه آثار شومی در زندگی ما خواهد گذاشت و چگونه اعمال نیک ما را بی ارزش خواهد ساخت؟!

### ضرورت اعتقاد اجمالی به اصل رجعت

در این زیارت می خوانیم:

(فَتَّبَسَّنِيَ اللَّهُ أَبْدَأَ مَا حَيَّيْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَقَفَنِي لِبَطَاعَتِكُمْ)؛

«از خدایم خواهم مرا تا زنده‌ام در راه موالات شما و دین شما ثابت نگه دارد و توفیق اطاعت از فرمان شما را به من عنایت فرماید.»

آیا فقط تلفظ به این الفاظ مطلوب است یا تدبیر در مفاهیم آنها و تحقق بخشیدن به مصادیق آنها منظور است؟ بعد می گوئیم:

(وَ جَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَضُ آثَارَكُمْ وَ يَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهَذَاكُمْ وَ يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ)؛

«خدایم مرا از کسانی قرار دهد که گام بر جای گام شما می گذارد و سرانجام با شما محشور می گردد.»  
حشر یعنی جمع شدن. محشر که از اسامی روز قیامت است یعنی مجمع. روز قیامت روزی است که تمام خلایق، آن روز گرد آمده‌اند. در قرآن آمده است:

﴿...يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا...﴾<sup>۱</sup>

«...روزی که همه‌ی آنان را جمع می کنیم...».

(وَ يَكُرُّ فِي رَجْعَتِكُمْ)؛

«از خدایم خواهم مرا از کسانی قرار دهد که در روز گار رجعت شما به دنیا بر می گردند.»

۱-سوردهی انعام، آیه‌ی ۲۲.

رجعت در لغت به معنای بازگشت است و در اصطلاح از معتقدات دینی ما بازگشت حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به دنیا پس از ظهور امام عصر - ارواحنا فداه - است. همچنین جمعی از صلحا و غیر صلحا نیز بازگشتی به دنیا پس از مرگ خواهند داشت اما چگونگی و خصوصیات این بازگشت از روی روایات برای ما روشن نیست و لزومی هم ندارد که آن را بدانیم. آنچه لازم است داشتن اعتقاد اجمالی به اصل رجعت است که فرموده‌اند:

(لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا)؛<sup>۱</sup>

«از ما نیست [پیوند اعتقادی ولایی با ما ندارد] آن کس که ایمان به رجعت و بازگشت ما ندارد».

### مصدیقی از رجعت در قرآن کریم

در قرآن آیاتی راجع به رجعت افرادی در اقوام گذشته داریم. از جمله می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا

ثُمَّ أَحْيَاهُمْ...﴾؛<sup>۲</sup>

«آیا ندیدی [آگاه نشدی از] داستان آنها که از خانه‌هایشان بیرون شدند از ترس مرگ و

چند هزار نفر بودند، آنگاه خداوند به آنها فرمود [به فرمان تکوینی] بمیرید؛ پس از آن زنده‌شان

نمود...».

از بعضی روایات استفاده می‌شود در زمان‌های گذشته یکی از پیامبران، مردم را برای

مقاتله با دشمن دعوت به خروج کرد. آنها به بهانه‌ی اینکه در منطقه‌ی جنگ بیماری طاعون

هست از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند. خدا آنها را به همان چیزی که از آن هراس

۱- بحار الانوار، جلد ۵۳، صفحه‌ی ۹۲.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴۳.

داشتند مبتلا کرد و بیماری طاعون در میانشان پدید آمد. آنها برای فرار از طاعون از خانه‌ها بیرون رفته و سر به بیابان نهادند، ولی در همان جا مبتلا به طاعون گشته و همگی مردند. مدت‌ها از این جریان گذشت و حضرت حزقیل علیه السلام از پیامبران خدا از آنجا عبور کرد و اجساد آنها را دید. از خدا خواست آنها را زنده کند. دعای او مستجاب شد و خدا آنها را زنده کرد و بنا بر این نقل، آیه اشاره به این جریان دارد که می‌فرماید:

﴿...فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ...﴾

«...خدا به آنها فرمود: بمیرید و سپس آنها را زنده کرد...».

رَجَعْتُ عَزِيرَ پیامبر علیه السلام

داستان دیگری نیز در قرآن آمده:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...﴾<sup>۱</sup>

«با مانند آن کسی که عبورش بر شهری [یا آبادی‌ای] افتاد، دید آن آبادی ویران شده آن چنان که دیوارهای آن روی سقف‌هایش خوابیده است [از روی تعجب از قدرت خدا] گفت: اینها [اجساد مرده] را خدا چگونه زنده می‌کند. خدا خود او را میرانید و پس از صد سال زنده‌اش کرد...».

گفته‌اند، آن شخص همان عَزِيرَ پیغمبر علیه السلام بوده است.

در این دو آیه چنان که می‌بینیم، موضوع رجعت و بازگشت به دنیا پس از مرگ در امام

گذشته صریحاً نشان داده شده است. از حضرت امام رضا علیه السلام نیز نقل شده:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّةِ السَّالِفَةِ حَدُّو النَّعْلِ  
بِالنَّعْلِ وَالْقَدَّةُ بِالْقَدَّةِ»؛

«رسول خدا ﷺ فرموده است: همه‌ی آنچه در امت‌های پیشین روی داده، در این امت نیز

موبه مو واقع خواهد شد».

مقصود از این آیه روز قیامت نیست

در آیه‌ی دیگری هم می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...﴾<sup>۱</sup>

«روزی که ما از هر امتی گروهی را برمی‌انگیزیم...».

این مربوط به روز قیامت نیست زیرا قیامت روز رستاخیز عمومی است که فرموده است:

﴿...وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup>

«...در روز قیامت همه را محشور می‌کنیم و احدی از آنها را باقی نمی‌گذاریم».

حال آن که در این آیه فرموده است: از هر امتی گروهی را می‌آوریم. معلوم می‌شود این

آیه مربوط به روز رجعت است، نه روز قیامت.

رجعت که منحصر به ائمه علیهم السلام نیست

در این جمله از زیارت جامعه به ما تعلیم کرده‌اند از خدا بخواهیم ما را از جمله‌ی کسانی

قرار بدهد که (وَيَكْرِفُّ فِي رَجْعَتِكُمْ)؛ در زمان رجعت شما اهل بیت عصمت علیهم السلام به دنیا

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۰.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۷.

برمی گردند. از این جمله استفاده می شود که رجعت منحصر به ائمه علیهم السلام نیست بلکه کسانی هم با آنها رجعت می کنند که از خدا می خواهیم ما را از آنها قرار دهد و نه تنها می خواهیم رجعت کنیم بلکه می خواهیم علاوه بر رجعت در دوران حکومت طولانی آن فرمانروایان الهی صاحب منصبی از طرف آن بزرگواران نیز باشیم چنان که می گوئیم:

(وَيُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ)؛

«می خواهیم در دولت شما به پادشاهی برسیم».

و سلطنت بر گوشه ای از مملکت پهناور شما به من واگذار شود. البته این سلطنت یک سلطنت الهی است که به بندگان صالح خدا واگذار می شود؛ آن گونه که حضرت سلیمان پیامبر علیه السلام از خدا آنگونه سلطنت را درخواست می کرد و می گفت:

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾؛<sup>۱</sup>

«پروردگارا! مرا بیا مرز و حکومتی به من عطا کن که پس از من سزاوار احدی نباشد».

یعنی آن چنان ویژگی ای داشته باشد که احدی شک و تردید نکند در اینکه آن جنبه ی الهی دارد و از سنخ خوارق عادات است. خدا نیز دعای او را اجابت کرد و سلطنتی به او داد که جنّ و انس و وحش و طیر و باد تحت سیطره ی قدرت او قرار گرفتند.

شرافت محسوس شدن با بزرگان سنخیت می خواهد

(وَيُشَرِّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ)؛

«می خواهیم در روزگار سراسر عافیت شما زندگی شرافتمندانه ای داشته باشیم».

(وَيُمْكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ)؛

و در آن دوران که حکومت شما استقرار یافته است، من هم در سایه‌ی آن حکومت عدل الهی استقرار یابم و به خدمتگزاری خویش ادامه دهم و مخصوصاً:

(و تَقَرَّرْ عَيْنُهُ عَدَاً بِرُؤْيَيْتِكُمْ)؛

«می خواهم از کسانی باشم که دیدگانشان فردا [روز رجعت یا روز قیامت] به دیدار شما روشن می گردد».

آری! چه شرف و کرامت و نعمتی از این برتر که انسان با آن انوار الهی محشور گردد و هر دم چشمش به زیارت جمال بی مثالشان روشن شود؟ اما باید توجه داشت که سنخیتی لازم است تا آدم به شرافت حشر با پاکان نائل گردد.

او را به چشم پاک توان دید چون هلال هر دیده جای جلوه‌ی آن ماه پاره نیست

در دعای ابو حمزه می خوانیم:

(سَيِّدِي أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمُصْطَفَى وَ آلِهِ خَيْرَتِكَ مِنْ

خَلْقِكَ)؛

«خدا یا! حبّ دنیا را از دلم بیرون کن و آنگاه بین من و مصطفی و آل او که برگزیدگان خلق

تو هستند، ارتباط برقرار نما».

از این جمله استفاده می شود که حبّ دنیا قدرتی در دل ایجاد می کند و آدمی را از

سنخیت با پاکان عالم محروم می سازد. ابتدا باید این پلیدی را از صفحه‌ی آئینه‌ی دل زدود تا

صلاحیت انعکاس جمال آن مقرّبان درگاه خدا را به دست آورد. طبیعی است که آلودگان

نمی توانند ارتباطی با پاکان برقرار نمایند و خود را به آنها نزدیک و با آنها هم نشین

گردانند. قرآن مجید درباره‌ی کسانی که ساز و آواز گوش می کنند می فرماید:

﴿وَإِذَا تُلِيهِ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَوَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا...﴾؛

«آن چنان حالت کر شدن گوش جان در او پیدا شده که وقتی آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند؛ گویی آن را نشنیده، گویی وقر و ناشنوایی در هر دو گوشش پدید آمده، اصلاً هیچ سخنی را نمی شنود...».

﴿...فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾؛<sup>۱</sup>

«...[در این صورت] به عذابی دردناک بشارتش ده».

آری! این چشم و گوش سر را به ما داده اند که به وسیله ی آنها، چشم و گوش دل را باز کنیم و جمال های معنوی ببینیم و نغمه های آسمانی بشنویم ولی یاللاسف که ما با همین چشم و گوش سر، چشم و گوش دل را کور و کر ساخته ایم و لذانه جمالی از جمال های معنوی می بینیم و نه نغمه ای از نغمه های آسمانی می شنویم و به فرموده ی قرآن شده ایم:

﴿...صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهَمٌّ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

«... کران و گنگان و کورانی که چیزی نمی فهمند».

در این صورت چگونه می توانیم به اهل بیت طهارت علیهم السلام بگوییم:

﴿فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ﴾؛

«من با شما هستم؛ با شما هستم، نه با غیر شما».

می خواهم از کسانی باشم که:

﴿يُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ... وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ عَدَاً بِرُؤْيَيْتِكُمْ﴾؛

۱- سوره ی لقمان، آیه ی ۷.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۱.

در زمره‌ی شما محشور می‌شوند و چشمشان با دیدن شما روشن می‌شود. چشم دل باز کن که جان بینی. به راستی چقدر لازم است که ما وقتی به زیارت امامان علیهم‌السلام مشرف می‌شویم با جلد تمام به حضورشان عرض کنیم: ما معتقدیم شما به اذن خدا می‌توانید کور را بینا و کر را شنوا گردانید و نفهمیده‌ها را فهمیده سازید. اینک از شما می‌خواهم به حرمت قرب منزلتی که در پیشگاه خدا دارید، چشم و گوش دلم را باز کنید؛ درجه‌ی درک و فهمم را بالا ببرید تا با چشمی بینا و گوش‌ی شنوا و قلبی فهمنده و ذرّاک از حرم شریفتان خارج شوم. این نیازهاست که ما را خاک‌نشین کرده و رفع آنها، نقش حیاتی در دنیا و آخرت‌مان دارد، نه فقط خانه و فرش و خوراک و پوشاک که محور افکار و خواسته‌های ما شده است. اندکی در حالات معنوی ارکان دین از علما و صلحا ببیندیشیم که آنها چه چشم و گوش‌ی از جانشان گشوده بود. قرآن هم می‌فرماید:

﴿...فَأِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾<sup>۱</sup>

«...حقیقت اینک [در مورد کسانی] چشم‌های سرشان کور نیست بلکه دل‌ها که در سینه‌ها

دارند کور شده است».

صفای دل مرحوم سید بحر العلوم (رض)

درباره‌ی مرحوم سید بحر العلوم (رض) از یکی از شاگردان نزدیکش به نام "سلماسی" نقل شده که ما در خدمت سید در حرم مطهر حضرات عسکرین علیهم‌السلام مشغول نماز جماعت بودیم؛ در اثنای نماز بعد از تشهد رکعت دوّم که سید خواست برای رکعت سوّم برخیزد، دیدیم به همان حال نیم‌خیز ماند و پس از لحظاتی برخاست. تعجب کردیم! چند نفر از علما هم در

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.



نماز شرکت داشتند. بعد از نماز خواستیم از جریان آگاه شویم، میسر نشد؛ تا به منزل آمدیم و سر سفره نشستیم. یکی از آقایان علما به من اشاره کرد، تو که محرم اسرار آقا هستی، از ایشان علت توقف در اثناء نماز را سؤال کن. من گفتم: شما محترم تر از من در نزدشان هستید؛ اگر شما پرسید مناسب تر خواهد بود.

آقا متوجه شدند، ما با ایماء و اشاره به هم چیزی می گوئیم. فرمودند: راجع به چه مطلبی صحبت می کنید؟ ما مسئله را مطرح کردیم و علت توقف در اثنای نماز را پرسیدیم. ایشان تأملی کرد و بعد فرمود: من که می خواستم برای قیام رکعت سوّم برخیزم، دیدم وجود اقدس امام عصر علیه السلام داخل حرم شدند و در مقابل حرم امام حسن عسکری علیه السلام ایستادند و سلام بر پدر بزرگوارشان کردند. من تا آن جمال نورانی را دیدم آن چنان مجذوب شدم که توانایی برخاستن در خود ندیدم؛ همچنان توقف کردم تا ایشان از حرم خارج شدند و من برخاستم.

او را به چشم پاک توان دید چون هلال هر دیده، جای جلوه‌ی آن ماه پاره نیست  
البتّه برای ما هم راه برای تزکیه‌ی نفس و تصفیه‌ی قلب باز است منتها همتی لازم است و صبر و تحمّل دشواری‌های راه؛ چرا که:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود      مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

بهره جستن از فرصت‌های طلایی ماه مبارک رمضان

اینک ماه مبارک رمضان نزدیک شده و درهای افاضات الهیه به روی بندگانش باز می شود. سعادت‌مند آن کسانی هستند که از این فرصت مغتنم بهره‌ها بگیرند. این چند جمله را از مرحوم نراقی صاحب جامع السعادات بشنویم:

(من صام شهر رمضان اخلاصاً لله و تقرّباً الیه و طهر باطنه من ذمائم الاخلاق و

كَفَّ ظَاهِرَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَالْإِثَامِ... ثُمَّ إِنْ كَانَ مِنَ الْعَوَامِ حَصَلَ لَهُ مِنْ صَفَاءِ النَّفْسِ مَا يُوْجِبُ اسْتِجَابَةَ دَعْوَتِهِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ فَعَسَى الشَّيْطَانُ لَا يَحُومُ عَلَى قَلْبِهِ فَيُنْكَشِفُ لَهُ شَيْءٌ مِنَ الْمَلَكُوتِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَذْهَى اللَّيْلَةِ الَّتِي تُنْكَشِفُ فِيهَا الْأَسْرَارَ وَتَفِيضُ عَلَى الْقُلُوبِ الطَّاهِرَةِ الْأَنْوَارَ؛<sup>۱</sup>

«هر کس ماه رمضان را روزه دار باشد - إخالصاً لله - و باطنش را از خوی های ناپسند تطهیر و ظاهرش را از گناهان باز دارد، اگر از افراد عادی باشد، صفای نفسی در او پدید می آید که دعایش مستجاب می گردد و اگر از صاحبان معرفت باشد، شیطان از حومه‌ی قلب او کناره گیری می کند و اسراری از ملکوت عالم بر او منکشف می شود؛ مخصوصاً در شب قدر؛ زیرا شب قدر، شب انکشاف اسرار است و افاضه‌ی انوار.»

از خدا می خواهیم به ما هم توفیق پیوستن به آن سعادت‌مندان را عنایت فرماید. در روزهای آخر ماه شعبان دستور داده‌اند این دعا را مکرر بخوانید اما بدانید که چه می خواهید.

(اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاعْفِرْنَا فِيمَا بَقِيَ فِيهِ)؛

«خدا یا! اگر ما را در گذشته‌ی از ماه شعبان نیامر زیده‌ای، در باقی مانده‌ی آن بیامر زو پاکمان کن تا با طهارت و پاکیزگی جسم و جان به مهمان‌سرای الهی وارد شویم و کنار سفره‌ی اکرم الاکرمین بنشینیم.»

خدا یا! به حرمت امام حسین علیه السلام توفیق توبه‌ی واقعی به ما عنایت فرما.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 مَوَالِيَ لَا أَحْصِي ثَنَائِكُمْ، وَلَا  
 أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنَ  
 الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ، وَأَنْتُمْ نُورُ  
 الْأَخْيَارِ، وَهُدَاةُ الْأَبْرَارِ، وَحُجَجُ الْجَبَّارِ،

«ای مولاها و سروران من، من نمی توانم ثنای شما را شماره نمایم و احاطه بر فضایل و مناقبتان پیدا کنم و منزلت شما را بشناسم و حال آن که شما نور خوبان و هداایتگران نیکان و حجت های خداوند جبار می باشید.»

تفاوت عدّ با احصاء

تفاوت احصاء با عدد در این است که عدد یعنی شمردن و احصاء یعنی احاطه بر آن عدد پیدا کردن. انسان ممکن است به شمردن عددی مشغول شود اما نتواند آن را به آخر برساند؛ چنان که خدا در باره ی نعمت هایش فرموده است:

﴿...وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾<sup>۱</sup>

«... و اگر شما نعمت های خدا را بشمارید، آن را نمی توانید احصاء کنید...».

یعنی ممکن است شما نعمت های خدا را بشمارید ولی نمی توانید آنها را احصاء کنید و احاطه بر تمامی آنها پیدا کنید.

### احصای ثنای اهل بیت علیهم السلام غیر ممکن است

در مورد اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله نیز ما اقرار می کنیم که:

(مَوَالِيَ لَا أُحْصِي تَنَاءَ كُمْ)؛

«ای مولاها و ای سروران من! من نمی توانم فضایل شما و صفات کمال شما را احصاء کنم».

و آنها را یکی-یکی بشمارم و به آخر برسم. در مورد افراد عادی می توانیم آنچه از صفات کمال دارند بشماریم و احصاء هم بکنیم. مثلاً بگوییم فلان مرد بزرگوار دارای صفت علم و حلم، سخاوت و شجاعت، فصاحت و بلاغت، تواضع و متانت و... می باشد. هم می توانیم عدد کمالاتش را بشماریم و هم می توانیم به پایه و حد کمالاتش پی ببریم که مثلاً فلان آقای فیلسوف، اطلاعات فلسفی اش در چه حد است و آن آقای فقیه در چه حد از فقاهت است و آن تاریخ دان از تاریخ چه قدر می داند و... افراد عادی تمام فضائلشان کماً و کیفاً قابل احصاء است اما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله چون مظهر و مجلای صفات کمال خدا هستند و خدا آنها را به این سمت برگزیده است، احصاء ثنا و مناقبشان برای ما- که بشر عادی هستیم- ممکن نیست؛ همان گونه که احصاء نعمت های خدا ممکن نیست و لذا اقرار به عجز خود کرده می گوئیم:

۱- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴.

(مَوَالِي لَا أَحْصِي تَنَاءَكُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ)؛

من نه می‌توانم احاطه به فضائل شما پیدا کنم و نه می‌توانم آن گونه که هستید مدحتان نمایم.

ای مگس عرصه‌ی سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

اختلاف ما با اهل تسنن در مفهوم واژه‌ی "مولی"

حالا به تناسب ایام که ایام عید غدیر است، توضیحی راجع به کلمه‌ی "موالی" عرض می‌شود.

موالی جمع مولی است و مولا به معنای سرپرست و صاحب اختیار است. اختلاف ما با

آقایان اهل تسنن نیز در حدیث غدیر روی همین کلمه‌ی مولی است، وگرنه اصل جریان غدیر

خم که قابل انکار نیست. یعنی آن واقعه که در سال دهم هجرت در بیابان میان مکه و مدینه

نزدیک "جحفه" واقع شده و رسول اکرم ﷺ مردم را که هفتاد هزار و یا صد و بیست هزار نفر

بوده‌اند در میان بیابان جمع کرد و این را در باره‌ی امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرمود که:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛

این یک واقعه‌ی تاریخی روشنی است و قابل انکار نیست. منتها اهل تسنن می‌گویند،

مقصود از کلمه‌ی مولا در حدیث غدیر، ناصر و محب است. یعنی آن روز رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم

خواست به مردم بگوید، علی محب و دوستدار شماست و در کارهای اجتماعی ناصر و

کمک کار شماست. ولی ما شیعه‌ی امامیه می‌گوییم، منظور پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم این بوده که در

ماه‌های آخر عمر شریفش، جانشین خود را که پس از رحلتش سرپرستی امت را به عهده

بگیرد، در میان امت معین و مشخص نموده و معرفی کند و لذا پس از مقدماتی که ضمن

صحبتش بیان کرد و سخن از ولایت مطلقه‌ی خدا و خودش به میان آورد؛ دست حضرت

علی علیه السلام را گرفت و نشان مردم داد و آن گاه فرمود:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛

«هر که را من مولا و سرپرست او هستم این علی پس از من مولا و سرپرست اوست».

این کلمه در قرآن هم که دقت کنیم به همان معنای اولی و متصرف و صاحب اختیار بودن، به کار رفته است. "ولی" که مصدر این کلمه است به این معنی است که دو چیز کنار یکدیگر قرار بگیرند به گونه‌ای که فاصله‌ای میانشان نباشد. موالات در وضو هم به این معناست که افعال وضو باید کنار هم قرار بگیرند و فاصله‌ای میان آنها واقع نشود و پشت سر هم و متصل به هم انجام پذیرند. "والی" یعنی حاکم امت هم به کسی می‌گویند که نقطه‌ی ارتباط امور مردم است و همه‌ی مردم در آن نقطه با هم مرتبط می‌شوند. یک امت چند میلیون نفری که از یکدیگر جدا هستند، آنچه آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، والی و حاکم امت است.

موقعیت زمامدار کشور در نگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام

در نهج البلاغه‌ی شریف آمده است، وقتی عمر بن خطاب در زمان حکومتش می‌خواست اعزام لشکر برای جنگ با ایرانیان کند، با بزرگان قوم به مشورت نشست که آیا من خودم لازم است همراه لشکر بروم یا نه؟ نظرهای مختلف داده شد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: صلاح نیست تو از مدینه بیرون بروی، فرد دیگری را برای فرماندهی لشکر انتخاب کن. اگر شکست خورد، تو کمک بفرست و مرکز مملکت را خالی نگذار. آن گاه این جملات را فرمود:

(مَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ

الْخَرْزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدِّافِيرِهِ أَبَدًا)؛<sup>۱</sup>

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۶.

مکان و موقعیت زمامدار مملکت به منزله‌ی رشته برای مهره‌هاست که آنها را گرد آورده، به هم پیوند می‌دهد. اگر رشته بگسلد، مهره‌ها هم جدا شده پراکنده می‌گردند و دیگر مجتمع نمی‌شوند (تو که امروز زمامدار کشور هستی، اگر از مدینه - که مرکز کشور است - بیرون بروی، فساد و تبهکاری رخ می‌دهد و جمع مسلمین پراکنده می‌شود). حتی قرآن، جهنم را مولی برای جهنمیان نشان داده و فرموده است:

﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ...﴾؛<sup>۱</sup>

«امروز از شما [جهنمیان] عوضی گرفته نمی‌شود که در برابر آن از عذاب رهایی یابید.

جایگاهتان آتش است و مولا و سرپرست و صاحب اختیاران، همان دوزخ است...».

مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است

پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در قرآن به عنوان اولی به تصرف نسبت به اهل ایمان معرفی شده است.

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...﴾؛<sup>۲</sup>

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آنها اولویت در تصرف دارد...».

پس، از نظر قرآن کریم، مولا، لازمه‌اش اولی بودن است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حکم

قرآن اولی است و حضرت علی عَلِيٌّ نیز به حکم حدیث غدیر، مانند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مولا و

اولی است.

ما شواهد و قرائن زیادی داریم بر اینکه مولا در این حدیث غدیر به معنای اولی

است. اول اینکه آیا حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن هوای سوزان و ریگ‌های تفتیده‌ی بیابان،

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۶.



مردم را جمع کرده که به آنها اعلام کند: ای مردم! علی دوست شماست؟! این را که قبلاً قرآن فرموده بود.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾؛

«مردان و زنان با ایمان، همه یار و یاور یکدیگرند...».

این راهمه می دانستند و نیاز به اعلام خاص این چنینی نداشت و این کار مناسب شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود و به راستی اگر به عقلای عالم بگویند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هوای سوزان و میان بیابان، مردم را جمع کرد و به آنها گفت، این را بدانید که علی دوست شماست، آیا عقلاً به این کار پیامبر نمی خندند؟! اینان مردمی هستند که حاضرند عقل پیامبر را زیر سؤال ببرند، تا حکومت ابوبکر و عمر، مشروع ارائه گردد، در صورتی که رسول خدا وقتی در آن بیابان به ایراد سخن ایستاد؛ ابتدا راجع به چند مطلب اساسی از مردم اقرار گرفت و فرمود:

(الَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ)؛

«آیا شما اقرار دارید که خداوند یگانه معبود شماست؟ آیا اقرار دارید که محمد بنده و

رسول خداست؟ آیا اقرار دارید که بهشت و جهنم حق است و روز حسابی در کار است؟»

آیا عقلانی است که بگوییم ولایت در حدیث غدیر یعنی دوستی؟!

بعد از اینکه مردم، اقرار به این سه مطلب اساسی کردند، آن گاه فرمود:

(الَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛

پس به روشنی این مطلب به دست می آید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خواسته اثبات کند

که ولایت حضرت علی علیه السلام در ردیف این اصول اساسی از اقرار به توحید و نبوت و معاد است و اگر می‌خواست تنها دوستی علی علیه السلام را اعلام کند، نیازی نداشت که ابتدا راجع به توحید و نبوت و معاد از مردم اقرار بگیرد و این خود شاهد بزرگی است بر اینکه مولا در گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معنای اولی به تصرف بودن در شؤون عامه‌ی مردم است. مخصوصاً که پس از اقرار گرفتن از مردم، راجع به آن سه مطلب اساسی از توحید و نبوت و معاد در ادامه‌ی سخن بار دیگر به گونه‌ای جالب توجه از مردم اقرار مجدد خواست که:

(الَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ)؛

آیا من به حکم خدا که فرموده است:

﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...﴾؛

اولی به تصرف در شؤون زندگی شما از خود شما نیستم؟ یعنی آیا چنین نیست که به امر خدا، مال و جان شما و تمام شؤون زندگی از فردی و اجتماعی شما باید در اختیار من باشد و من حق تصرف در تمام امور شما را دارم و شما باید تابع و تسلیم محض من باشید. آیا چنین نیست؟ همه در مقام جواب به این سؤال اقرار کرده و گفتند: آری! صحیح است؛ ما تو را به امر خدا اولی به تصرف در تمام شؤون زندگی خود می‌دانیم و تابع و تسلیم محض تو می‌باشیم.

معرفی امیرالمؤمنین علی علیه السلام توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

آن‌گاه در این موقع دست حضرت علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود:

(أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)؛

«توجه! هر که مرا مولای خود می‌داند بداند که این علی، مولای اوست».

و این جمله را سه بار و بنا به بعض روایات چهار بار تکرار کرد و سپس فرمود:

(اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ)؛<sup>۱</sup>

«خدایا! شاهد بر این مردم باش و من هم از شاهدانم».

(مَوْلَىٰ لَا أَحْصِي تَنَاءَكُمُ وَلَا أْبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ)؛

«ای مولاها و ای سروران من! من نمی توانم فضائل شما را بشمارم و به پایان آن برسم و

نمی توانم شما را آن چنان که در واقع هستید، مدحتان نمایم و قدر و منزلت شما را در نزد خدا، به

وصف آورم».

### من کجا و وصف شما کجا؟

آدمی که در کنار دریایمی ایستد، تنها سطح دریا را می بیند. از طول و عرض و عمق آن

نمی تواند آگاه گردد و به دیگران آگاهی بدهد. آری! شما خاندان رسول الله ﷺ اقیانوس

بیکرانی هستید و مادر کنار این اقیانوس ایستاده ایم و جز سطحی از آن را نمی توانیم مشاهده

کنیم. از طول و عرض و عمق آن نا آگاهیم. مگر همان مقدار که از بیانات خودتان ترشحاتی به

فضای جان و قلبمان برسد؛ چرا که شما:

(نُورًا لِأَخْيَارٍ وَ هُدًاءٌ لِأَبْرَارٍ وَ حُجُجٌ الْجَبَّارِ)؛

من چگونه می توانم به کنه مدح شما و وصف قدر و منزلت شما برسم و حال آن که

شما، روشنایی خوبان و هدایتگر نیکان و حجّت های خداوند جبار می باشید. در هر جای عالم

که افرادی خیر و منشأ خیر و خوبی ها هستند، روشنی از شما گرفته اند و در دامن عنایات شما

پرورش یافته اند و همچنین اگر کسانی ابرار و نیکو سیرتان باشند که راه به سوی خدا و سعادت

ابدی یافته اند، آنها نیز از نور هدایت شما مدد گرفته اند. شما حجّت ها و دلیل های روشنگر از

۱- بحار الانوار، جلد ۳۷، صفحه ۱۱۵.

جانب خداوند جبّار هستید که اصلاح تمام مفساد و رفع تمام عیوب و نقائص از عالم خلق به وسیله‌ی شما انجام می‌پذیرد.

به گفته‌ی اهل لغت، آدم شکسته‌بند که شکستگی استخوان را اصلاح می‌کند، "جابر" نامیده می‌شود. "جبّار" صیغه‌ی مبالغه‌ی از آن صفت است. آن کس که تمام شکستگی‌ها را اعم از مادی و معنوی اصلاح می‌کند و نقائص را برطرف می‌سازد، ذات اقدس الله است و بس که به وسیله‌ی حجت‌های عالی‌اش، در عالم خلق اظهار می‌کند.

شأن امام علیؑ والاتر از عقل و درک مردم

در سوره‌ی مبارکه‌ی "حشر" از جمله اسماء حسنا‌ی خدا، اسم جبّار و متکبّر آمده است:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ...﴾<sup>۱</sup>

متکبّر به معنای کسی که کبریا و بزرگی شایسته‌ی اوست، تنها ذات اقدس حقّ - عزّوجلّ - است و در مورد غیر خدا به معنای کسی است که بزرگی را به خود بسته است در حالی که آن را ندارد و این صفت، زشت و مذموم است؛ همان گونه که اگر کسی، غیر خدا، خود را اصلاح‌کننده‌ی تمام مفساد و رافع تمام نقائص بشناسد و همه کس را مقهور قهاریت خود بداند، جبّار ظلام است و متّصف به صفت زشت است؛ از این رو، جبّار متکبّر، برای خدا صفت کمال است و برای غیر خدا، صفت نقص.

مقصود این که اهل بیت رسول ﷺ در این جمله‌ی از زیارت به عنوان "حُجَجِ الْجَبَّارِ"

ارائه شده‌اند؛ از آن جهت که آن بزرگواران از جانب خدا مأمور به اصلاح تمام مفساد و

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۳.

برطرف ساختن تمام عیوب و نقائص از عالم خلق می‌باشند؛ در عین این که عالم خلق، از ادراک کنه قدر و منزلتشان در نزد خدا مهجور است.

حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام ضمن بیان مفصلی در وصف مقام و منزلت امام، اشاره به این حقیقت فرموده‌اند:

(... إِنَّ إِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يُبْلَغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ...)<sup>۱</sup>

«... امامت، قدر و شأنش عظیم‌تر و جایگاهش بلندتر از این است که مردم با عقل و فکر خود به آن برسند یا امامی برای خویش انتخاب کنند...».

(... هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ... عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ...)<sup>۲</sup>

«... دور است و بسیار دور! عقل‌ها گم شده و اندیشه‌ها به سرگردانی افتاده از این که بتوانند شأنی از شؤون امام را توصیف کنند و یا فضیلتی از فضائل او را بیان نمایند...».

سودمندی محبت اهل بیت علیهم السلام در مواقع حساس

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شمه‌ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(إِنَّ شَأْنَ عَلِيٍّ عَظِيمٌ إِنَّ حَالَ عَلِيٍّ جَلِيلٌ إِنَّ وَزْنَ عَلِيٍّ ثَقِيلٌ مَا وَضِعَ حُبُّ عَلِيٍّ فِي مِيزَانِ أَحَدٍ إِلَّا رُجِحَ عَلَيَّ سَيِّئَاتِهِ)<sup>۳</sup>

«حقیقت این که شأن علی، عظیم است، حال علی، جلیل است، وزن و موقعیت علی، سنگین

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۱۹۹.

۲- همان، صفحه ۲۰۱.

۳- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۲۶.

است، محبت علی در کفه‌ی کسی نهاده نمی‌شود مگر این که بر کفه‌ی سیئاتش رجحان می‌یابد و سنگین تر از آن می‌شود».

پیامبر اعظم ﷺ همچنین می‌فرماید:

(حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهُنَّ عَظِيمٌ)؛

«محبت من و محبت اهل بیت من در هفت موطن که ترس و وحشت در آنها عظیم است، نافع

می‌باشد».

(عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ التُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ

وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ)؛<sup>۱</sup>

« هنگام مرگ و در قبر و موقع برخاستن از قبر؛ وقتی که نامه‌ی عمل به دست انسان داده

می‌شود و موقع رسیدگی به حساب و وقت میزان و سنجش اعمال و هنگام عبور از صراط».

البته این غیر مسأله‌ی شفاعت است که در روز قیامت خواهد بود و موقعیتش محفوظ

است. این مربوط به اصل محبت است که در حدّ خودش موضوعیت دارد و اثرگذار در این

هفت موطن است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ وَقِّفْنَا لِعِطَائِهِمْ وَ

لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ،  
 وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ،

«و فقط در نزد شماست آنچه رسولان خدا آن را نازل کرده و فرشتگان خدا آن را فرود آورده اند».

#### مقصود از رُسُل

ما اقرار و اعتراف داریم که تمام آنچه رسولان خدا نازل کرده اند و تمام آنچه فرشتگان خدا پایین آورده اند، همه در نزد شما خاندان عصمت و اهل بیت نبوت علیهم السلام است. رسل احتمال دارد به معنی پیامبران باشد و احتمال هم دارد به معنای فرشتگان باشد زیرا در قرآن کلمه‌ی رسل به هر دو معنا آمده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

بِالْقِسْطِ...﴾<sup>۱</sup>

«ما رسولان خود را همراه با ادله‌ی روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم که

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.



مردم قیام به عدل کنند...».

در آیه ی فوق، رسل به معنای پیامبران است.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا...﴾<sup>۱</sup>؛

«حمد، خدا را که آفریدگار آسمان ها و زمین است و فرشتگان را رسل قرار داده است...».

در این آیه نیز، از ملائکه تعبیر به رسل شده است و در آیه ی دیگر می فرماید:

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ...﴾<sup>۲</sup>؛

«خداوند هم از میان انسان ها رسلی برگزیده و هم از میان فرشتگان...».

بنابراین اگر مراد از رسل در این جمله ی زیارت جامعه ی کبیره، ملائکه باشد، معناچنین می شود:

«آنچه را ملائکه نازل کرده و آنچه را که هبوط داده اند، در نزد شما اهل بیت نبوت است.».

### فرق بین نزول و هبوط

فرق نزول و هبوط هم ممکن است این باشد که: نزول راجع به احکام و شرایع است که از

جانب خدا توسط فرشتگان به انبیاء علیهم السلام نازل شده است و هبوط مربوط به جریانات تکوینی

است از ولادت ها، مرگ ها، مرض ها، مصیبت ها، خوشی ها و... که در عالم واقع می شود. یعنی

قبل از پیدایش در عالم طبع، در عالم غیب، تنظیم شده است و سپس به وسیله ی ملائکه به این

عالم فرود آمده است؛ مثل ساختمانی که سازنده ی آن قبلاً نقشه اش را در ذهن خود ترسیم

نموده و بعد در خارج پیاده می کند و به آن تحقق می بخشد.

در نظام خلقت نیز تمام حقایقی که ما در عالم مشاهده می کنیم، قبلاً در عالم ملکوت،

۱- سوره ی فاطر، آیه ی ۱.

۲- سوره ی حج، آیه ی ۷۵.

تقدیر و تنظیم شده است و بعد در پرده‌ی عالم طبع ظاهر می‌شود. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۱</sup>

«و هیچ چیز در عالم نیست مگر این که خزینه‌های آن در نزد ماست و ما آن را تحت اندازه‌ی

معینی از عالم بالا فرود می‌آوریم.»

و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ

نَبْرَاهَا...﴾<sup>۲</sup>

«هر حادثه‌ای که در بیرون و درون وجود شما واقع می‌شود، پیش از این که ما آن را در

عالم طبع ظاهر سازیم، در عالم دیگری تقدیر و تنظیم کرده‌ایم...».

احاطه‌ی اهل بیت نبوت به تمام احکام و شرایع آسمانی

نتیجه این که تمام احکام و شرایع آسمانی که پیامبران عظام علیهم‌السلام آورده‌اند و تمام

حوادث و وقایع تکوینی که در عالم به وقوع می‌پیوندد و ملائکه واسطه‌ی در تحقق آنها

هستند، در احاطه‌ی علمی و تدبیری شما اهل بیت نبوت می‌باشد و تقدّم "عندکم" افاده‌ی حصر

می‌کند یعنی جز شما، احدی چنین احاطه‌ای به احکام آسمانی و وقایع زمینی ندارد. در زیارت

اول از زیارات مطلقه‌ی امام حسین علیه‌السلام می‌خوانیم:

(وَإِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَتَصْدُرُ مِنْ بَيُوتِكُمْ)<sup>۳</sup>

«اراده و فرمان خدا در تقدیر و اندازه‌گیری امور عالم، به سوی شما فرود می‌آید و از

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۲.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه‌السلام.

خانه‌های شما صادر می‌شود».

در واقع اگر شرایع و احکام آسمانی است، به اذن خدا از مقام شامخ ولایت مطلقه‌ی شما نشأت گرفته، به پیامبران خدا ﷺ می‌رسد و اگر حوادث و وقایع تکوینی است، باز هم با نظارت و اراده و تدبیر شما به ملائکه - که کارگزاران شما در عالم می‌باشند - القامی گردد.

### سعادت ابدی ما در گرو معرفت به اهل بیت ﷺ

توجه به این حقیقت داشته باشیم که سرمایه‌ی حیات ابدی ما در سرای آخرت، همین معرفت و محبتی است که به آستان اقدس اهل بیت ﷺ داریم. هر قدر در این دنیا بتوانیم بر میزان معرفت و محبت خود نسبت به این انوار آسمانی بیفزاییم، به همان اندازه در آن سرا به درجات عالی از سعادت ابدی نائل خواهیم گشت؛ نقصان معرفت در اینجا، سبب نقصان درجات در آنجا خواهد بود و این را هم فرموده‌اند:

(إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اٰمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صِدُوْرٌ اٰمِيْنَةٌ وَاٰخْلَامٌ رَزِيْنَةٌ)؛

«معرفت و شناسایی ما کار بسیار دشواری است که آن را تحمل نمی‌کند مگر بنده‌ی مؤمنی که خداوند، دل او را برای ایمان آزمایش نموده باشد و حدیث و گفتار ما را نگاه نمی‌دارد مگر سینه‌های امانت‌پذیر و عقل‌های پابرجا».

از جمله‌ی آن احادیث دشوار، از جابر بن عبد الله انصاری منقول است: روزی رسول خدا ﷺ وارد مسجد شد و فرمود: کیست در مسجد؟ گفتم: من و سلمان یا رسول الله! فرمود: ای سلمان! بگو علی بیاید. آنگاه فرمود: ای جابر! ابوبکر و عمر را هم خبر کن بیایند. آنها هم

آمدند. باز فرمود: ای جابر! عبدالرحمن بن عوف را هم بگو بیاید. او هم آمد. بعد فرمود: سلمان! برو خانه از ام سلمه بساط خیری را بگیر و بیاور (فرشی مخصوص). سلمان رفت و بساط را آورد. فرمود: آن را روی زمین پهن کن. آنگاه دستور داد آن چهار نفر (حضرت علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و عبدالرحمن) روی آن بنشینند. سلمان هم با آنها نشست. جابر می گوید: دیدم آن بساط با اشاره‌ی رسول خدا حرکت کرد و رو به آسمان رفت. من دیگر آنها را ندیدم تا پس از مراجعت، از سلمان جریان را پرسیدم. گفت: ما میان آسمان و زمین در حرکت بودیم تا کنار غاری بزرگ در دامنه کوهی به زمین نشستیم. آنجا غار اصحاب کهف بود. طبق دستوری که رسول خدا به من داده بود، به ابوبکر گفتم: برخیز و به خفتگان در میان این غار سلام کن. او برخاست و سلام کرد، جوابی نیامد. به عمر گفتم: تو برخیز و سلام کن. او هم سلام کرد و جواب نیامد. به عبدالرحمن گفتم. او هم چنین کرد و جوابی نیامد. من هم برخاستم و سلام کردم و جواب نیامد. آنگاه به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض کردم: من به دستور رسول خدا از شما تقاضا می کنم برخیزید و سلام کنید. امام از جا برخاست و فرمود:

(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْفَتِيَّةُ الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ)؛

«سلام بر شما ای جوانمردانی که ایمان به خدا یتان آوردید».

بلافاصله جواب آمد:

(وَ عَلَيْكَ السَّلَامَ يَا عَلِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلِيٌّ مَنْ أَرْسَلَكَ)؛

«سلام بر تو یا علی و سلام بر آن کس که تو را فرستاده است».

(قَدْ شَهِدْنَا لِابْنِ عَمَّكَ بِالنُّبُوَّةِ وَ لَكَ بِالْوِلَايَةِ وَ الْإِمَامَةِ)؛<sup>۱</sup>

۱- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۱۳۸، با تلخیص از نگارنده.

«ما شهادت به نبوت پسر عمت و ولایت تو می دهیم».

بار دیگر روی بساط نشستیم و حرکت کردیم. در کنار در مسجد پیاده شدیم و رسول

خدا جریان را برای ما بیان کرد و آنگاه فرمود:

(طَوْبَى لِمَنْ لَمَّا تَمَسَّكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي حَتَّى يَمُوتَ)؛

«خوشا به حال کسی که پس از من به ولایت علی متمسک گردد و با ولای او بمیرد».

آری:

(وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ)؛

«منحصراً در نزد شما اهل بیت نبوت است آنچه رسولان خدا نازل کرده و آنچه فرشتگان

خدا فرود آورده اند».

تجلی حضرت جبرئیل عليه السلام بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

(وَ اِلَى جَدِّكُمْ بُعِثَ الرُّوحُ الْاَمِينُ)؛

«و همچنین تنها به سوی جدّ شما روح الامین برانگیخته شده است».

روی قاعده‌ی ادبی تقدّم "إِلَى جَدِّكُمْ" دلالت بر حصر می کند یعنی روح الامین که

حضرت جبرئیل عليه السلام است، تنها به جدّ شما نازل شده است. در صورتی که می دانیم جبرئیل بر

سایر انبیاء نیز نازل می شده است. در مقام توجیه ممکن است گفته شود، حضرت جبرئیل به

تمام حقیقت خود، تنها به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم تجلی کرده و درباره‌ی سایر

انبیاء عليه السلام به شأنی از شؤون خود، با توجه به تفاوت مراتب آن پیامبران خدا، جلوه کرده است.

شما اهل بیت عليه السلام نخستین مخلوق خداوندید

(بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ)؛

«به شما خدا گشوده و به شما خدا پایان می دهد».

احتمالاً مقصود این باشد که خداوند با آفریدن شما اقدام به آفریدن عالم امکان نموده است. در واقع شما هم نخستین مخلوق خدا هستید و هم سبب آفرینش سایر مخلوقات جهان. در روایتی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام می خوانیم:

(فَنَحْنُ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ خَلْقِ عَبْدِ اللَّهِ وَ سَبَبُهُ وَ نَحْنُ سَبَبُ خَلْقِ الْخَلْقِ وَ سَبَبُ تَسْبِيحِهِمْ وَ عِبَادَتِهِمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْآدَمِيِّينَ فَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَحَدَّ اللَّهُ وَ بِنَا عِبَدَ اللَّهُ وَ بِنَا أَكْرَمَ اللَّهُ مِنْ أَكْرَمِ مَنْ جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ بِنَا أَثَابَ مَنْ أَثَابَ وَ بِنَا عَاقَبَ مَنْ عَاقَبَ)؛<sup>۱</sup>

«پس ما ایم نخستین مخلوق خدا و اولین عابد پروردگار و تسبیح آور او و ما ایم سبب آفرینش مخلوقات و سبب تسبیح و عبادت آنان از فرشتگان و آدمیان؛ پس خدا به ما شناخته شد و به ما به یگانگی یاد شد و به ما عبادت شد و به سبب ما خدا بندگان شایسته‌ی اکرامش را کرامت بخشید و سرانجام ثواب و عقاب هم به ما انجام می پذیرد».

و نیز از آن امام بزرگوار در حدیث دیگری مربوط به عالم "ذر" نقل شده است که خدا

خطاب به پیامبر اکرمش فرمود:

(لَوْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ وَ عِثْرَتُكُمَا الْهَادُونَ الْمَهْدِيُّونَ الرَّاشِدُونَ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا الْمَكَانَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ وَ لَا خَلْقًا يَعْبُدُنِي... مِنْ أَجْلِكُمْ  
إِنْتَدَأْتُ خَلْقَ مَا خَلَقْتُ)؛<sup>۲</sup>

۱- بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰.

۲- همان، صفحه ۱۹.

«اگر تو و علی و خاندان هدایتگر هدایت یافته و صاحب رشد شما نبودید، من بهشت و دوزخ و مکان و زمین و آسمان و فرشتگان و هیچ موجودی که مرا عبادت کند، نمی آفریدم. به خاطر شما بود که آغاز آفرینش نمودم و آنچه را که می خواستم بیافرینم، آفریدم».

مظهر حَقِّمَن و حق با من است      از وجود شمع انجم روشن است

از وجود من جهان موجود شد      نیستی از هستی من بود شد

جمله اشیا از وجود من به پاست      ز آن که هر چیزی طفیل بود ماست

و مراد از "بِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ" احتمالاً تحقق حکومت حقّه‌ی الهیه باشد که به دست دوازدهمین خلیفه‌ی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت امام حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مسلم خواهد شد؛ ان شاء الله.

(وَ بِكُمْ يُنَزَّلُ الْعَيْتُ)؛

«به واسطه‌ی شما اهل بیت رسول است که باران فرود آورد».

(وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ)؛

«و به واسطه‌ی شماست که خداوند آسمان را محفوظ نگاه داشته از این که بر زمین افتد؛

مگر به اذن و اراده‌ی او».

(وَ بِكُمْ يَنْفُسُ اللَّهُمَّ وَ يَكْشِفُ الضَّرَّ)؛

«به وسیله‌ی شماست که خداهم و اندوه را برطرف می گرداند و ناراحتی‌ها را پایان می دهد».

رفع غصّه به سبب زیارت حضرت رضا علیه السلام

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده:

(سَتَدْفَنُ بَضْعَةَ مَنِي فِي أَرْضِ خُرَاسَانَ مَازَارَهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفْسَ اللَّهِ كَرِيْمَةً)؛<sup>۱</sup>

«به زودی پاره‌ای از پیکر من در زمین خراسان دفن می‌شود که هیچ آدم غصه‌داری او را

زیارت نمی‌کند؛ مگر این که خدا اندوه و غصه‌ی او را برطرف می‌سازد».

ز در درآ و شبستان ما منور کن      دماغ مجلس روحانیان معطر کن  
به چشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل و جان      درآ، درآ و تماشای طاق و منظر کن  
بگو به خازن جنت که خاک این مجلس      به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن



امام ثامن ضامن که می‌تواند کرد      به یک اشاره به هر لحظه نه سپهر پدید  
ولی ایزد یکتا که دست همت او      هماره قفل مهمات خلق راست کلید  
محیط از شرف بندگی آل رسول      به دولت ابد و ملک لایزال رسید

### خوش‌ترین حال شیعه‌ی مؤمن در لحظات احتضار

مردی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا این حدیث که شنیده‌ام صحیح است که شیعه‌ی مؤمن و محب علی علیه السلام خوش‌ترین حالاتش وقتی است که جان می‌دهد و دیگران غبطه به حالش می‌برند. امام فرمود: بله! چنین شخصی وقتی به حال احتضار افتاد، رسول خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت علیهم السلام نزد او می‌آیند و ملک الموت از امیرالمؤمنین می‌پرسد: آیا این شخص به شما محبت داشته و از دشمنان شما متبری بوده است؟ امام علیه السلام می‌فرماید: بله! این شخص محب من و دشمن دشمنان من بوده است. آنگاه رسول خدا خطاب به جبرئیل می‌فرماید: ای جبرئیل! شاهد باش و این جریان را به حضور خدا گزارش ده که این



شخص محب علی بوده و علی هم محب بودن او را تصدیق کرده است. در این موقع ملک الموت به آسانی او را قبض روح می کند که خوش ترین حالات محب علی در آن موقع است و لذا به حارث همدانی فرمود:

يَا حَارِثَ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي	مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا
يَعْرِفُنِي طَرَفُهُ وَاعْرِفُهُ	بِنَعْتِهِ وَاسْمِهِ وَمَا عَمِلَا
وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي	فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَلَا زَلَلًا
أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمًا	تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلَا
أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقَفُ لِلْعَرَضِ	دَعِيهِ لَا تَقْبَلِي الرَّجُلَا
دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنْ لَّهُ	حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا

«ای حارث همدانی! هر کس که می میرد، دم مردن مرا می بیند. هم او مرا می شناسد و هم من او را با تمام اسم و صفات و عملش می شناسم. تو هنگام عبور از صراط مرا می بینی که از آب سرد زلال سیرابت می کنم. به جهنم می گویم، او را رها کن و نزدیکش مرو. او ریسمانش به ریسمان علی و وصی، متصل است.»

### شکوفایی چهره‌ی سید اسماعیل حمیری در لحظه‌ی احتضار

”سید اسماعیل حمیری“ که از مادحین اهل بیت علیهم السلام بوده است، موقع احتضار، صورتش سیاه شد (بنابر بعضی از نقل‌ها در خلوت مرتکب گناهی می شده است). جمعی از حضار که شیعه بودند، سخت متأثر و جمع دیگری (اهل سنت) خوشحال شدند. در آن حال دیدند نقطه‌ی سفیدی در چهره‌اش پیدا شد و رو به ازدیاد گذاشت و تمام صورتش سفید

شد. سید تبتمی کرد و در آن حال این اشعار را سرود:

كَذَّبَ الرَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا      لَنْ يُنَجِّيَ مُحِبُّهُ مِنْ هَنَاتٍ  
قَدْ وَ رَبِّي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ      عَفَى لِي الْإِلَهُ عَنْ سَيِّئَاتِي

«دروغ گفتند آنان که پنداشتند علی دوستان خود را رها می کند. به خدا ایم قسم که داخل

بهشت شدم [و] خدا از گناهانم در گذشت».

فَابْشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ      وَ تَوَلَّوْا عَلِيًّا حَتَّى الْمَمَاتِ ۱

«حال ای دوستان علی! بشارت باد بر شما و تادم مرگ دست از دامن علی برندارید».

این را گفت و چشم بر هم نهاد و جان سپرد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مَوْلَانَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَي آلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ،  
 وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ، وَإِلَى  
 جَدِّكُمْ بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ

«و فقط در نزد شماست آنچه رسولان خدا آن را نازل کرده و فرشتگان او آن را فرود آورده‌اند و تنها به سوی جدّ شما روح الامین فرستاده شده است».

#### احاطه‌ی علمی اهل بیت اطهار علیهم‌السلام

ما اعتقاد داریم، تمام آنچه که رسولان و پیامبران خدا از جانب خدا آورده‌اند و فرشتگان خدا آن را فرود آورده‌اند، تمام آنها منحصرأ در نزد شما خاندان رسول تحقق دارد و تنها شما احاطه‌ی علمی به آن حقایق دارید و این انحصار را ما از مقدم شدن "عندکم" می فهمیم که (تَقَدَّمْ مَا حَقَّهُ التَّأَخِيرُ يُفِيدُ الْحَصْرَ) از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرموده است:

(كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ)؛<sup>۱</sup>

۱- شرح الاسماء سبزواری، صفحه‌ی ۲۲۳.

پیش از این که آدم (ابوالبشر) از آب و گل آفریده شود و پیدایش نسل بشر آغاز گردد، من در عالم انوار و ارواح، نبی بودم و آگاه از تمام حقایق عالم و از طرفی هم، چهارده معصوم، همگی یک نورند؛ پس اهل بیت رسول ﷺ جملگی احاطه‌ی علمی دارند به تمام آنچه که رسولان و فرشتگان خدا از جانب خدا فرود آورده‌اند.

### افضلیت امامان معصوم ﷺ از انبیای پیشین

اینجا به چند جمله از بیان مرحوم علامه‌ی مجلسی (رضوان الله علیه) توجه فرماید:

(لَا بُدَّ لَنَا مِنَ الْإِذْعَانِ بَعْدَ كَوْنِهِمْ أَنْبِيَاءَ وَبِأَنَّهُمْ أَشْرَفُ وَأَفْضَلُ مِنْ غَيْرِ نَبِيِّنَا مِنَ الْإِنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ)؛

«ما باید اقرار و اعتراف داشته باشیم به این که امامان ﷺ پیامبر نیستند و در عین حال، از همه‌ی پیامبران، غیر پیامبر خودمان، اشرف و افضل می‌باشند».

(و لَا نَعْرِفُ جِهَةً لِعَدَمِ إِتِّصَافِهِمْ بِالتُّبُوَّةِ إِلَّا رِعَايَةَ جَلَالَةِ خَاتَمِ الْإِنْبِيَاءِ)؛<sup>۱</sup>

«و ما هیچ جهتی برای متّصف نبودنشان به نبوت نمی‌شناسیم مگر رعایت جلالت خاتم الانبیاء ﷺ».

یعنی حفظ حرمت خاتمیّت اقتضا کرده که اوصیاء آن حضرت متّصف به نبوت نباشند، وگرنه آن بزرگواران، واجد تمام کمالات همه‌ی انبیاء ﷺ می‌باشند.

(إِنَّ الْإِسْمَةَ نُوَابٍ لِلرَّسُولِ لَا يَبْلُغُونَ الْإِمَامَةَ إِلَّا بِالنَّبِيَّاتِ وَأَمَّا الْإِنْبِيَاءُ... مَبْعُوثُونَ بِالإِصَالَةِ وَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ النَّبِيَّاتُ أَشْرَفَ مِنْ تِلْكَ الْإِصَالَةِ)؛<sup>۲</sup>

«انبیاء ﷺ به طور اصالت از جانب خدا مبعوث به نبوت می‌باشند ولی امامان ﷺ به نیابت از پیامبر خاتم ﷺ منصوب به امامت هستند. این نیابت، اشرف از آن اصالت است».

۱- بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۸۲.

۲- همان.

### ناتوانی ما از تشخیص تفاوت نبوت و امامت

(وَ لَا يَصِلُ عَقْلُنَا إِلَى فَرْقٍ بَيْنَ بَيْنِ النَّبُوَّةِ وَالْإِمَامَةِ)؛<sup>۱</sup>

ما نمی‌توانیم با عقل خود به فرق روشنی بین نبوت و امامت پی ببریم؛ چون حقیقت نبوت و امامت بر ما - که فاقد آن هستیم - مجهول است و از این رو طبیعی است که قادر بر فرق گذاری بین آن دو حقیقت نیز نخواهیم بود. اعتقاد به وجود یک حقیقت از روی آثار آن، مستلزم درک کنه آن حقیقت نمی‌باشد. چنان که ما اعتقاد قطعی به وجود ذات اقدس خالق علیم حکیم عالم داریم در حالی که از درک کنه آن ذات اقدس ناتوانیم؛ همچنین اعتقاد به وجود وحی و نبوت داریم اما از درک حقیقت وحی و نبوت ناتوانیم. ما هم اکنون که اینجا نشستیم، می‌دانیم روشن بودن فضا و خنکی هوا به سبب چرخش پنکه‌ها و بلند شدن صدا به سبب بلندگو، همه از آثار جریان برق در این فضاست، اما حقیقت نیروی برق چیست، نمی‌شناسیم!

اولین معرفت از معارف دین، اعتقاد به غیب است و غیب، آن موجود غایب از ادراک حسی است. ذات اقدس حضرت حق و حقیقت وحی و نبوت و امامت، همه غایب از ادراک حسند و تنها از طریق ادراک عقلی و شهود آثارشان، اعتقاد به وجودشان پیدا می‌کنیم اما هیچ‌گاه این توقع نباید در ما پیدا شود که بخواهیم از حقیقت وحی و نبوت و امامت، آن چنان که هست، آگاه شویم. این، مانند آن است که آدم نابینا و کور مادرزاد، توقع این را داشته باشد که حقیقت بینایی را درک کند و آن را در وجود خود بیابد. این ناشدنی است و در عین حال، انکار وجود آن نیز عقلانی نیست.

### ناتوانی ما از درک اسرار امامت

گاهی از ناحیه‌ی افرادی ناپخته و خام، این گونه سؤالات طرح می‌شود که: مثلاً امام حسن مجتبی علیه السلام که آن آب مسموم را خورد و به شهادت رسید، آیا علم به مسمومیت آن داشت یا نداشت؟ اگر علم داشت چرا خورد و اگر نداشت، امامتش چگونه بوده است؟ در جواب این گونه پرسش‌ها باید گفت: این مطالب از اسرار امامت است و ما چنان که گفتیم از شناخت اصل و حقیقت امامت ناتوانیم، تا چه رسد به اسرار و رموز پنهان امامت.

در مورد خدا نیز این گونه فکرها در برخی از ذهن‌ها پیدا می‌شود که: آیا خدا عادل هست یا نیست؟ اگر عادل است پس چرا می‌بینیم در فلان جاسیل و زلزله و توفان آمد و خانه‌ها ویران شد و مردان و زنان و کودکان بی‌گناه زیر آوار رفتند و بی‌سروسامانی‌های فراوان به وجود آمد و... می‌گوییم، آری! خدا عادل و حکیم است اما رمز عدالت و حکمت او بر ما مجهول است. تمام ابعاد وجودی ما محدود است و قدمی فراتر از حدّ وجودی خود نمی‌توانیم برداریم و احاطه به حقایقی که فوق درک ماست، نمی‌توانیم پیدا کنیم. پس همان گونه که رموز افعال خدا بر ما مجهول است، رموز اعمال امامان نیز مجهول است و ما وظیفه نداریم برای شناختن رمز کار آنها، فحوص و جستجو کنیم. فقط طبق ادله‌ی عقلیه و نقلیه اعتقاد داریم که پیامبر و امام باید معصوم از هرگونه سهو و خطا باشند اما حقیقت عصمت که عالی‌ترین مرتبه‌ی معرفت نسبت به ذات اقدس الهی است؛ از حیظه‌ی درک ما بیرون است و ما موظف به فحوص و جستجو برای شناخت حقیقت آن و پی بردن به رموز کار معصومان نمی‌باشیم؛ چرا که در حدّ درک ما نیست. تنها وظیفه‌ی ما، تبعیت از تعلیمات الهی آنهاست که تأمین کننده‌ی سعادت هر دو جهانی ماست.

نابجایی این گونه سؤالات!

گاهی سؤال می‌شود: مثلاً حضرت علی اکبر افضل است یا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در صورتی که داوری کردن میان دو مقام، فرع بر این است که شخص داور ابتدا احاطه به درک هر دو مقام داشته باشد تا بتواند آن دو را با هم بسنجد و آنگاه اظهار نظر نماید. آخر امثال ما را چه رسیده است که احاطه به مقام اقدس اعلائی آن دو بزرگوار پیدا کنیم؟! این گونه سؤال‌ها و جواب‌ها نشان از حدّ نشناسی و پافرا تراز گلیم خود دراز کردن دارد.

تجلی حضرت جبرئیل بر انبیاء به حسب مراتب آنها

در جمله‌ی بعد می‌گوییم:

(وَإِلَىٰ جَدِّكُمْ بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ)؛

«روح الامین [جبرئیل علیه السلام] تنها به جدّ شما نازل شده است».

از مقدم شدن (الی جدّکم) انحصار را می‌فهمیم. اگر جمله چنین بود (بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ إِلَىٰ جَدِّكُمْ) انحصار نداشت و معنای این می‌شد که جبرئیل به جدّ شما نازل شده و منافاتی نداشت که به دیگران از انبیاء هم نازل شده باشد ولی وقتی جمله چنین شد که: (الی جدّکم بعث الروح الامین) افاده‌ی انحصار می‌کند و معنای این می‌شود که روح الامین، تنها به جدّ شما نازل شده است با اینکه می‌دانیم جبرئیل به همه‌ی انبیاء نازل می‌شده و بیک مخصوص وحی به جمیع پیامبران خدا بوده است. بنابراین ممکن است اینگونه توجیه شود که تجلی فرشته‌ی وحی بر انبیا به حسب اختلاف درجات و مراتب نبوتشان مختلف بوده است که خداوند فرموده است:

﴿...فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾<sup>۱</sup>

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾<sup>۱</sup>

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۵۵.



«...ما بعضی از پیامبران و رسولان را بر بعض دیگر برتری داده ایم...».

پس ممکن است آن تجلی تامّ حضرت روح الامین علیه السلام برای ابلاغ وحی خدا به تمام صورت جبروتی اش اختصاص به حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله داشته و نسبت به سایر انبیا تجلی نازل تری متناسب با درجه ی نبوتشان می نموده است، آنگونه که می شود گفت، او روح الامین به معنای واقعی اش نبوده بلکه پرتوی از جلوه ی جمالش بوده است و روح الامین با تجلی کاملش منحصرأً به رسول خاتم صلی الله علیه و آله مبعوث شده که:

(و اِلَىٰ جَدِّكُمْ يُعَثَّ الرُّوحُ الْاٰمِیْنُ)؛

ولایت حضرت علی علیه السلام بر تمام انبیا و رسل

و از نظر برخی از صاحبان معرفت می شود گفت، آن نبی اصلی که به طور مستقیم از جانب خدا مبعوث به نبوت گشته است، حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است.

(الْخَاتَمُ مِنْ حَتَمِ الْمَرَاتِبِ بِاَسْرِهَا وَ بَلَغَ نَهَايَةَ الْكَمَالِ)؛

خاتم کسی است که تمامی مراتب از مقامات معنوی را به پایان رسانده و به نهایی ترین درجه ی کمال ممکن نائل شده است و سایر انبیا، هر یک شأنی از شؤون نبوت ختمیه را عهده دار شده و به مردم زمان خویش ابلاغ کرده اند. بنابراین حضرت روح الامین علیه السلام نیز که پیک مخصوص وحی است، از جانب خدا به طور مستقیم مبعوث به حضرت خاتم صلی الله علیه و آله گشته و با سایر انبیا علیهم السلام به وساطت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله در تماس بوده است.

پس روی این نظر، رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله مبعوث به تمام انبیا و رسل بوده است و انبیا و رسل در عداد امت رسول الله اعظم صلی الله علیه و آله می باشند و از آن سو حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام

که وصی رسول خاتم و ولی بر امت اوست، در نتیجه علی امیر علیه السلام ولایت بر تمام انبیا و رسل دارد. این شعر از سعدی است:

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	آمده مجموع در ظلال محمّد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست	در نظر قدر با کمال محمّد
وعده‌ی دیدار هر کسی به قیامت	لیلة الاسرا، شب وصال محمّد
شمس و قمر در زمین حشر نتابند	نور نتابد مگر جمال محمّد
همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد	تا بدهد بوسه بر نعال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق محمّد بس است و آل محمّد

### تعبیرات نارسا و نامناسب ما از معصومین علیهم السلام

گاهی در برخی از نوشته‌ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر به نابغه، بزرگمرد، ابرمرد و رجل آسمانی می‌شود. در صورتی که این گونه تعبیرات، نشان دهنده‌ی ناتوانی درک ما و لباسی نارسا به قامت پیامبر و امام است. نابغه، کسی است که ذهنی روشن دارد و صفای فکرش بیش از دیگران است و می‌تواند با نیروی فکرش تا مدتی مسیر فکری جامعه را دگرگون کرده و در مسیر دیگری بیندازد ولی ممکن است بعد از او فکری روشن‌تر پیدا شده و آن فکر قبلی را از بین ببرد اما نبوت، طرز تفکر بشری نیست که تحوّل پذیر گردد. او از جانب آفریدگار عالم و مبدأ هستی، تلقی وحی می‌کند. کار او تعقل و تفکر و اندیشیدن نیست، کار او شهود مشاهده‌ی عالم ماورای طبیعت است؛ آن هم با چشم دیگری که بشر عادی، آن را ندارد. خدا مصونیت آن را از هر گونه سهو و خطا تضمین نموده و فرموده است:

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾؛<sup>۱</sup>

«خدا آنچه لازم بود به بنده اش وحی کرد.»

﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ﴾؛<sup>۲</sup>

«او پاره‌ای از آیات بزرگ خدایش را دید.»

﴿مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾؛<sup>۳</sup>

«قلب او در آنچه که دید خلاف واقع ندید.»

او آنچه را که از طریق تلقی وحی از خدایش گرفت، به عنوان یک قانون ثابت ابدی به

امت خویش ابلاغ کرد و فرمود:

(حَلَالِي حَلَالٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامِي حَرَامٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛<sup>۴</sup>

«آنچه را که من از جانب خدا حلال کرده‌ام، تا روز قیامت حلال است و آنچه را که من

حرام کرده‌ام، تا روز قیامت حرام است.»

دعوت به سوی خدا، کار اصلی پیامبر ﷺ

در ضمن آیه‌ای، خدا رسول گرامی اش را به این عناوین معرفی فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ وَدَاعِيًا إِلَىٰ اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ

سِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛<sup>۵</sup>

ای پیامبر! ما تو را با این عناوین به سوی مردم فرستاده‌ایم: نبی، رسول، شاهد، مبشر، نذیر،

۱- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۸.

۳- همان، آیه‌ی ۱۱.

۴- سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۹۹.

۵- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

دعوت کننده‌ی به سوی خدا به اذن خدا و چراغی روشنگر.

کار اصلی پیامبر، دعوت به سوی خداست که می فرمود:

(أَنَا الدَّاعِي فَأَتَى أَدْعُو النَّاسَ إِلَى دِينِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ)؛

«این که خدا مرا به عنوان داعی [دعوت کننده] معرفی کرده است برای این است که من

دعوت کننده‌ی مردم به دین و آیین پروردگارم می باشم».

(وَ أَنَا التَّذِيرُ إِنِّي أَنْذِرُ بِالنَّارِ مَنْ عَصَانِي)؛

«من نذیر و بیم دهنده‌ام از آن جهت که کسانی را که نافرمانی ام کنند، از آتش بیمشان می دهم».

(وَ أَنَا الْبَشِيرُ أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ مَنْ أَطَاعَنِي)؛

«و من بشیر و بشارت دهنده‌ام از آن جهت که کسانی را که اطاعتن نمایند، به بهشت

بشارتشان می دهم».

مرا با دنیا چه کار؟!

خدای متعال هم درباره‌ی آن حضرت فرموده:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ...﴾؛

«محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نبوده است...».

او را چه تناسب با شما که پدر یا پسر یا دایی یا عموی شما خاک نشینان باشد؟!

﴿...وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...﴾؛<sup>۱</sup>

او منصب اصلی اش، منصب رسول اللّهی است که پیام آور از جانب خدا و زینت بخش

به آسمان نبوت و پایان بخش به سلسله‌ی انبیا و پیامبران علیهم السلام و خاتم النبیین است. خودش هم

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۰.

فرموده است:

(مَالِي وَاللُّدُنْيَا إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ سَارَ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَرَفَعَتْ لَهُ شَجْرَةٌ فَقَالَ تَحْتَ ظِلِّهَا سَاعَةٌ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا)؛<sup>۱</sup>

«مراچه به دنیا؟ مَثَل من با دنیا، مَثَل اسب سواری است که در روز گرم تابستان در وسط بیابان به درختی می‌رسد، از اسب پیاده می‌شود و ساعتی در سایه‌ی آن درخت استراحت کرده، سپس آن را رها کرده و می‌رود».

همان‌طور که آن اسب سوار با یک ساعت توقّف در بیابان، مال بیابان نمی‌شود، من هم، آن اسب سوار چالاک آسمانی‌ام که از مبدائی حرکت کرده رو به مقصدی می‌روم. به امر خدا ۶۳ سال در این بیابان دنیای شما توقّف کرده‌ام؛ به این منظور که خاک نشینان را به حرکت در آورم و به عالم قدس و رضوان خدا برسانم. بنابراین من هم با توقّف چند سال کوتاه در این دنیا، مال این دنیا نمی‌شوم تا حسب و نسب دنیایی به خود بگیرم.

روز قیامت تنها حسب و نسب من ثابت و باقی است

من حسب و نسبی جز وابستگی به الله ندارم.

(حَسْبِي حَسْبِيَ اللَّهِ وَ نَسْبِي رَبِّيَ اللَّهُ)؛

و می‌فرمود:

(كُلُّ حَسْبٍ وَ نَسْبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا حَسْبِي وَ نَسْبِي)؛<sup>۲</sup>

روز قیامت تمام حسب و نسب‌ها منقطع می‌گردد جز حسب و نسب من که برای همیشه

۱- المحجة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۴۹.

ثابت و باقی است. هر کس بتواند در روز قیامت اثبات کند که دارای حسب و نسب محمدی

است، اهل نجات خواهد بود. این گفتار پرمحتوا از آن حضرت نقل شده است:

(الْمَعْرِفَةُ رَأْسُ مَالِي وَ الْعَقْلُ أَصْلُ دِينِي وَ الْحُبُّ أَسَاسِي وَ الْعِلْمُ سِلَاحِي)؛

«سرمايه‌ی کار من معرفت و شناخت است [سرمايه‌ی من بول و مقام و منصب و رياست

نیست] اصل و اساس دین من، عقل است».

دین من به حقایق دعوت می‌کند که عقل سلیم به همان حقایق دعوت می‌کند و شاهد

بر این حقیقت، این که این دین مقدّس در دامن خود، دانشمندان بزرگ از اهل منطق و

حکمت و عرفان پرورش داده است و لذا هر یک از آنها حُجّة الاسلام به معنای واقعی، یعنی

دلیل بر عقلانی بودن آیین مقدّس اسلام می‌باشند.

محبت، اساس کار من و علم سلاح من

در جمله‌ی بعد فرمود:

(وَ الْحُبُّ أَسَاسِي)؛

«بنیان کار من بر محبت است».

می‌خواهم مردم با یکدیگر با دوستی و محبت قلبی در ارتباط باشند. کینه‌ها از سینه‌ها

خارج گردد. برای هم منشأ خیر و برکت باشند.

(وَ الْعِلْمُ سِلَاحِي)؛

«سلاح من در مقابل دشمن، علم است و منطق و برهان».

اگر دیدید اُمّت من گاهی شمشیر به دست می‌گیرند و با گروهی می‌جنگند، آن در

شرایطی است که با مردمی مواجه می‌شوند که از روی لجاج و عناد به هیچ وجه حاضر نیستند در

مقابل حق و فرمان خدا تسلیم باشند و هدفی جز شکستن نیروی حق و باز داشتن مردم از پذیرفتن منطق حق ندارند و من هم از جانب خدا مأموریت دارم موانع را از سر راه هدایت بندگان خدا بردارم و آنها را با احکام آسمانی خدا آشنا سازم، و گرنه تا آنجا که لجاج و عناد از دشمن نبینم، مأمور به دعوت از طریق علم و حکمت و رفق و مدارا و محبتیم که خدایم فرموده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...﴾؛

«با حکمت و پند و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنها به طریقی که نیکوتر

است، استدلال و مناظره نما...».

### نادانی مرد اعرابی و بزرگواری رسول اکرم ﷺ

مرد اعرابی بادیه نشینی داخل مسجد شد در حالی که رسول خدا ﷺ با جمعی از اصحاب در مسجد نشسته بودند (مسجدهای آن روز هم که مثل مساجد ما سنگ مرمر و مفرش به فرش های عالی نبود، قسمتی از آن خاک بود و قسمتی را هم حصیر انداخته بودند) آن مرد آمد در قسمت خاکی مسجد در گوشه ای نشست برای ادراک کردن. اصحاب ناراحت شدند و خواستند او را با داد و فریاد، تنبیهش کنند. رسول اکرم ﷺ فرمود:

(دَعُوهُ وَلَا تَزْرُمُوهُ)؛

«و اگذاریدش، بولش را قطع نکنید.».

(وَ أَهْرُقُوا عَلَى بَوْلِهِ دَلْوًا مِنَ الْمَاءِ)؛

«دلوی آب روی بول او بریزید، پاک می شود.».

او از روی نادانی این کار را کرده است. آنگاه فرمود:

(إِنَّمَا بُعِثْتُمْ لِتَتَّبِعُوا لَا لِتَعْسُرُوا لِتُبَشِّرُوا لَا لِتُنْفِرُوا)؛

«شما آمده‌اید کار را بر مردم آسان کنید نه این که دشوار سازید. آمده‌اید دل‌ها را نسبت به دین خدا خوشبین گردانید، نه این که تنفر از دین در آنها ایجاد کنید.»

### آشنایی با وظایف خود در شرایط گوناگون

آدمی باید بفهمد که در هر زمان و در هر شرایطی، وظیفه‌اش چیست و آن را انجام بدهد. این راهم بدانیم که ممکن است انسان گاهی عملش، عمل حَسَن باشد ولی عمل صالح نباشد. مثلاً نماز اول وقت بسیار خوب است و عمل حَسَن است. حالا اگر در ماه مبارک رمضان برای افطار جایی میهمان هستید و جمعی سر سفره منتظر شما هستند و چون شما شخص بزرگواری هستید و آنها به احترام شما نمی‌خواهند قبل از شما افطار کنند ولی شما در همان ساعت به نماز بایستید، در حالی که آن جمع منتظر شما هستند، در این صورت آن نماز شما عمل حَسَن هست اما عمل صالح نیست زیرا در آن موقع شما وظیفه دارید سر سفره بنشینید و آن جمع را از انتظار بیرون بیاورید و نماز اول وقت را به تأخیر بیندازید.

آقایی می‌گفت: حدود چهل - پنجاه سال پیش که حَمَام عمومی بود و حَمَام خصوصی در خانه‌ها نبود، یک شب احتیاج به حمام پیدا کردم. می‌خواستم برای غسل به حمام بروم تا نماز شبم ترک نشده باشد. آن زمان حَمَام‌ها را قبل از اذان صبح بازمی‌کردند. زمستان بود و هوای سرد و زمین یخبندان. من عبا را سر کشیدم و رفتم. دیدم حَمَام روشن است؛ اما حَمَامی در داخل است و در بسته است. در زدم، نیامد. دیدم مشغول نماز است. چون صدایش را می‌شنیدم که نماز شب می‌خواند و سوره‌ی یس را هم می‌خواند. طوری صدایش را بلند کرد که من بفهمم او مشغول نماز است. من مکرراً و محکم‌تر در زدم تا عاقبت آمد و گفتم: آقای مؤمن



عزیز! الان وظیفه‌ی تو نماز شب خواندن نیست. در این موقع که یک انسان در این هوای سرد و سوزان و زمین یخبندان انتظار می‌کشد، تو در حال نماز واجب هم اگر بودی، نمازت را قطع می‌کردی و در را باز می‌کردی.

لذا فرموده‌اند:

(تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا)؛<sup>۱</sup>

در دین خدا تفقه کنید، دین شناس باشید و به وظایف خود در شرایط گوناگون آشنا باشید. از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است:

(لَوْ وَجَدْتُ شَابًا مِنْ شُبَّانِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ لَضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ)؛

اگر جوانی از جوانان شیعه را ببینم که تفقه در دین نمی‌کند، با شمشیر او را می‌زنم و بنا بر نقل دیگری فرمودند، بیست تازیانه بر او می‌زنم.<sup>۲</sup>

### نتیجه‌ی شرح صدر و مهربانی

دینداران دین شناس، زیان‌های فراوان برای خود و دیگران به بار می‌آورند. حالا اصحاب برای تنبیه آن اعرابی که در مسجد ادرار کرده بود، خواستند داد و فریاد کنند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: متعرضش نشوید، دلو آبی روی بولش بریزید. اصحاب برخاستند و آب را در محل بول اعرابی ریختند. آنگاه خود رسول خدا او را صدا زد و با کمال مهربانی به او خوشامد گفت و مورد ملاحظت قرار داد و بانر می‌فرمود: اینجا مسجد است و مسجد، خانه‌ی خداست و آلوده کردن آن جایز نیست. آیا می‌پسندی کسی خانه‌ی شما را آلوده کند؟ او بر اثر

۱- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۱۴، حدیث ۱۸.

۲- همان، با تفاوت در عبارات.

آن مهر و محبت که از رسول خدا دید، توجه به وظیفه‌ی خود پیدا کرد و مسلمان شد. بعدها می‌دیدند همان اعرابی با بدن و لباس پاک و نظیف وارد مسجد می‌شود و اعمال عبادی انجام می‌دهد. خدا خطاب به رسول مکرّمش فرمود:

﴿...وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضْنَا الْقَلْبَ لَأَنْفَقُوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾<sup>۱</sup>

«...اگر تو تندخو و سخت‌دل بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌گشتند...».

این قصه هم به تناسب ایام ولادت پربرکت حضرت امام صادق علیه السلام عرض می‌شود:

### دعای امام صادق علیه السلام در حق همسایه‌ی خود

مردی از همسایگان امام صادق علیه السلام می‌خواست خانه‌ی مسکونی‌اش را بفروشد. وقتی مشتری پیدا شد، گفت، به ده هزار دینار می‌فروشم. گفتند، خانه‌ی تو این قدر نمی‌ارزد. گفت: می‌دانم خانه‌ی من بیش از چهار هزار دینار نمی‌ارزد، اما همسایگی امام صادق علیه السلام ارزش دارد و با تمام دنیا هم برابری نمی‌کند ولی من خواستم تخفیف بدهم، گفتم: شش هزار دینار ارزش همسایگی امام صادق علیه السلام است و چهار هزار دینار هم قیمت خانه‌ی خودم. این خبر به سمع مبارک امام صادق علیه السلام رسید. او را احضار کرد و فرمود: چرا خانه‌ات را می‌فروشی؟ گفت: آقا زیر بار قرض سنگین رفته‌ام، وگرنه به هیچ قیمتی حاضر نبودم دست از جوار شما بردارم. امام دستور دادند ده هزار دینار آوردند و خانه را خودشان خریدند. بعد که پول را تحویل دادند، فرمودند: این پول را برای قرضت و هزینه‌های دیگر صرف کن. خانه را هم به تو بخشیدم زیرا کسی که برای همسایگی ما، بیش از خانه‌اش ارزش قائل شود؛ بر ما لازم است او را در همسایگی خود نگه داریم. امیدوارم در بهشت هم با هم همسایه باشیم.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

حال ما هم متوجه باشیم که همسایه‌ی امام صادق علیه السلام شده ایم. سرسپردگی به آستان اقدس امام صادق علیه السلام و تشیع برای ما خیلی گران تمام شده است. خون‌ها ریخته شده و اسارت‌ها و دربه‌دری‌ها پیش آمده تا افتخار همسایگی با قرآن و عترت نصیب ما گشته است. شدیداً مراقب باشیم با تن دادن به آلودگی‌ها و هوسرانی‌ها، این افتخار از دستمان گرفته نشود.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَتَاكُمْ اللَّهُ

مَالَهُ نُؤْتِ أَحَدًا مِنْ الْعَالَمِينَ

«خدا به شما موهبتی عطا فرموده که به احدی از عالمیان نفرموده است، هر شریفی در مقابل شرف شما سر فرود آورده و هر متکبر گردنکشی [باطناً] مطیع فرمان شما گشته و هر جبار ستمگری خاضع در برابر فضل شما شده و همه چیز رام و تسلیم شما گردیده است».

#### زیارت جامعه‌ی کبیره مورد تأیید است

تذکر: راجع به سند این زیارت (جامعه‌ی کبیره) احتمالاً از پیش اشاره‌ای داشته‌ایم. به هر حال، تجدید آن، خالی از لزوم به نظر نمی‌رسد زیرا ما اکنون در شرایطی قرار گرفته‌ایم که بسیاری از عناوین دینی ما از طرف دشمن مورد تردید و تشکیک قرار می‌گیرد که مثلاً دعای ندبه، سندی محرز ندارد، زیارت عاشورا و زیارت جامعه‌ی کبیره سندی متقن ندارد و غالباً این

نوع تشکیکات نتیجه‌ای جز محروم ساختن مردم از برکات این دریا‌های مؤاج معارف که به عنوان دعا یا زیارت به دست شیعه رسیده است ندارد و شیطان نیز همین را می‌خواهد که مردم از اتصال و ارتباط معنوی با ذات اقدس حقّ و اولیای حقّ محروم شوند و از طرفی اولیای خدا می‌کوشند از طرق گوناگون، این رابطه را برقرار کنند.

زیارت جامعه‌ی کبیره را بزرگان علمای ما از جهت سند تأیید کرده‌اند؛ آن بزرگانی که پایه‌های اساسی دین ما با سعی و تلاش آنها تحکیم شده است، مانند مرحوم شیخ صدوق، مرحوم شیخ کلینی، مرحوم شیخ طوسی، مرحوم علامه‌ی مجلسی، مرحوم محدّث نوری، مرحوم فیض کاشانی (رضوان الله علیهم اجمعین). اینان از اعظم علمای مذهب هستند و این طور نبوده که اینها هر مطلبی را بدون تحقیق و بررسی نقل کنند.

### نظر علمای شیعه درباره‌ی زیارت جامعه‌ی کبیره

#### الف: مرحوم علامه مجلسی

مرحوم علامه‌ی مجلسی - که احیا کننده‌ی مذهب تشیع است - در مورد همین زیارت جامعه فرموده است:

(... لِأَنَّهَا صَحُّ الزِّيَارَاتِ سَنَدًا وَأَعْمُهَا مَوْرِدًا وَأَفْصَحُهَا لَفْظًا وَمَعْنًا وَأَعْلَاهَا شَأْنًا)؛<sup>۱</sup>

«... زیارت جامعه‌ی کبیره از حیث سند، صحیح‌ترین زیارت‌هاست و از حیث عمومیت و شمول مورد وسیع‌تر آنها و از جهت الفاظ فصیح‌تر و از لحاظ معنی بلیغ‌تر و از جهت شأن و موقعیت و منزلت، بلند مرتبه‌ترین آنهاست».

این گفته‌ی مرد بزرگی است که به تعبیر یکی از آقایان علما (غوّاص بحار انوار اخبار

۱- بحار الانوار، جلد ۱۰۲، صفحه ۱۴۴.

الائمه الاطهار) است یعنی او کسی است که شناور قاهر و ماهری در دریاهاى ژرف و عمیق انوار اخبار ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام است.

### ب: مرحوم فیض کاشانی

همچنین مرحوم فیض کاشانی صاحب "وافی" و مرحوم محدث نوری صاحب "مستدرک" و دیگر بزرگان علم حدیث، سند این زیارت را می‌رسانند به سه بزرگوار: مرحوم شیخ طوسی، مرحوم شیخ صدوق و مرحوم شیخ کفعمی صاحب بلدالامین.

### ج: مرحوم شیخ صدوق

مرحوم شیخ صدوق (رضوان الله تعالی علیه) این زیارت را در "من لایحضره الفقیه" نقل کرده است. این کتاب از کتب اربعه است؛ یعنی یکی از چهار کتابی است که تکیه‌گاه استنباط و افتای فقهای مذهب است و این چهار کتاب هم خلاصه‌ی "اصول اربعه‌أه" است یعنی چهار صد اصلی که از حضرت امام صادق علیه‌السلام به وسیله‌ی شاگردانشان اخذ شده و آن چهار صد اصل در این چهار کتاب تلخیص شده است: کتاب "کافی" تألیف مرحوم کلینی، کتاب "من لایحضره الفقیه" تألیف مرحوم شیخ صدوق و دو کتاب "تهذیب" و "استبصار" تألیف مرحوم شیخ طوسی.

مرحوم شیخ صدوق در دو کتاب معروفش "من لایحضره الفقیه" و "عیون اخبار الرضا"، مرحوم شیخ طوسی در کتاب "تهذیب" و مرحوم شیخ کفعمی در کتاب "بلدالامین" این زیارت را نقل کرده‌اند و بعد از این سه بزرگوار، سند این زیارت می‌رسد به مرحوم فیض کاشانی و علامه‌ی مجلسی و محدث نوری و محدث قمی (رضوان الله علیهم اجمعین) و به هر

حال از جهت اتقان و اعتبار سند، در آن تردیدی نیست.

### مکاشفه‌ی مرحوم مجلسی در حقانیت زیارت جامعه

مرحوم مجلسی اول (محمد تقی مجلسی) جریان‌ی را ذیل زیارت جامعه نقل کرده و فرموده است، مدتی من در نجف اشرف مجاور مرقد مطهر امام امیرالمؤمنین علیه السلام بودم و ریاضت‌ها و مجاهدت‌های شرعی داشتم تا شبی (که می‌توانم بگویم در حالتی بین خواب و بیداری) خودم را در سامرا کنار حرم مطهر امامین علیهم السلام دیدم. همین که خواستم وارد حرم بشوم چشم افتاد به وجود مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام که در داخل حرم نشسته و به ضریح مقدس علیه السلام تکیه داده‌اند و روی مبارکشان مقابل در ورودی حرم است. من تا چشم به آن حضرت افتاد، همان جا بیرون حرم ایستادم و از ابتدای زیارت جامعه شروع به خواندن کردم:

(السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ)؛

و آن را مانند مداحان با صدای بلند می‌خواندم و امام علیه السلام نیز گوش می‌دادند. همه‌ی زیارت را خواندم تا تمام شد سپس خود آقا علیه السلام فرمودند: زیارت خوبی است. من گفتم: فدای شما شوم، زیارت جد شماست و اشاره کردم به قبر امام هادی علیه السلام چون این زیارت از امام هادی علیه السلام نقل شده است. فرمودند: بله! داخل حرم شو. داخل حرم شدم و ایستادم. فرمودند: پیش بیا. من جلورفتم تا مقابلشان رسیدم، فرمود: بنشین. من به صورت دوزانو با کمال ادب نشستم. فرمودند: نه! راحت بنشین (چهارزانو بنشین). تو زحمت کشیده‌ای و پیاده به زیارت ما آمده‌ای و ...

علامه می‌فرماید: وقتی بیدار شدم، در نجف بودم. آن زمان مدتی بود که راه سامرا بسته بود و من آرزو داشتم به سامرا بروم. بعد از این جریان طولی نکشید که موانع برطرف شد و راه

آزاد شد و چون امام علیه السلام در خواب به من فرموده بود تو پیاده آمده و خسته شده‌ای، تصمیم گرفتم از نجف تا سامرا با پای برهنه پیاده بروم. رفتم و مشرف به زیارت شدم.<sup>۱</sup>

منظور این که ایشان نقل می‌کند: من در عالم رؤیا مابین خواب و بیداری دیدم که این زیارت جامعه را می‌خوانم و هر وقت هم که موفق به زیارت عتبات عالیات می‌شدم، با همین زیارت، زیارت می‌کردم زیرا برای من مسلم شده بود که بی‌تردید این زیارت از امام هادی علیه السلام رسیده و به امضای حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) هم رسیده است.

اما معنای جملات زیارت:

(آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ)؛

«من شهادت می‌دهم که خداوند به شما خاندان عصمت چیزهایی عنایت کرده که به احدی

از جهانیان نداده است».

احدی از آفریده‌های خدا کمالات شما را ندارند.

(أَقْرَبُ الْخَلْقِ وَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ)؛

مقرب‌ترین و محبوب‌ترین خلق در نزد خدا، اهل بیت رسولند و تمامی مخلوقات از

آسمانیان و زمینیان، ریزه‌خواران خوان نعمت خاندان رسولند.

نامه‌ای به خط مبارک امام حسن عسکری علیه السلام

این چند جمله از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مؤید همین مطلب است و مرحوم

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (رضوان الله علیه) در "المراقبات" خود، این را نقل کرده که به

۱- فوائد الرضویه، صفحه‌ی ۴۴۴.



صورت مکتوبی که به خط مبارک خود امام علیه السلام نوشته شده به دست آمده است و قسمتی از آن مکتوب، این است:

(قَدْ صَعَدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ النَّبَوَّةِ وَالْوَلَايَةِ)؛

«ما با گام‌های نبوت و ولایت به بلندترین قله‌های حقایق صعود کرده‌ایم.»

این نشان می‌دهد که همه‌ی کمالات نبوت در وجود اقدس امامان علیهم السلام جمع است و تمام حقایق که همه‌ی انبیاء علیهم السلام داشته‌اند، درجه‌ی اعلا‌ی آن را امامان علیهم السلام داشته‌اند ولی برای حفظ احترام مقام خاتمیت، نبوت، در وجودشان بروز و ظهوری نداشته است. فرموده است:

(قَدْ صَعَدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ النَّبَوَّةِ وَالْوَلَايَةِ)؛

«ما از قله‌های کوه‌های حقایق عالم به قدم‌های نبوت و ولایت بالا رفته‌ایم.»

یعنی از آن نظر که آگاه از حقایق عالم می‌باشیم دارای کمالات نبوت هستیم و از آن نظر که واجد مقام اداره و تدبیر عالم می‌باشیم، واجد مقام ولایت هستیم.

(فَأَلْكَئِمُ لَيْسَ حُلَّةَ الْإِصْطِفَاءِ لَمَّا شَاهَدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ)؛

«و لذا حضرت موسای کلیم علیه السلام اگر لباس رسالت بر تن پوشید، پس از آن بود که ما کمال و فارادوی مشاهده کردیم و او را آماده برای رسالت دیدیم.»

(و رُوحُ الْقُدْسِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ)؛

«روح القدس که برترین فرشتگان مقرب است، در مرز آخرین بهشت، از میوه‌های نوبر بوستان‌های ما چشیده است.»

(فَنَحْنُ لِيُوثُ الْوَعْيِ وَ عُيُوثُ النَّدَى)؛

«ما شیران میدان جنگ و باران‌های شادابی بخش زمین‌های خشکیم.»

یعنی هم مظهر قدرت خدا و هم مظهر رحمت خدا، ما هستیم.

(فِينَا السَّيْفُ وَالْقَلَمُ فِي الْعَاجِلِ وَلِوَاءِ الْحَمْدِ وَالْعِلْمِ فِي الْأَجْلِ)؛

«امروز شمشیر و قلم به دست ما و فردا هم پرچم حمد و دانش در دست ما خواهد بود».

پس از جملاتی مرقوم شده:

(هَذَا الْكِتَابُ ذُرْوَةٌ مِنْ جَبَلِ الرَّحْمَةِ وَقَطْرَةٌ مِنْ بَحْرِ الْحِكْمَةِ)؛

«این نوشته، ذره‌ای است از کوه رحمت و قطره‌ای است از دریای حکمت».

(كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعُسْكُرِيُّ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَخَمْسِينَ وَمِئَتَيْنِ)؛<sup>۱</sup>

«[این نوشته را] حسن بن علی عسکری در سال ۲۵۴ نوشت».

تمام کائنات مطیع و تسلیم اهل بیت اطهار علیهم‌السلام

(طَاطَأَ كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَبَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ وَخَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ

وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ)؛

«هر گردن‌فرازی در مقابل شرف شما گردن نهاده و هر متکبر خودبزرگ‌بینی خود را مطیع

شما دیده و هر جباری در پیشگاه شما سر فرود آورده و هر چیزی ذلول و رام شما گردیده است».

البته ذلول و ذلیل از حیث معنا با هم فرق دارند. ذلول یعنی رام و فرمانپذیر. ذلیل یعنی

خوار و زبون و حقیر. خداوند در باره‌ی زمین نسبت به آدمیان فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا...﴾<sup>۲</sup>؛

«او کسی است که زمین را رام در مقابل شما آدمیان قرار داده است...».

۱- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۳۷۸، با اندکی تفاوت با المراقبات.

۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۳.

که همچون مرکبی رهوار و مطیع فرمان، زیر پای شما قرار گرفته است؛ اما ذلیل شما نیست. گاهی که خدایش دستور دهد چموشی می کند. اندکی شانه های خود را تکان می دهد زلزله به وجود می آورد و زندگی شما را به هم می ریزد و بی سروسامانتان می سازد.

درباره ی اهل بیت رسول ﷺ نه تنها زمین بلکه تمامی موجودات را آرام آنها و مطیع فرمانشان قرار داده است.

### پاسخ به یک سؤال!

حالا اینجا این سؤال در برخی از ذهن ها طرح می شود که: اگر همه ی جبّاران و گردنکشان عالم پیش خاندان رسول خاضع و خاشع و تسلیمند، پس چگونه آن بزرگواران در طول عمرشان از دست ستمگران زمانشان شکنجه های جسمی و روحی می دیدند، اسیر و زندانی می شدند و در نهایت به شهادت می رسیدند؟

در جواب عرض می شود خدا می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا...﴾<sup>۱</sup>

همه ی کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، چه از روی میل و رغبت و چه از روی بی میلی و کراهت، برای خدا سجده می کنند و حال آن که می دانیم بسیاری از آدم ها اصلاً خدا را به خدایی نمی شناسند تا چه رسد به این که برای خدا سجده کنند. پس معلوم می شود این سجده ی عمومی مربوط به عالم تکوین و آفرینش کائنات است که همگی تسلیم قوانین آفرینش هستند و لحظه ای قادر بر تخلف از فرمان تکوین نمی باشند. ولی در عالم تشریح و تکلیف، اختیاراً تمرد می کنند و سر در مقابل فرمان حلال و حرام خدا فرود نمی آورند. تکویناً

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۱۵.

خاضع و ساجدند، تشریحاً نافرمانند. آدم کافر و فاسق با قدرت خدادادش، خدا را معصیت می‌کند. با اعضا و جوارحی که خدا به او داده است مرتکب گناه می‌شود؛ در نتیجه تکویناً مطیع است و تشریحاً عاصی.

حالاً نسبت به مقام ولایت امامان علیهم‌السلام نیز مطلب چنین است که همه‌ی جباران عالم در مقابل ولیّ خدا به تقدیر خدا تکویناً خاضعند و به اراده‌ی او نفس می‌کشند و اظهار وجود می‌کنند و در عین حال تشریحاً و تکلیفاً در حال اختیارند و از فرمان امام معصوم، می‌توانند تخلف کنند و نسبت به وجود اقدس او انحای اهانتهای و اذیت و آزارها روا دارند تا صف اشقیاء از صف سعدا جدا گردد و حرّبن یزید ریاحی از عمر بن سعد فاصله بگیرد. حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌توانست روز عاشورا با اراده‌اش نفس ابن سعد را قطع و دست شمر را فلج کند؛ اما این با عالم اختیار و اختیار انسانی که خدا مقدر کرده است توافق نداشت. خدا خواسته بود که امام حسین علیه‌السلام با تمام آن قدرت که در عالم تکوین داشت، در عالم تکلیف و تشریح، بر اساس مقررات عالم اسباب و عوامل عادی عمل کند و طبیعی است که در این صورت باید کشته شود؛ در عین این که تمام آن عوامل و اسباب از انسانی و غیر انسانی به اراده‌ی ولایی امام حسین علیه‌السلام در جریان بود.

جان به قربان ذبیحی که به قربانگه دوست	بالب تشنه روان می‌شد و خود دریا بود
تو مپندار که شاهنشاه دین در گه رزم	در بیابان بلا بی مدد و تنها بود
انبیا و رسل و جنّ و ملائک هر یک	جان به کف در بر شه منتظر ایماء بود
پرده پوشان نهانخانه‌ی ملک و ملکوت	همه پروانه‌ی آن شمع جهان آرا بود

ورنه اندر نظر قهر شهشاه شهید عدم هر دو جهان بسته به حرف "لا" بود<sup>۱</sup> حاصل این که: امامان علیهم السلام با داشتن قدرت در عالم تکوین که تمام کائنات در مقابلشان خاضع و فرمان پذیرند، در عالم تکلیف اعمال قدرت نمی کنند، مگر آنجا که به اذن خدا مقتضی به وجود آید و لازم شود که گوشه‌ای از قدرت ولایی خود را ارائه نمایند.

### ظهور قدرت ولایی امام هفتم علیه السلام در مجلس هارون

از قبیل داستان امام هفتم علیه السلام با هارون یا امام هشتم علیه السلام با مأمون (مختلف نقل شده) که هارون از طرق گوناگون می کوشید امام علیه السلام را در میان مردم تحقیر کند و شخصیت معنوی آن حضرت را بشکند.

در آن ایام مرد شعبده بازی به بغداد آمده بود و کارهای عجیب و غریب انجام می داد. هارون خواست از او در مقصود خویش استفاده کند. در خفا به او وعده‌ی انعام فراوان داد که در یک مجلس عام کاری انجام داده و امام را شرمنده سازد. او پذیرفت و پس از تشکیل مجلس و احضار امام، سفره‌ی غذا گسترده شد و همه در کنار سفره نشستند. امام علیه السلام تا دست دراز کرد و لقمه‌ای برداشت، آن مرد شعبده باز نیرنگی به کار برد که لقمه از دست امام پرید و حاضران در مجلس خندیدند. امام اظهار حلم و بردباری فرمود. آن مرد بی حیا این عمل بی ادبانه را تکرار کرد. باز امام، حلم فرمود؛ اما به قول مولوی:

لطف حقّ با تو مداراها کند      چون که از حدّ بگذرد رسوا کند

در مرحله‌ی سوّم برای تنبیه آن مرد شیطانی و جلوگیری از ضلالت و گمراهی مردم، امام

اشاره کرد به پرده‌ای که عکس شیر در آن بود و فرمود:

۱- از تیر تبریزی (رض).

(خُذْ عَدُوَّ اللَّهِ)؛

«بگیر دشمن خدا را».

ناگهان نقش شیر روی پرده، جان گرفت و به وسط مجلس پرید و آن مرد شعبده‌باز را زیر پنجه‌های خویش افکند و کوبید و از هم درید و تمام اجزای او را بلعید و چیزی از آن باقی نگذاشت و همچنان در انتظار فرمان امام ایستاد.

طبیعی است که وضع مجلس به هم خورد و مجلس نشینان وحشت زده شدند. جمعی پا به فرار گذاشتند و جمعی بی‌هوش شدند و هارون نیز خود را به کلی باخته و از هوش رفته بود. پس از به هوش آمدن دید هنوز شیر ایستاده است. امام اشاره به آن شیر کرد که به حال اوّلش برگردد. او مجدداً نقش بر روی پرده شد و به حال اوّلش برگشت. هارون از امام تقاضا کرد دستور بدهند آن شعبده‌باز را باز گردانند. امام علیه السلام فرمود:

(لَوْ كَانَتْ عَصَا مُوسَى رَدَّتْ مَا ابْتَلَعَتْهُ مِنْ حِبَالِ الْقَوْمِ وَ عَصِيَّتْهُمْ فَإِنَّ هَذِهِ الصُّورَةَ تَرُدُّ مَا ابْتَلَعَتْهُ)؛

«اگر عصای موسی آن ریسمان‌ها و عصاهای سحره‌ی فرعون را که بلعیده بود برگردانده بود، این نقش شیر هم آنچه را که بلعیده است بیرون می‌افکند».

این نمونه‌ای بود از اعمال قدرت ولایی امام به هنگام اقتضای مصلحت.

ظهور فضیلت و عظمت امام عسکری علیه السلام در زندان

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دستور خلیفه‌ی عباسی پیش "صالح بن وصیف" زندانی بود. جمعی از آل عباس به صالح گفتند، ما از تو انتظار داریم که درباره‌ی این

زندانی‌ات سختگیر باشی، ولی تو به او وسعت داده‌ای. گفت: شما می‌گویید من چه کنم؟ من دو نفر از شرورترین افراد را گماشته‌ام که بر او تنگ بگیرند و تامی توانند آزارش دهند ولی عجیب این که آن دو نفر در نماز و عبادت به درجه‌ی اعلا رسیده‌اند.

دستور داد آن دو نفر را آوردند و در حضور عباسیان، آنها را مورد عتاب قرار داد که چرا طبق دستور من درباره‌ی آن زندانی عمل نمی‌کنید؟! آنها گفتند: ما چه می‌توانیم بکنیم با مردی که روزها روزه‌دار و شب‌ها شب‌زنده‌دار است و وقتی نگاهش به ما می‌افتد از هیبت او بر خود می‌لرزیم و جرأت دست از پا خطا کردن در خود نمی‌بینیم.

عباسیون از شنیدن این جریان ناکام برگشتند. بعد آن حضرت را از او گرفته به زندانبان دیگری به نام "نحریر" تحویل دادند. او آدمی خشن بود. روزی همسرش به او گفت: این مردی که پیش تو زندانی است، از اولیای خداست؛ می‌ترسم بر اثر بی‌حرمتی نسبت به او، بلای بزرگی دامنگیرت شود. او گفت، حال که چنین است، من او را با اجازه‌ی خلیفه، میان درندگان می‌افکنم تا پاره - پاره اش کنند. چنین هم کرد. بعد به سراغ امام رفتند، دیدند ایشان در حال نماز است و درندگان اطرافش حلقه زده‌اند. خلیفه دستور داد حضرت را بیرون آوردند تا این فضیلت در میان مردم فاش نگردد.<sup>۱</sup>

### احترام ویژه‌ی وزیر اوّل خلیفه‌ی عباسی به امام عسکری علیه السلام

احمد بن عبیدالله بن خاقان، گویا وزیر اوّل خلیفه‌ی عباسی بوده و دشمنی سرسختی هم نسبت به آل علی علیهم السلام داشته است. روزی در حضور او از بنی‌هاشم و علویین سخن به میان آمد

۱- بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۳۰۸.

و حضار مجلس زبان به بدگویی از آل علی گشودند. این مرد در آن موقع فرماندار قم بود و گفت: من یک نفر از آل علی را می‌شناسم که از او عظیم‌تر و بزرگوارتر در تمام مدت عمرم ندیدم و او ابن الرضا حسن بن علی العسکری است. من روزی در کنار پدرم در مجلس رسمی نشسته بودم. دربان آمد و گفت: ابن الرضا قصد ورود دارند. من این کلمه را شنیده بودم. پدرم تا شنید، حالش منقلب شد و گفت: با احترام واردش کنید. من پیش خود خیال کردم او شخصی از بزرگان و اشراف دربار خلافت است. بعد دیدم جوانی وارد شد که آثار جلالت و عظمت و هیبت از سیمایش پیداست و قامتی رشید و اندامی موزون و صورتی زیبا دارد. با کمال وقار و متانت وارد شد و پدرم به محض این که چشمش به او افتاد، از جا برخاست در حالی که پدرم برای کسی جز خلیفه این چنین احترام قائل نمی‌شد. به استقبال رفت و بغل باز کرد و او را در آغوش گرفت و پیشانی‌اش را بوسید و او را در جای خودش نشانید و خودش بسیار مؤدب در مقابلش نشست و گفت:

(يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي)؛

«پدر و مادرم فدای شما».

من تعجب کردم که پدرم با احدی این گونه سخن نمی‌گفت. در این اثنا دربان آمد و گفت: "موفق" قصد ورود دارد. "موفق" آن زمان ولیعهد بود. من احساس کردم آقامیل ندارد با او ملاقات کند. پدرم نیز این را فهمید و گفت: شما می‌توانید از راهی تشریف ببرید که با او ملاقاتی نداشته باشید. آقا از جا برخاست. دیدم پدرم نیز برخاست و آقا را تا بیرون در بدرقه نمود و برگشت.

اعتراف وزیر عباسی به حقانیت امام عسکری علیه السلام



من بعد از نماز عشاء به حضور پدرم رفتم و نشستم. پدرم گفت: کاری داری؟ گفتم: می‌خواستم بپرسم این آقایی که امروز نزد شما آمد و آن قدر از او احترام کردید کیست؟ پدرم بعد از تأملی گفت: فرزندم! او ابن الرضاست، امام رافضی هاست. اگر راست مطلب را بخواهی بدانی، این است که: حقّ خلافت رسول خدا ﷺ امروز از آن اوست. تنها کسی که شایسته‌ی حکومت بر امت اسلامی است، این مرد است. دیگران از راه دیگری وارد شده‌اند.<sup>۱</sup>

### انتشار خبر شهادت امام عسکری علیه السلام در سامرا

مدّتی که گذشت خبر رسید ابن الرضا بیمار شده است. دیدم پدرم فوراً سوار بر مرکب شد و به طرف دربار رفت و پنج نفر از پیش خدمت‌های مخصوص خلیفه را به خانه‌ی ابن الرضا برد و از اطبّان نیز که مخصوص خلیفه بودند آوردند برای این که صبح و شام مراقب حال حضرت ابن الرضا باشند. دو نفر از قاضیان را آوردند که داوری کنند بیماری آن حضرت طبیعی بوده است و از ناحیه‌ی مقام خلافت، صدمه‌ای به آن حضرت نرسیده است.

تا این که روز هشتم ربیع الاول خبر منتشر شد که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رحلت کرده است. آن چنان غوغایی در سامرا به وجود آمد که گویی قیامت و رستاخیز عظیم برپا شده است. صدای ناله و شیون از همه جا برخاست و پیکر مقدّس امام علیه السلام را تشییع کردند و فرزند بزرگوارش حضرت مهدی موعود علیه السلام نماز بر جنازه‌ی پدر خواند. شب هشتم ربیع، ساعت آخر شب بود که امام عسکری علیه السلام به خادمش فرمود: برو در آن اتاق مجاور، پسر مرا خبر کن و او را نزد من بیاور. خادم می‌گوید، رفتم کودکی را دیدم که تا به حال او را ندیده بودم و در حال سجده بود. پیغام پدر را رساندم. برخاست نزد پدر آمد و سلام کرد. پدر فرمود:

۱- بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه‌ی ۳۲۷.

(یا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتِهِ اسْقِنِي)؛

«ای آقای خاندانش! بیا سیرابم کن».

پسر مقابل پدر نشست. ظرف آب را گرفت و پدر را با دست خود سیراب کرد...

در کربلا هم صدای استسقای امام حسین علیه السلام از گودال قتلگاه بلند بود:

(يا قَوْمِ اسْقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ فَقَدْ تَفَتَّتْ كَبِدِي مِنَ الظَّمَاءِ)؛

صلی الله علیک یا مولانا یا ابا عبد الله الحسین علیه السلام

صلی الله علیک و علی الارواح التي حلت بفنائک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَأَشْرَقَتِ

الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ، وَفَارَ الْفَائِزُونَ

بِوَلَايَتِكُمْ، بِكُمْ يُسَلَكُ

«زمین به نور شمار و شن شده و با ولایت شما، رستگاران، رستگار شده اند و به وسیله‌ی شمار راه به سوی بهشت طی می شود و خشم خدا و ندمهربان، دامنگیر کسی می گردد که منکر ولایت شما باشد».

خدا، هستی بخش تمام آسمان ها و زمین

اهل لغت در تعریف نور گفته اند:

(هُوَ الظَّاهِرُ بِذَاتِهِ وَ الْمُظَهَّرُ لِغَيْرِهِ)؛

«چیزی که به خودی خود پدیدار و پدیدار کننده‌ی غیر خود است».

در زبان مردم گفته می شود، چربی همه چیز از روغن و شوری همه چیز از نمک است و

چربی روغن و شوری نمک از خودشان، و در زبان علمی می گویند:

(كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ لَا بُدَّ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَا بِالذَّاتِ)؛

هر چه که عرضی است، باید به چیزی برسد که ذاتی است. در این تردیدی نیست که ماهمه

چیز را به وسیله‌ی نور و در پر نور مشاهده می کنیم؛ اما برای مشاهده‌ی خود نور، احتیاج به چیز

دیگری غیر نور نداریم بلکه نور به خودی خود، پیدا و عیان است. پس روشن بودن همه چیز، عرضی

است؛ یعنی از آن خودش نیست اما روشن بودن نور، ذاتی است یعنی از آن خود اوست. چربی همه چیز عرضی است اما چربی روغن، ذاتی است. شوری همه چیز عرضی است اما شوری نمک، ذاتی است و هر عرضی بالاخره باید منتهی به ذاتی گردد. وجود و هستی در همه ی کائنات عرضی است و از آن خودشان نیست، تنها ذات اقدس حضرت **الله - جلّ جلاله -** هستی اش ذاتی یعنی از آن خود او و عین ذات اوست و اوست که هستی بخش به کلّ کائنات است و کلّ کائنات در هستی خویش، احتیاج به او دارند و او در هستی خویش، احتیاج به غیر خود ندارد.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾<sup>۱</sup>

خدا هستی بخش تمام آسمان ها و زمین است و نور، عین ذات اوست.

### مراتب نور

در دعای "جوشن کبیر" این جملات آمده است:

(يَا نُورًا قَبْلَ كُلِّ نُورٍ وَيَا نُورًا بَعْدَ كُلِّ نُورٍ وَيَا نُورًا لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ)؛

«ای نوری که قبل از هر نور بوده ای و ای نوری که بعد از هر نور خواهی بود و ای نوری که

همانند تو نوری نیست».

### الف: نور خدا

نور در مرتبه ی اول، همان ذات اقدس **الله - جلّ جلاله -** است و در رتبه ی دوّم هر چه که

ارتباط با آن ذات اقدس دارد و مشمول لطف و عنایت خاصّ اوست، از آن تعبیر به نور

می شود؛ از آن جهت که در حدّ خود، روشن کننده ی حقایق عالیّه ی هستی است.

۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

ب: نور پیامبر اکرم ﷺ

در قرآن مجید از رسول اکرم ﷺ تعبیر به «سراج منیر» یعنی چراغ روشنی بخش شده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ

سِرَاجًا مُنِيرًا﴾<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! ما تو را فرستادیم که شاهد [بر اعمال آدمیان] و بشارت دهنده‌ی نیکوکاران و بیم

دهنده‌ی بدکاران و دعوت کننده‌ی به سوی خدا به اذن خدا و چراغی روشنگر باشی».

﴿... قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾<sup>۲</sup>

«...به سوی شما از جانب خدا نوری با کتاب مبین آمده است».

نور، رسول خدا ﷺ و کتاب مبین، قرآن است.

ج: نور قرآن

از قرآن نیز تعبیر به نور شده:

﴿... وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ...﴾<sup>۳</sup>

«...رستگاران، کسانی هستند که پیروی می کنند از نوری که همراه نبی نازل شده است...».

﴿فَأٰمِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَالتَّوْرِ الَّذِي اُنزَلْنَا...﴾<sup>۴</sup>

«پس ایمان بیاورید به خدا و رسولش و به نوری که نازل کرده ایم...».

د: نور ایمان

۱- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷.

۴- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۷.

ایمان نیز نور است.

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...﴾<sup>۱</sup>

«آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و نوری برای او قرار دادیم که با آن در میان

مردم راه می‌رود [آیا او با کسی که فاقد نور و حیات ایمان است، برابر است]...».

هد: نور امامان معصوم علیهم‌السلام

امامان معصوم علیهم‌السلام نیز نورند. از حضرت امام باقر علیه‌السلام ذیل آیه‌ای که خواندیم ﴿فَأَمَّا بِاللَّهِ

وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾ نقل شده:

(النُّورُ وَاللَّهِ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي

أُنزِلَ)؛<sup>۲</sup>

«نور، به خدا قسم نور امامان از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است تا روز قیامت و به خدا قسم آنها هستند

نور خدا که نازل کرده است».

البته نور نازل شده‌ی امامان منافاتی با نور نازل شده‌ی قرآن ندارد که هر دو نشأت گرفته

از مقام ربوبیت الله و فرود آمده‌ی از جانب او هستند. در همین زیارت می‌خوانیم:

(خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِهِ مُخَدِّقِينَ)؛

«خدا شما امامان را نورهایی آفرید و محیط بر عرش خود قرار داد».

نورانیت زمین به سبب وجود شما

در همین جمله‌ی مورد بحث از زیارت می‌گوییم:

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۲.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۹۴.

(وَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ)؛

«زمین به نور شما روشن شده است».

این جمله ظاهرًا اقتباس از قرآن کریم شده است که ضمن آیات مربوط به قیامت آمده است:

﴿وَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِئَءَ بِالتَّيِّبِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظْلَمُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

«زمین در آن روز به نور پروردگارش روشن می شود و نامه های اعمال را پیش می کشند و

پیامبران و گواهان را حاضر می کنند و در میان آنها، به حق داوری می شود و به کسی ستم نمی شود».

حالا در این جمله:

(وَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ)؛

«به نور شما زمین روشن شده است».

مقصود از روشن شدن زمین به نور امام چیست؟ از مرحوم سید عبدالله شبر صاحب

«الانوار الالامعة» نقل شده که در شرح این جمله فرموده است:

(أَيُّ بِنُورٍ وَ وُجُودِكُمْ فَإِنَّهُ لَوْ لَا كُمْ لَمَا وَجِدَتْ هِيَ وَ غَيْرُهَا مِنَ الْمَوْجُودَاتِ وَ أَفْرِدَ النُّورِ

لَا تَهُمُّ نُورٌ وَاحِدٌ)؛

به نور وجود شما زمین روشن گردد بدزیرا اگر شما نبودید، نه زمین بود و نه غیر زمین از سایر

موجودات و کلمه‌ی نور در این جمله مفرد آمده است چون همه‌ی این خاندان، نور واحد هستند.

یعنی شما در تکوّن و هستی عالم امکان، دخالت دارید و وجود شما به اذن خدا،

هستی بخش به عالم است. در دعای شریف سمات می خوانیم:

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۹.



(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْإِعْظَمِ الْإِجَلِّ الْإِكْرَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَغَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ الرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ... وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ انْكَشَفَتْ)؛

«خدا یا! تو را می خوانم به آن اسم اعظم اجل اکرمت که به وسیله ی آن اسم، درهای بسته ی

آسمان و زمین باز می شوند و مرده ها زنده و بلاها دفع می گردند».

در قرآن نیز آمده است:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...﴾<sup>۱</sup>

«خدا اسم های نیکو دارد؛ او را با آن اسم ها بخوانید...».

آنگاه اهل بیت رسول الله ﷺ خودشان فرمودند:

(تَخْنُ أَسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَى)؛

«آن اسم های نیکوی خدا ما هستیم».

خدا هم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...﴾<sup>۲</sup>

«ای مؤمنان! تقوای خدا را رعایت کنید و با وسیله رو به سوی او بروید [تا از افاضات او

برخوردار گردید]...».

معانی اشراق

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

۲- سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

آری! اهل بیت رسول اعظم علیهم‌السلام وسیله‌ی دستیابی عالم به فیض خدا هستند و برکات وجود - از هر قبیل که هست - از جانب خدا به وساطت آن اولیای خدا و اسماء الله الحسنی به عالمیان افاضه می‌گردد و دست آنها، دست بخشنده‌ی خداست. پس ممکن است معنای:

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ)؛

این باشد که عالم امکان در پرتو نور وجود شما، منور به نور وجود گشته و هستی یافته است و ممکن هم هست مراد از اشراق، اشراق معنوی باشد یعنی تمام علوم و معارف حقه که سبب روشنی زمین و زمینیان می‌باشد، نشأت گرفته از علم الهی شما خاندان رسالت است و معنای سوّمی هم محتمل است و آن این که: مقصود از نور، همان نور حسّی باشد که در زمان ظهور حضرت ولی الله الاعظم علیه‌السلام کره‌ی زمین با نور وجود اقدس آن حضرت روشن شود؛ آن گونه که اهل زمین، نیاز به نور خورشید و ماه پیدا نکنند؛ چنان که در برخی از روایات به آن اشاره شده است.

نور حضرت مهدی موعود علیه‌السلام روشنگر زمین و زمان

از حضرت امام صادق علیه‌السلام در تفسیر جمله‌ی (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ)؛ نقل شده که فرمودند:

(رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ)؛

«پروردگار و صاحب اختیار زمین، امام زمین است».

(قِيلَ فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا)؛

«سؤال کردند: در این صورت اگر امام ظاهر شود، چگونه می‌شود»؟

(قَالَ إِذَا لَيْسَتْغْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ يَجْتَرُّونَ بِنُورِ الْإِمَامِ)؛<sup>۱</sup>

«فرمود: در آن موقع مردم از نور خورشید و ماه بی نیازی می گردند و اکتفا به نور امام می کنند».

یعنی همان گونه که از فیض نور علم امام بهره مند می شوند، از نور جسم امام نیز استضاء می نمایند و در واقع بدن مطهر و منور امام، به اذن خدا نور افکن می شود و تمام روی زمین را روشن می کند. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام منقول است:

(إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ اسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ ذَهَبَتِ الظُّلُمُ)؛<sup>۱</sup>

«هنگامی که قائم ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن می شود و بندگان از نور آفتاب مستغنی می شوند و ظلمت ها از بین می رود».

### ناتوانی ذهن ما از درک حقایق

این سخنان اگرچه برای برخی از اذهان، سنگین و مستبعد تلقی می شود؛ ولی باید باورمان بشود که این عالم بزرگ، عجایب و غرائب بسیار دارد و افکار محدود ما از درک چگونگی آنها ناتوان است.

پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است  
در این عالم، کودک نوزاد به سخن درآمده و خود را به عنوان پیامبر دارای کتاب آسمانی معرفی کرده است! قرآن مجید درباره ی حضرت عیسی مسیح علیه السلام می فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾؛<sup>۲</sup>

«گفت: من بنده ی خدایم که به من کتاب داده و پیامبر قرارم داده است».

۱- همان، جلد ۵۲، صفحه ی ۳۳۷.

۲- سوره ی مریم، آیه ی ۳۰.

حضرت صالح پیامبر علیه السلام شتر زنده را از شکم کوه بیرون آورد و حضرت رسول الله الاعظم صلی الله علیه و آله با اشاره‌ی انگشت، ماه آسمان را دو نیمه و سپس متصل کرد. اینها از نظر ما بعید است ولی یک سلسله حقایق مسلمی است که در قرآن آمده است. بنابراین استبعادی ندارد که بدن مقدّس امام حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز در عصر ظهور همانند خورشید بدرخشد و (اشرق الارض بنور کم) محقق گردد.

حاج علی بغدادی که توفیق شرفیابی به زیارت آن امام عزیز نصیبش شده است نقل می‌کند: در ملازمت حضرتش به حرم مطهر "کاظمین" رسیدیم. آقا برای من زیارت می‌خواندند. وقت غروب شد و چراغ‌های حرم روشن شد ولی من دیدم حرم به نور دیگری روشن است. چراغ‌ها روشن هست اما مانند شمعی در مقابل آفتاب است به طوری که فکر کردم روز است منتها چراغ روشن کرده‌اند.<sup>۱</sup>

این نمونه‌ای است از مستغنی گشتن اهل زمین از نور خورشید در زمان ظهور امام علیه السلام؛ البته نه این که از وجود خورشید مستغنی می‌شوند بلکه با وجود خورشید، از نور امام برای روشن شدن مستغنی می‌شوند.

ولایت یعنی پذیرفتن امامت معصومین علیهم السلام

جمله‌ی بعد زیارت:

(وَ قَا زَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ)؛

«آنها که رستگار شدند، به وسیله‌ی ولایت شما [رستگار] شدند».

ولایت به معنای واقعی اش، تن به امامت امامان علیهم السلام دادن است و آنها را به امامت پذیرفتن، نه

فقط آنها را دوست داشتن! این روایت در حدّ تواتر از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

(مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً)؛<sup>۱</sup>

«هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته است، در واقع به مرگ جاهلی [که

مرگ کفر و نفاق است] مرده است».

بسیار روشن است که مقصود از شناختن امام که ملاک نجات و سعادت در آخرت است، شناختن شناسنامه‌ای نیست که اسم خودش و اسم پدر و مادرش را بشناسیم و از تاریخ زندگانی‌اش آگاه باشیم. این گونه شناختن نسبت به مثلاً امام امیرالمؤمنین علیه السلام را دشمنانش هم دارند. آیا معاویه نمی‌دانست آن حضرت اسمش علی، پدرش ابوطالب، مادرش فاطمه بنت اسد، زادگاهش کعبه و محل ضربت خوردنش مسجد کوفه است؟ آیا نمی‌دانست شجاعت و عدالتش در چه حد است؟

آری! اینها را او کاملاً می‌دانست و از این جهات، آن حضرت را خوب می‌شناخت اما اعتقاد به امامتش نداشت و تن به ولایتش نمی‌داد؛ از این جهت مرگش، مرگ کفر و نفاق شد و همچنین اهل تسنن نیز تفاوتشان با ما شیعه‌ی امامیه در همین نقطه است که اعتقاد به امامت بلافصل آن حضرت ندارند و احکام دینی خود را از غیر اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله می‌گیرند.

عبور از صراط فقط با ولایت حضرت علی علیه السلام

این آیه را در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿...وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾<sup>۲</sup>

۱- بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۳۶۸.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه ۷۱.

«...هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند، به رستگاری بزرگی نائل گشته است».

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَوِلَايَةِ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً)؛<sup>۱</sup>

«هر کس خدا و رسولش را در ولایت علی و امامان بعد از او اطاعت کند، به رستگاری بس عظیمی نائل شده است».

در روایات دیگری نیز سبب ورود به بهشت و رهایی از آتش، ولایت خاندان رسالت ارائه گردیده است؛ از جمله:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا كَانَ الْقِيَامَةُ وَنُصِبَ الصِّرَاطُ عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ لَمْ يَجْزُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ مَعَهُ كِتَابٌ وَوِلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ)؛<sup>۲</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که قیامت برپا گردد و صراط را بر لبه‌ی جهنم قرار دهند، هیچ کس از آن نتواند بگذرد، مگر با او نوشته‌ی ولایت علی باشد».

(يَكُمُ يُسَلِّكُ إِلَى الرَّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَا يَتَّكُمُ غَضَبُ الرَّحْمَنِ)؛

روی قاعده‌ی ادبی، مقدم شدن جاز و مجرور «بکم» و «علی من جحد ولایتکم»، افاده‌ی حصر می‌کند و معنای این دو جمله چنین می‌شود:

«تنها به وسیله‌ی شما می‌شود راه بهشت و رضوان خدا را طی کرد و فقط منکران ولایت شما هستند که مشمول غضب حضرت رحمان می‌گردند».

۱- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۱۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه‌ی ۲۳۴.

## منکران ولایت، مغضوب خدا

نسبت "غضب" به صفت "رحمان" شاید از آن نظر باشد که انکار ولایت خاندان رسول ﷺ آن چنان گناه بزرگی است که حتی رحمت رحمانیه‌ی حضرت حق که دامن بر همه‌ی کائنات گسترده است در مورد آن ناهلان، تبدیل به خشم و غضب می‌گردد و به این نکته هم متوجه باشیم که جحد و انکار، وقتی محقق می‌شود که از حقیقت امامت و ولایت آگاه باشد و در عین حال آن را نپذیرد و تن به قبول آن ندهد، وگرنه بسیاری از کسانی که اعتقاد به ولایت و امامت امامان معصوم ﷺ ندارند ولی روی جهالت و بی‌خبری یا بر اساس عوامل دیگری از سیاسی و غیر آن، حقیقت مطلب برایشان روشن نشده است؛ طبیعی است که آنها مشمول این جمله از زیارت نمی‌باشند. در تفسیر جمله‌ی شریفه‌ی:

(بِكُمْ يُسَلَكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَا يَتَكَّمُ غَضَبُ الرَّحْمَنِ)؛

از امام صادق ﷺ منقول است:

(هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاهِدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنََّّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ)؛<sup>۱</sup>

یعنی: مقصود در این جمله، آن کسی است که حق را انکار کند در حالی که می‌داند که

حق است و به حقایق آن یقین دارد اما تن زیر بار نمی‌دهد و آن را نمی‌پذیرد!

بشارت امید آفرین مولای متقیان حضرت علی ﷺ

چه خوب است اینجاست ما هم آن بشارتی را که مولایمان امیرالمؤمنین ﷺ به حارث

همدانی داده و یکی از شاعران محب، آن را به نظم آورده، زمزمه کنیم:

(يا حارِ همدانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا يَعْرِفُنِي طَرْفَهُ وَ أَعْرِفُهُ بِنَعْتِهِ

و اِسْمِهِ و ما فَعَلَا؛<sup>۱</sup>

«ای حارث همدانی! همه موقع مردن مرا می‌بینند، من آنها را می‌شناسم و آنها هم مرا می‌شناسند».

ای خدا! می‌شود طوری زندگی کنیم که دم جان دادن، چشم باز کنیم و مولای عزیزمان

را کنار بسترمان ببینیم و جان بدهیم؟

مُردمی تا بیدیدی رویت	کاش روزی هزار بار من
فَلَا تَخَفُ عَشْرَةً وَلَا زَلَّالًا	وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي
تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلًا <sup>۲</sup>	أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمًا

«در کنار صراط [ای حارث] تو مرا می‌بینی و می‌شناسی. آنجا من تو را از آب سرد و زلالی

سیراب می‌کنم که می‌انگاری از حلاوت عسل است».

لِلْعَرَضِ دَعِيهِ لَا تَقْبَلِي الرَّجُلَا	أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُعْرَضُ
حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا	دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ

«هنگام عرض اعمال و رسیدگی به حساب و تقسیم محشریان برای بهشت و جهنم، من به

جهنم می‌گویم، این رارها کن که به حبل و ریسمان من آویخته و دست به دامن من زده است».

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية أمير المؤمنين و الأئمة الاطهار عليهم السلام

اللهم عجل لوليک الفرج و اجعلنا من المنتظرین لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۸۰.

۲- همان.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَفَازَ الْفَائِزُونَ

بِوَلَايَتِكُمْ، بِكُمْ يُسَالِكُ

إِلَى الرِّضْوَانِ، وَعَلَى مَنْ جَحَدَ

وَلَايَتِكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ،

«رستگاران به وسیله‌ی ولایت شما رستگار شدند؛ تنها به [هدایت] شما راه رسیدن به رضوان خدا را می‌شود پیمود و بر منکران ولایت شما خشم و غضب خداوند رحمان خواهد بود».

### غفلت یعنی فراموشی مقصد

آن کسانی که رستگار شدند به وسیله‌ی ولایت شما به رستگاری رسیدند... مسافری که طی طریق می‌کند، وقتی به مقصد رسید، فائز شده و به فوز و پیروزی در راه خود رسیده است. ما مسافری هستیم و در مسیری رو به مقصدی می‌رویم و مقصد هم فوق العاده عظیم است و آن لقای خداست. پس باید کسی راه‌شناس و مقصد‌شناس باشد و طریقه‌ی راهپیمایی را هم بداند تا انسان به وسیله‌ی او بتواند به مقصد برسد و ما غالباً در وسط راه، از مقصد غافل گشته و سرگرم چیزهای دیگری شده‌ایم و از حرکت به سوی مقصد باز مانده‌ایم. در صحیفه‌ی سجاده‌ی می‌خوانیم:

(وَ أَكْفِنِي مَا يَشْعَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ وَ اسْتَعْمَلُنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عَدَاً عَنْهُ وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ)؛<sup>۱</sup>

«خدا یا! این عنایت را شامل حالم کن که از پرداختن به کاری که مرا از حرکت به سوی مقصد باز می‌دارد، بی‌نیاز گردم و مرا به کاری و ادار که [روز قیامت] از من درباره‌ی آن پرسش خواهی کرد و موقم کن که ایام زودگذر عمرم را صرف کاری کنم که مرا برای آن آفریده‌ای».

ما به راستی اگر در زندگی خود بیندیشیم، می‌بینیم اصلاً یادمان رفته که برای چه خلق

۱- دعای بیستم، دعای مکارم الاخلاق، فراز سوم.

شده ایم. آیا برای همین خلق شده ایم که به فرموده‌ی قرآن مجید:

﴿...يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...﴾<sup>۱</sup>

«... آن گونه که چارپایان می‌خورند [و از حیات حیوانی خود بهره می‌برند] اینان [این

دو پاهای انسان‌نما] نیز آن گونه می‌خورند و بهره می‌برند...».

صبح که از خواب بیدار می‌شود، تمام فکرش این است که کجا بروم و چه کار بکنم؟ چه قدر پول درآورم و چگونه خرج کنم؟ آنچه که اصلاً درباره‌اش نمی‌اندیشد همین است که پشت سر این زندگی، مرگی هست و پس از مرگ، عوالمی در کار است و حساب و کتابی برقرار و من باید در فکر شناختن راه و راهنمایی باشم که مرا به مقصد خلقتم برساند.

### روح دین، ولایت علی و آل علی علیه السلام

آری! آن راه، تنها راه قرآن است و راهنما هم منحصرأهلاً بیت رسول یعنی علی و آل علی علیه السلام می‌باشند و بس و لذا ما معتقدیم، روح دین و قرآن، همان ولایت علی و آل علی علیه السلام است که اگر این کنار برود، توحید و نبوت و معاد همچون پیکری بی‌روح خواهند شد و خالی از اثر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(مَنْ جَحَدَ عَلِيًّا إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي فَإِنَّمَا جَحَدَ نُبُوتِي وَ مَنْ جَحَدَ نُبُوتِي فَقَدْ جَحَدَ اللَّهَ

رُبُوبِيَّتَهُ)<sup>۲</sup>

«کسی که امامت علی را بعد از من نپذیرد، نبوت مرا نپذیرفته است و کسی که نبوت مرا

نپذیرد، ربوبیت خدا را نپذیرفته است.».

پس ما بر اساس دلایل متقن، اعتقاد به این داریم که: اگر ولایت نباشد، نبوت نیست و

۱- سوره‌ی محمّد، آیه‌ی ۱۲.

۲- بحار الانوار، جلد ۸، صفحه‌ی ۳۶۵.

اگر نبوت نباشد، اعتقاد به ربوبیت و توحید هم تحقق نیافته است. سلسله‌ی معارف مانند حلقه‌های زنجیر به هم متصلند، یک حلقه که گسیخته شود، بقیه هم به دنبال هم از دست می‌روند. کسی که امامت حضرت مهدی موعود علیه السلام را منکر شود، امامت همه‌ی ائمه علیهم السلام را منکر شده و در این صورت نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را هم منکر شده و در نتیجه ربوبیت و الوهیت الله - جلّ جلاله - را منکر شده است.

(وَمَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ أَعدَائِنَا وَ الظَّالِمِينَ لَنَا فَهُوَ كَافِرٌ)؛<sup>۱</sup>

«هر کس در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما شک کند، در واقع کافر است.»

سه گروه مغضوب خدا در روز قیامت

در روایت دیگری آمده است:

(ثَلَاثَةٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ)؛

«سه گروهند که روز قیامت، خداوند نه با آنها حرف می‌زند، نه به آنان نگاه می‌کند و نه [از

موجبات عذاب] پاکشان می‌سازد.»

(مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنْ اللَّهِ)؛

یکی، کسی که ادّعیای امامت از جانب خدا بکند و بگوید، من از جانب خدا حقّ جانشینی

پیامبر را دارم، و در واقع آن چنان نباشد.

(وَمَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنْ اللَّهِ)؛

«و دیگر کسی که امام منصوب از جانب خدا را منکر شود.»

(وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً)؛<sup>۱</sup>

«و[سۆم] کسی که گمان کند آن دو گروه نامبرده، بهره‌ای از اسلام دارند».

این سه گروه در قیامت از رحمت خدا مطرود و محروم خواهند بود.

این‌گونه محبت خود را امتحان کنید

(مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شَارَكَهُ فِي حُبِّنَا حُبٌّ عَدُوْنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَ

لَسْنَا مِنْهُ)؛<sup>۲</sup>

«کسی که می‌خواهد بداند آیا محبت ما در دلش جا گرفته یا نه، باید قلب خود را بیازماید؛

اگر دید در قلب خویش اندک گرایشی به دشمنان ما دارد، در این صورت بداند که او از ما نیست

و ما نیز از او نیستیم [و هیچ‌گونه ارتباطی با هم نداریم]».

برخی خیال می‌کنند آنها خدماتی به اسلام داشته‌اند و کارهای خوبی انجام داده‌اند؛ در

صورتی که اینان اگر بدانند با آن گناه و جنایت بزرگی که آنها مرتکب شدند، چه لطمه‌ای به

اسلام و امت اسلامی زدند، آن وقت می‌فهمند که در کنار آن جنایت، این کارها خدمت

محسوب نمی‌شود. آن جنایت عظیم که در خانه‌ی ولایت رابه روی مردم بستند و آن کسی را

که از جانب خدا منصوب به ولایت و امامت بود کنار زدند، دیگر هیچ کار خیری در کنار آن

گناه بزرگ، ارزش نخواهد داشت. کار باید با اخلاص و برای خدا باشد. اگر انسان تمام اموالش

را صرف فقرا کند ولی مخلص نباشد، در نزد خدا ارزشی نخواهد داشت.

﴿... كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ

عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۷۴.

۲- بحار الانوار، جلد ۲۴، صفحه ۳۱۷.

الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛<sup>۱</sup>

«...همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز جزا ندارد؛ کار او همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد و بذرهایی در آن افشانده شود و باران درشت به آن برسد و همه‌ی خاک‌ها و بذرها را بشوید و آن را صاف و خالی از خاک و بذرها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند و خدا کافران را هدایت نمی‌کند.»

به صرف این که من خدمت کرده‌ام، پول داده‌ام، جهاد کرده‌ام و... این همه بدون خلوص نیّت در نزد خدا مقبول نمی‌باشد. کسی که امام منصوب از جانب خدا را کنار زده و دشمن خدا شده است، چگونه ممکن است عملش (خالصاً لوجه الله) انجام شده باشد و مرضی خدا باشد؟! آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود:

(مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ قَدَرٍ شَبِيرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ)؛<sup>۲</sup>

«کسی که از جماعت مسلمین جدا شود و تفرقه در میان امت اسلامی ایجاد کند، از ربقه‌ی اسلام بیرون رفته است.»

سؤال کردند: یا رسول الله! مقصود از جماعت مسلمین کیانند؟ فرمود:

(جَمَاعَتُ أَهْلِ الْحَقِّ وَإِنْ قَلَّوْا)؛<sup>۳</sup>

«آنها جماعت اهل حق هستند؛ اگرچه تعدادشان کم باشد.»

علی با حق است و حق با علی است

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۴.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۴۰۵.

۳- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۶۵.

زیادی جمعیت و شور و غوغا، ملاک نیست. آن جماعت و آن اتحادی مقدّس است که بر محور حقّ باشد و رسول خدا ﷺ هم فرموده است:

(عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ)؛<sup>۱</sup>

این روایت متواتر بین فریقین از شیعه و سنی است که ملاک اهل حقّ بودن را نشان می‌دهد و می‌گوید، علی با حقّ و حقّ با علی است. یعنی محور حقّ، علی است و حقّ آن است که بر محور علی بچرخد. در نتیجه، آن جماعتی، جماعت مسلمین خواهند بود و به آنها باید پیوست که بر محور علی بچرخند و شیعه و دوستان علی محسوب شوند و از دشمن او تبری جویند.

### معانی رضوان

فَاَزَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ؛

«به برکت شما [و] به هدایت و تربیت شماست که می‌توان راه به سمت رضوان را پیمود».

حالا رضوان چیست؟ احتمال چند معنا هست. یک معنای آن بهشت است یعنی آن کس که بهشت می‌رود، مورد رضای خداست.

﴿...رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...﴾<sup>۲</sup>؛

بهشتی‌ها این چنین هستند: هم راضی از خدا آیند و هم مرضی خدا آیند...

فرموده‌اند: دربان بهشت هم، اسمش "رضوان" است، هم چنان که نگهبان جهنّم اسمش

"مالک" است که دوزخیان خطاب به او می‌گویند:

﴿وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ...﴾<sup>۳</sup>؛

۱- همان، جلد ۳۸، صفحه ۲۹.

۲- سوره بینه، آیه ۸.

۳- سوره زخرف، آیه ۷۷.

«و آن دوزخیان [مالک دوزخ را ندا کنند: ای مالک! از خدای خود بخواه که ما را بمیراند] تا از عذاب برهیم».

و معنای دیگر آن، مقام رضا و تسلیم است که یکی از مقامات عالی روحی است. انسانی که سیر و سلوک روحی دارد، منزل هاطی می‌کند؛ مقام صبر، مقام شکر، مقام زهد، مقام توسل و مقام توکل تا مقام رضا و تسلیم، اگر کسی به مقام رضا برسد دیگر به تمام مقدرات خدا راضی است، هر چه خدا برایش پیش بیاورد، راضی است؛ اگر چه به حسب ظاهر، بلا باشد، مریضش کند، فقیرش کند و هر بلایی بر او نازل کند، راضی است. چون همه را بر اساس حکمت و مصلحت بینی خدا می‌داند. جمله‌ای از شیخ الرئیس بوعلی سینا نقل شده که می‌گوید:

(الْعَارِفُ هُنَّ بَشَّ بَسَامٌ)؛

«انسان عارف، نرم، لین، نرمخو، شاداب، متبسم و خندان است».

هیچ‌گاه افسردگی در چهره‌اش دیده نمی‌شود. هرگونه بلا و حادثه‌ای هم در زندگی برایش پیش بیاید، متبسم و خندان است.

(كَيْفَ لَا يَهْتَسُ وَ هُوَ فَرِحَانٌ بِالْحَقِّ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ فَإِنَّهُ يَرَى فِيهِ الْحَقَّ)؛

«چه طور خوشحال نباشد و حال آن که آن قدر ار تباط و اتصال به مقام قرب الهی پیدا کرده که اصلاً جز [سبب مسرت که] حَقَّ [است] نمی‌بیند».

به قول سعدی:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است



به ارادت بکشم درد که در مانم از اوست

## یافتن، غیر از یافتن است

این رضوان دنیوی است که مبدل به رضوان اخروی می گردد و آن بزرگ ترین

نعمت های بهشتی است که خدای متعال فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup>

«خدا به اهل ایمان از مرد و زن و عده داده که آنها را در بهشت جاودان که زیر درختانش

نهرها جاری است و مساکن عالی و نیکو جای دهد و برتر از هر نعمت، مقام رضا و خشنودی

خداست و آن به حقیقت رستگاری بزرگی است».

چیزی که خدا از آن تعبیر به «فوز عظیم» کند، پیدا است که عظمت آن در ظرف فکر ما

نمی گنجد. در این آیهی شریفه، خداوند متعال از رضوان خود تعبیر به «فوز عظیم» کرده

است. ما باید اقرار کنیم که خیلی از معارف رانمی فهمیم. مفاهیم و شبحی از آنها به ذهنمان

می آید اما حقیقت آنها رانمی یابیم. مسألهی یافتن، غیر از یافتن است. ممکن است انسانی یک

ساعت و بیشتر با توجه به چیزهایی که یاد گرفته و مطالعه کرده، شعری، آیه ای، حدیثی دنبال

هم ببافد؛ اینها همه «یافتن» و آن، غیر از «یافتن» است و ما باید این اقرار را داشته باشیم که

بسیاری از حقایق رانمی یابیم، چون هنوز آن قوهی یافتن در ما پیدا نشده است؛ مثل نوزادی که

غذایش شیر است، اگر به او بخواهید بفهمانید که چلو کباب چه لذتی دارد، اصلاً ممکن نیست

که بفهمد و نه تنها نمی فهمد بلکه اگر یک لقمه چلو کباب را به دهان یک بچهی ده روزهی

۱- سورهی توبه، آیهی ۷۲.

شیرخوار بگذارید، در راه گلویش گیر کرده و می‌میرد. ماهم که معده‌ی فکر و درکمان ضعیف است، اگر برخی از معارف را به دهان فکر و عقلمان بگذارند، از تحمل آن ناتوان می‌شویم و احياناً سر از کفر و شرک و الحاد در می‌آوریم. این دو بیت منسوب به امام سید الساجدین علیه السلام است:

لَرْبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبُوحُ بِهِ      لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْْبُدُ الْوَيْثَانَا  
وَ اسْتَحَلَّ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ دَمِي      يَزُونَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنًا

«چه بسیار از جواهر علوم که به نزد من هست؛ اگر اظهار کنم، می‌گویند، تو از گروه بت پرستان هستی و بلکه رجالی از مسلمانان، ریختن خونم را حلال می‌شمارند و کار زشت خود را زیبا می‌پندارند.»

در بعض روایات آمده است:

(لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ)؛

«اگر ابوذر آنچه را که در قلب سلمان هست می‌دانست، او را می‌کشت.»

یعنی او را کافر و محکوم به قتل می‌دانست.

به یک کودک پنج ساله‌ای که تمام عشقش بازیچه و بادکنک است و در خواب هم بادکنک می‌بیند، نمی‌شود لذت ریاست و سلطنت را فهماند، چون هنوز آن قوه‌ی ریاست طلبی در او بروز نکرده است. اینک ما هم کودکان شصت-هفتاد ساله‌ای هستیم که با بادکنک مال و جاه و مقام بازی می‌کنیم. به ما هم نتوان لذت "معرفه الله" و "محبته الله" را فهماند؛ چون هنوز آن قوه‌ی عرفان و شناخت خدا و حب خدا در روح و جانمان بروز نکرده است و لذا وقتی به ما می‌گویند، هدف از خلقت انسان و تمام جهان، لقای خداست، نمی‌فهمیم لقای خدا یعنی

چه، قرآن که می‌گوید، در بهشت، برتر از تمام نعمت‌های مادی و معنوی از جنات و حورالعین، رضوان خداست، نمی‌دانیم یعنی چه و رضوان خدا چه حقیقتی است، نمی‌فهمیم! اینها را کسی درک نمی‌کند، مگر آنها که اهلش هستند. در همین دنیا کسانی هستند که لذات روحانی را بر لذات جسمانی ترجیح می‌دهند.

### درک لذات روحانی فوق تصور است

در حالات یکی از علمای بزرگ آمده است: وقتی برای مطالعه و حل مشکلات علمی می‌نشست، چنان مستغرق در لذت مطالعه می‌شد که غذا برایش می‌آوردند می‌ماند و سرد می‌شد و گربه می‌خورد و او نمی‌فهمید!! و وقتی موفق به حل یک مطلب علمی می‌شد، آن چنان شاداب و خرم می‌گشت که با صدای بلند می‌گفت:

(أَيْنَ الْمُلُوكِ وَ أَيْنَ الْمُلُوكِ مِنْ هَذِهِ اللَّذَّةِ)؛

«شاهان و شاهزاده‌ها کجایمی توانند این لذت را [که من اکنون در روحم می‌یابم، از عیش و

نوش خود] بیابند»؟

امام متقیان امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در وصف شب خیزان برای عبادت خداوند

سبحان می‌فرماید:

(فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً يُحَزُّونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا وَ تَطَّلَعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنُهُمْ وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ)؛<sup>۱</sup>

۱- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

«شب که می‌شود، سر پا می‌ایستند و آیاتی از قرآن را با تدبیر و ترتیل تلاوت می‌کنند و وقتی خود را کم بهره از معارف قرآن می‌بندند، محزون می‌شوند و دنبال درمان دردهای روحی خود می‌گردند و آن را از خلال آیات قرآن به دست می‌آورند. وقتی به آیات تشویق بهشتی برسند، طمع در رحمت خدا می‌کنند و اشتیاق از خود نشان می‌دهند؛ آن چنان که گویی در صفحه‌ی آینه‌ی آیات قرآن، بهشت را می‌بینند، دل می‌دهند و معذوب می‌شوند و اما وقتی به آیه‌ای که سخن از عذاب و تهدید خدا به میان آورده، می‌رسند، گوش دلشان را به آن می‌گشایند؛ چنان که گویی صدا و فریاد وحشت‌انگیز جهنم در بیخ گوش‌هایشان است».

اینان از مصادیق این آیه از قرآنند:

﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>

«آیاتی خبران از مبدأ و معاد عالم با ارزشند] با آن کسی که در ساعاتی از شب به عبادت پروردگار و سجده و قیام مشغول است و با او راز و نیاز دارد، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگار خویش امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟ تنها صاحبان اندیشه و مغزند که متذکر می‌شوند».

فواید و برکات شب‌زنده‌داری

این جمله‌ی پرنور از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است:

(إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ)؛<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۹.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه‌ی ۳۸۰.

«رسیدن به لقا و رضوان خدا سفری است که جز با مرکب شب زنده‌داری، نمی‌توان آن را به انجام و مقصد رسانید».

باید مقداری از شب دنیا را بیدار باشیم. به زودی همه می‌میریم و در دل خاک آن قدر بخوابیم که استخوان‌هایمان بی‌پوسد، کرم‌ها در حدقه‌ی چشم مالانده کنند و از دهانمان وارد و از بینی‌مان خارج شوند. دوران خواب بسیار داریم، سعی کنیم این دوران زودگذر را کمتر بخوابیم. چند دقیقه‌ای قبل از اذان صبح بیدار باشیم که به نفع ماست. ما در عالم برزخ به این دقایق و ساعات شب دنیا احتیاج فراوان خواهیم داشت. آنگاه افسوس‌ها خواهیم خورد که چرا پی‌به‌ارزش آن نبردیم.

ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این چند روزه دریابی
بانگ طبلت نمی‌کند بیدار	تو مگر مرده‌ای نه در خوابی
رنج‌بالله یک دوروزی بیش نیست	راه‌چندان‌ی تو را در پیش نیست

خیلی زود می‌گذرد! آدم حساب کند که شصت-هفتاد سال از عمرم رفته، مثل این که دیروز بوده، بقیه‌ی آن هم به همین کیفیت می‌گذرد.

راه نزدیک است و مقصد بس بزرگ	یوسف اینجا و تو هم آغوش گرگ
گر به چشمت راه دور آید ولی	چشم تا بر هم زنی در منزلی
و چه منزل؟ کشور ملک ابد	روشن از نور خداوند احد
ای برادر ساعتی هُشیار شو	طالب آن عالم انوار شو
تارسانندت به جایی کز بیان	هست بیرون وز عقل نکته‌دان

قرآن مجید هم دعوت می‌کند:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾<sup>۱</sup>

«مقداری از شب را برخیز تا به مقام محمودت برسانند».

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۲</sup>

«ای جامه به خود پیچیده و خوابیده! به پا خیز و تمام شب را نخواب».

بزرگان گفته‌اند، آنها که به مقاماتی از معنویت رسیده‌اند، از گروه شب‌خیزان بوده‌اند.

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول زورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

سومین جمله از جملات مورد بحث در زیارت:

وَعَلَىٰ مَنْ جَحَدَ وَلَا يَتَكُمُ غَضَبُ الرَّحْمَنِ؛

«خشم خداوند رحمان تنها بر کسی است که ولایت شما را انکار کند».

آری! رحمت رحمانی‌هی خدا که بر همه جای عالم هستی دامن گسترده است، در مورد

منکران ولایت اهل بیت رسول ﷺ مبدل به خشم و غضب می‌شود؛ آن گونه که در مورد جهنمیان

تبدیل به عذاب می‌گردد. آب شیرین و گوارا در مزاج درخت حنظل، تلخ و ناگوار می‌شود.

رَبَّنَا زِدْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا

أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

اطمینان به امامت امام حسن عسکری ﷺ

حضرت امام حسن عسکری ﷺ از طرف حکومت عباسی در سامراء تحت نظر بودند. هر

چند روز یک بار آن حضرت را به دربار احضار می‌کردند. از یکی از دوستانشان نقل شده

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۹.

۲- سوره‌ی مزمل، آیات ۱ و ۲.

است: آن روز معینی که می‌خواستند سوار شوند؛ ما شیعیان سر راهشان رفته و منتظر ایستاده بودیم تا امامان را از نزدیک زیارت کنیم. وقتی امام علیه السلام از در منزل خارج شدند، سوار بر مرکب بودند. قبلاً نامه‌ای از طرف امام علیه السلام به یکی از افراد ما - که مورد اعتمادمان هم بود - رسیده بود با این دستور که: امروز کسی بر من سلام نکند و با من حرفی نزند؛ حتی از دور هم کسی مرا با انگشت نشان ندهد، جاسوس‌ها در اطراف پراکنده‌اند و شناسایی می‌کنند و برای شما گرفتاری درست می‌شود.

راوی گفته است: کنار من جوانی ایستاده بود. دیدم وقتی از مضمون نامه آگاه شد، خیلی پریشان حال گردید. گفتم: چرا این قدر ناراحت شدی؟ گفت: من از مدینه آمده‌ام؛ با زحمات زیاد این راه را طی کرده‌ام تا به اینجا رسیده‌ام. آنجا امامت امام حسن عسکری علیه السلام مورد اختلاف بود. بعضی قائل و بعضی منکر بودند. من خواستم اینجا بیایم و امامم را بشناسم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً)؛

«هر کس امام زمانش را نشناخته بمیرد، به مرگ زمان کفر و نفاق مرده است.»

آدم آقا را از نزدیک بینم و سؤالاتی کنم و اطمینان به امامتش پیدا کنم و حال می‌بینم که کسی حق ندارد به ایشان سلام کند و با ایشان حرف بزند؛ از این جهت سخت دگرگون شدم. در همین حال امام سوار بر مرکب به محاذات ما رسیدند و توقف اندکی کردند و نگاهی به چهره‌ی جوان انداختند و تبسمی کرده و فرمودند:

(أَغْفَارِي أَنْتَ)؛

«تو غفاری هستی»؟

او گفت: بله!

امام علیه السلام فرمود:

(مَا فَعَلْتُ أُمَّكَ حَمْدًا وَبِيَّةً)؛

«مادرت حمد و بیه چه می کند»؟

جوان عرض کرد: خوب است!

امام علیه السلام از مقابل ما رد شد. دیدم آن جوان بسیار خوشحال شد. گفتم: تو آقا را تا به حال دیده بودی؟ گفت: نه، به خدا قسم این اولین بار است که زیارتشان کردم و با همین سؤال مشکلم را حل کرد و ایمان به امامتش پیدا کردم زیرا نه کسی خبر داشت که من از نسل "ابوذر غفاری" هستم و نه کسی از نام اصلی مادرم آگاه بود و با همین دو سؤال از من، دگرگونم ساخت و مؤمنم گردانید.<sup>۱</sup>

استبصار یحیی به امامت امام حسن عسکری علیه السلام

شخص دیگری به نام یحیی گفته است: من با پسر عمویم درباره‌ی امامت گفتگویی داشتیم. او معتقد به امامت بود و من منکر! از این رو آمدم به سامراء. در همان روزی که امام علیه السلام برای رفتن به دربار عباسی حرکت می کرد، من هم در میان جمعیت ایستاده بودم. پیش خودم فکر کردم اگر مقابل من رسید و دست به عمامه اش برد و آن را از سرش برداشت و به من نگاه کرد و دوباره بر سرش گذاشت، می فهمم که امام است. همین که این فکر از ذهنم گذشت دیدم حضرت رسید مقابل من و توقّفی کرد و دست برد و عمامه اش را از سرش برداشت و نگاهی به چهره‌ی من انداخت و عمامه را سرش گذاشت و فرمود:

(يَا يَحْيَى مَا فَعَلَ ابْنُ عَمِّكَ الَّذِي كُنْتَ تُنَازِعُهُ فِي الْإِمَامَةِ)؛

«ای یحیی! پسر عمویت که در امر امامت با هم نزاع داشتید، چه می کند»؟

گفتم: خوب است!



فرمود: با او نزاع نکن. این را فرمود و از مقابلم گذشت. من فهمیدم که امامت و ولایت، از آن ایشان است و مستبصر شدم.<sup>۱</sup>

ما هم می گوئیم:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمَتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَابْنَائِهِ  
الْأَيْمَّةِ الْمَعْصُومِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ  
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً  
وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي،  
ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ،  
وَأَسْمَاءُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ، وَ  
أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ  
فِي الْأَرْوَاحِ، وَأَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ،  
وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ، وَقُبُورُكُمْ  
فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحَلَّى أَسْمَاءَكُمْ،  
وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ، وَأَعْظَمَ

۱- همان صفحه:

« پدر و مادرم و خودم و اهل و عیال و دارایی‌ام فدای شما باد. ذکرتان در جمع ذاکران، نام‌هایتان در میان نام‌ها، پیکرهایتان در میان پیکرها، ارواحتان در میان ارواح و نفوستان در میان نفوس، آثارتان در میان آثار و قبورتان در میان قبور است؛ ولی با این همه، چقدر شیرین است اسمای شما و چه گرامی است جان‌های شما و چه بزرگ است شأن شما و چه باجلالت و رفعت است منزلت شما و چه وفادار است عهد و پیمان شما و چه راست است وعده‌های شما».

### معنای دقیق تقدیه

جمله‌ی (بأبی انتم و اُمّی...) در این زیارت تکرار شده است و قبلاً نیز توضیحاتی راجع به آن داشتیم؛ حال به طور اجمال عرض می‌کنیم که این جمله و یا جمله‌ی (بأبی انت و اُمّی...) رابه اصطلاح "دعای تقدیه" می‌گویند. تقدیه یعنی فدایی دادن، چیزی را فدای چیزی دیگری قرار دادن. چیزی که در نظر انسان بسیار محبوب است، چیزی دیگری را فدای آن امر محبوب قرار دهد. این معنای حقیقی تقدیه است؛ چنان که قرآن کریم راجع به روزه‌ی ماه مبارک رمضان می‌فرماید:

﴿...وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ...﴾؛<sup>۱</sup>

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۴.

... کسانی که توانایی روزه گرفتن ندارند باید فدیة بدهند؛ یعنی به جای آن روزه که نگرفته‌اند، فدا بدهند. آن فدیة چیست؟ طعام مسکین است. یعنی باید برای هر یک روز، یک مسکین را طعام بدهند. هر کسی با شرایطی که آقایان فقها بیان فرموده‌اند (پیرمرد، پیرزن، مریض و...) نتواند روزه بگیرد، برای هر روزی، به یک مسکین طعام بدهد. یعنی خداوند حکیم از هر کسی که عذر دارد، دادن یک مُدّ (ده سیر) طعام را به جای هر یک روز، قبول می‌کند. این فدیة، جای آن روزه‌ی فوت شده را پر می‌کند و "فدایی روزه" می‌شود.

### معنای کنایه فدیة

ما نیز در محاورات خود می‌گوییم، فدایت شوم:

(جُعِلْتُ فِدَاكَ، فِدَاكَ مِنْ سِوَاكَ، فِدَاكَ مِنْ عِدَاكَ)؛

منظور این است که آن قدر تو در نظر من محبوب و عزیز و بزرگ هستی که اگر قرار باشد بلایی به تو برسد، من حاضرم سیر بلای تو باشم و بلای تو را به جان بخرم یا اگر اجل تو رسیده باشد، من حاضرم بمیرم و تو زنده بمانی؛ ولی آنچه در محاورات ما گفته می‌شود، فدیة‌ی حقیقی نیست زیرا کسی حاضر نمی‌شود به جای دیگری بمیرد یا حاضر نمی‌شود به جای دیگری کور شود. اینها فدیة‌ی حقیقی نیست بلکه کنایه است؛ یعنی کنایه از تجلیل و تکریم و اظهار محبت شدید است و این نیز در حدّ خود ممدوح است زیرا بنا نیست هر جمله‌ای که گفته می‌شود، معنای حقیقی آن، مراد باشد، بلکه کثیراً معنای کنایه آن مراد است و لذا نه دروغ است و نه غلط، بلکه منظور، اظهار محبت است و این درست است که کسی در مقام اظهار محبت شدید بگوید: فدایت شوم. او دروغگو نیست بلکه مقصودش تجلیل و تکریم و اظهار محبت شدید است. یا می‌گوییم:

(رُوحِي فِدَاكَ)؛

فدایت شوم، قربانت شوم. هیچ یک از این جملات دروغ و غلط نیست بلکه صدق و صحیح است منتها معنای کنایه آنها منظور است و معنای حقیقی تفدیه منظور نیست. حتی در زیارت وارث، زیارت عاشورا و در زیارت جامعه‌ی کبیره نیز این جملات که نسبت به امامان علیهم‌السلام داریم تفدیه‌ی حقیقی نیست؛ زیرا در تفدیه‌ی حقیقی، (فادی) و (مفدی) باید هر دو زنده باشند. مثلاً من و شما هر دو زنده ایم؛ اگر من بگویم که حاضرم اگر قرار شد شما بمیری، من بمیرم، این تفدیه‌ی حقیقی است؛ اما اگر طرف مقابل در دنیا حضور ندارد و در دنیا زنده نیست، تفدیه‌ی حقیقی نمی‌باشد زیرا تفدیه یعنی اگر قرار شد تو بمیری، به جای تو، من بمیرم و وقتی کسی در دنیا زنده نیست، فدا شدن برای او معنا ندارد.

### ضرورت حضور طرف مقابل در تفدیه‌ی حقیقی

مثلاً در زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌خوانیم:

(يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي ...)

در صورتی که امام حسین علیه‌السلام در حال حاضر در دنیا نیست که بگویم، من حاضرم به جای شما بمیرم. این، حرف نامعقولی خواهد بود.

گاهی هر دو طرف از دنیا رفته‌اند مثلاً پدر من از دنیا رفته، امام حسین علیه‌السلام هم که از دنیا رفته است، حال که می‌گویم پدرم فدای شما بشود، یعنی اگر قرار باشد شما از دنیا بروی، پدر من به جای شما از دنیا برود در صورتی که هر دو از دنیا رفته‌اند و حرفی نامعقول است. پس این تفدیه، تفدیه‌ی حقیقی نیست؛ زیرا در تفدیه‌ی حقیقی، هر دو (فادی) و (مفدی) باید در دنیا باشند. پس این جملات در نبود شرایط حقیقی، معنای کنایه دارند، یعنی در مقام تجلیل و تکریم و اظهار حب شدید القامی شوند. حتی در مورد حضرت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فی‌قربانهم و احنافده نیز حقیقی نیست زیرا آن حضرت اگر چه در دنیا زنده هستند، اما غایبند و در تفدیه‌ی حقیقی باید طرف مقابل حاضر باشد.

## آیا ممکن است تفدیه، تنزیلی باشد؟

حال ببینیم آیا ممکن است در مورد امامان علیهم السلام تفدیه را "تنزیلی" بدانیم یعنی بگوییم، اگر شما در دنیا زنده و حاضر بودید، من حاضر بودم فدای شما بشوم؟ مثلاً یا ابا عبد الله الحسین! اگر شما در دنیا زنده بودید، من حاضر بودم که شمشیرها مراقطعه - قطعه کنند تا شما زنده بمانید. این معنا اشکالی ندارد؛ ولی در بعض موارد این معنا از تفدیه‌ی تنزیلی هم معقول و مناسب به نظر نمی‌رسد. مثلاً در زیارت وارث، حضرت امام عصر علیه السلام مقابل شهدای کربلا (اصحاب امام حسین علیه السلام) بایستند و بفرمایند:

(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ يَا أَحِبَّاءَ اللَّهِ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْإِرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ)؛

یعنی اگر شما اصحاب امام حسین علیه السلام زنده بودید، من حاضر بودم پدرم امام حسن عسکری علیه السلام را فدای شما کنم در حالی که عقلاً و شرعاً روان نیست که امام، فدای غیر امام بشود؛ نه تحقیقاً و نه تنزیلاً. این جمله در نوحه سرایی حضرت عقیله‌ی بنی هاشم زینب کبری علیه السلام کنار نعش آغشته به خون برادر بزرگوارش آمده است:

بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى مَضَى      بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى قَضَى

«پدرم فدای آن غصه‌داری که با قلبی پر از غصه و غم در گذشت. پدرم فدای آن تشنه‌ای

که با جگر تشنه جان داد».

آیا می‌شود گفت، حضرت زینب کبری علیه السلام حاضر بود اگر پدرش امیرالمؤمنین و برادرش امام حسین علیه السلام زنده بودند، امیرالمؤمنین را فدای امام حسین کند؟ امیرالمؤمنین اشرف و افضل از امام حسین است و فدا کردن اشرف برای غیر اشرف صحیح نیست.

پس اینجا تفدییه‌ی تنزیلی هم صحیح نیست. پس تنها معنای صحیح و معقول در این گونه موارد، تفدییه به معنای کنایی آن است یعنی اظهار حبّ و علاقه‌ی شدید از جانب فادی نسبت به مفدی.

(يَا بِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي...)

یعنی: پدرم، مادرم، خودم، مالم، خاندانم و همه چیز من فدای شما که از شدت محبت زائر نسبت به اهل بیت نبوت علیهم السلام حکایت می‌کند.

نماز حسین بن علی علیه السلام کجا و نماز دیگران کجا؟!

(ذِكْرُكُمْ فِي الدَّاكِرِينَ وَ أَسْمَاءُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ...)

ذکر شما در میان ذاکران و اسم‌های شما در میان اسم‌ها و... خلاصه! شما در میان تمام ابعاد و نواحی زندگی مادی و معنوی مردم حضور دارید، اما شما کجا و مردم کجا؟! مردم اسم دارند، شما هم اسم دارید؛ مردم جان دارند، شما هم جان دارید؛ مردم بدن دارند، شما هم بدن دارید؛ مردم قبر دارند، شما هم قبر دارید، اما این کجا و آن کجا؟!

دانه‌ی فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا؟!

(ذِكْرُكُمْ فِي الدَّاكِرِينَ)

ذاکران همه در حال ذکرند، شما هم در حال ذکرید، اما ذکر شما کجا و ذکر آنها کجا؟! به فرموده‌ی قرآن مجید، همه چیز در حال ذکر است:

﴿...وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾<sup>۱</sup>

(«...هیچ چیز نیست مگر این که تسبیح و تحمید خدا می‌کند لیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید...».)

آنها می گویند:

ما سَمِیعِم و بصیر و باهشیم      با شما نامحرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می روید      محرم جان جمادان کی شوید؟

شما دائماً با جمادات عشق می ورزید، با پول و خانه و آجر و سیمان و ماشین و آهن و... عشق می ورزید. شما کجا و روح عالم کجا؟ گوش شما کی می تواند صدای روح عالم را بشنود؛ در حالی که شما با پوست ها بازی می کنید و از مغز و جان عالم بی خبرید؟!

آری! همه ی موجودات در حال ذکر خدایند. حضرت علی علیه السلام هم در حال ذکر خداست، اما ذکر علی کجا و ذکر دیگر موجودات کجا؟ ما نماز می خوانیم، حضرت علی علیه السلام نماز می خواند، ولی نماز ما کجا و نماز علی کجا؟ ما در زیارت امام حسین علیه السلام می گوئیم:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ)؛

یعنی، یا ابا عبدالله! من شهادت می دهم که تو نماز خواندی و زکات دادی. انسان گاهی پیش خودش فکر می کند نماز خواندن که برای امام حسین علیه السلام فضیلت ممتازی نیست، چون همه نماز می خوانند به همین جهت غالباً توجیه می کنند که (أَقَمْتَ الصَّلَاةَ) به معنی نماز خواندن نیست بلکه به معنای به پا داشتن و زنده کردن نماز است که با خون خود، نماز را زنده کردی. این توجیه است، وگرنه خود این جمله (أَقَمْتَ الصَّلَاةَ) یعنی نماز خواندی، همان طور که قرآن می فرماید:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ...﴾<sup>۱</sup>

نماز بخوانید، زکات بدهید، روزه بگیرید، حج بروید؛ در زیارت هم به همین معناست که

من شهادت می‌دهم: تو نمازخوان بودی اما نمازخوان واقعی بودی، نمازخوان واقعی بودن به این سادگی نیست و هر کسی نمی‌تواند این چنین نماز بخواند. آن نمازی، نماز واقعی است که معراج مؤمن است و حرکت به سوی خداست. ما در حال نماز به فکر دنیا می‌افتیم و به خانه و فرش و شغل و کارهایی که می‌خواهیم انجام بدهیم فکر می‌کنیم! ما کی با نماز خود به معراج می‌رویم؟! آن کسی با نمازش به معراج می‌رود که وقتی سر به سجده می‌گذارد، بانگ (سبحان ربی الاعلی)؛ غلغله در افلاک و ملائک می‌افکند و عرش خدا را می‌لرزاند. در آن حال تیر از پایش می‌کشند، احساس نمی‌کند؛ چون سرگرم مناجات با خدا می‌باشد.

حضرت امام سیدالسااجدین علیه السلام بیچه‌اش در چاه می‌افتد و اهل خانه سر و صدا می‌کنند و همسایه‌ها می‌آیند و بیچه را از چاه بیرون می‌آورند. امام در حال نماز آگاه نمی‌شود. بعد از نماز متوجه می‌شود که دست بیچه را بسته‌اند، از علت جویا می‌شود. ماجرا را که بازگو می‌کنند، می‌فرماید: احساس نکردم.

پس اگر می‌گوییم:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ)؛

من شهادت می‌دهم ای ابا عبدالله! که تو نمازخوان بودی، این نماز را می‌گویم، نه آن نماز را که خودم می‌خوانم.

ویژگی‌های نماز واقعی

﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾؛<sup>۱</sup>

نماز واقعی آن است که اثر کند و از فحشا و منکر در زندگی جلوگیری کند. اگر دیدم

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.



نماز می خوانم و گناه هم مرتکب می شوم و می گویم نماز به جای خود، گناه و رباخواری هم به جای خود!! دعای کمیل شب های جمعه به جای خود، دروغ و غیبت و کلاه سر مردم نهادن نیز به جای خود(!) در این صورت باید بدانم نه آن نماز، نماز است و نه آن دعای کمیل، دعای کمیل، بلکه آن به بازی گرفتن دین خداست. بنابراین لازم نیست جمله‌ی (أَشْهَدُ أَنْكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ)؛ را توجیه کنیم که تو با شهادت خودت، نماز را سرپا نگه داشتی. البته این یک واقعیت است و در جای خود درست است که امام حسین علیه السلام با قیام و شهادت خود تمام ابعاد دین از نماز و روزه و حج و... را احیا کرد و سرپا نگه داشت. منظور این است که لازم نیست جمله‌ی (أَشْهَدُ أَنْكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ)؛ را این چنین توجیه کنیم بلکه هیچ اشکالی نیست که معنای اصلی آن را ثابت نگه داریم و بگوییم، تو نماز به معنای واقعی آن را خواندی؛ چون نماز به معنای واقعی آن خواندن، کار هر کسی نیست.

### دگرگونی حال رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نماز

آن رسول خداست که وقتی موقع اذان می رسید، به بلال مؤذن می فرمود:

(أَرِحْنَا يَا بِلَالُ)؛<sup>۱</sup>

ای بلال! صدای خود را به گفتن اذان بلند کن و با اعلان رسیدن وقت نماز، آسایش و راحتی به جانمان ببخش.

از همسرانش نقل شده که گاهی با ما مشغول صحبت بود و همین که صدای اذان را می شنید، دگرگونی عجیبی در حالش پیدا می شد. از جمع ما بر می خاست - آن چنان که گویی اصلاً ما را نمی شناسد - و آماده‌ی نماز می شد. آنگاه ما را بنگرید! مؤذن فریاد می زند (حَيَّ عَلَى

۱- بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۹۳.

الصَّلوة و حَيَّ عَلَيَّ الْفَلَاح) مردم بشتابید به سوی نماز، بشتابید به سوی رستگاری - و دنیا را رها کنید - اعتنایی به فریاد او نمی‌کنیم و همچنان سرگرم دنیای خود هستیم.

آری! ای اهل بیت رسول:

(ذِكْرُكُمْ فِي الدَّاكِرِينَ)؛

ذکر شما در میان ذاکران، ذکر ممتازی است. نماز شما در میان نمازخوانان، قرآن خواندن شما در میان قاریان قرآن، نماز و قرآن دیگری است!

میان ماه من تا ماه گردون      تفاوت از زمین تا آسمان است

حلاوت ذکر اسامی بزرگان دین

(وَ أَسْمَاءُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ)؛

ما همه اسم داریم، آنها هم اسم دارند. اسم من محمد است؛ اسم رسول خدا هم محمد است؛ اما اسم محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و... اسم‌هایی است که زمین و آسمان و کل عالم امکان، به حقیقت آن اسم‌ها روشنی یافته است.

(وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ)؛

اسم‌هایی که ارکان وجودی همه چیز را پر کرده و تدبیر امور عالم در پرتو نور آنها جاری گشته است.

(فَمَا أَخْلَى أَسْمَاءُكُمْ)؛

پس چه قدر شیرین است اسم‌های شما و به راستی اهل ایمان وقتی نام مقدس رسول الله را می‌شنوند، تار و پود دل‌هایشان می‌لرزد و احساس لذت می‌کنند. اسم پیامبر اکرم ﷺ ملاحظت خاصی دارد که هیچ کدام از اسماء، این ملاحظت را ندارند. نام‌های علی، حسن و

حسین در جای خود خوب و شیرین است، اما نام محمد، ملاحظت و شیرینی خاصی دارد. رسانه‌های ممالک اسلامی وقتی این جمله‌ی نورانی:

(أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)؛

را در سراسر دنیا پخش می‌کنند، چه حلاوت و شیرینی لذت بخشی در روح و روان پیروانش به وجود می‌آید. دنبال آن از رسانه‌های شیعیان، این جمله‌ی افتخارآمیز پخش می‌گردد که:

(أَشْهَدُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ)؛

و با صدای بلند به دنیا اعلام می‌کنند که صاحب این اسم شریف، حاکم بر زندگی ماست و این بزرگ‌ترین افتخار ماست و چه محروم از سعادتند آنان که از این اسم‌های زینت بخش اعراض می‌کنند و نام کفار را بر روی فرزندان‌شان می‌گذارند: داریوش، کورش، کیخسرو و... ما دوستان اهل بیت از این که ما را به نام محمد، علی، حسن، حسین، فاطمه، زهرا، بتول و عذرا می‌خوانند احساس لذت می‌کنیم و به خود می‌بالیم که همنام با اولیای خدا و مقربان درگاه خدا می‌باشیم. در روایت آمده است:

(إِذَا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوهُ وَ سَعَوْا لَهُ فِي الْمَجَالِسِ وَ لَا تُقْبِحُوا لَهُ وَجْهًا)؛<sup>۱</sup>

«وقتی نام فرزندان‌تان را محمد گذاشتید، او را گرامی بدارید، در مجالس احترامش کنید و

چهره‌ی خود را نسبت به او عبوس نکنید».

از اینجا بفهمیم وقتی همنامی با آن بزرگواران این چنین ارزش دارد، پس همخوبی با آن

پاگان چقدر نزد خدا ارزشمند خواهد بود و ما چقدر وظیفه داریم که بکوشیم و خود را در حد خود، با آنها هم‌مخو سازیم تا نزد خدا مورد لطف و عنایت قرار گیریم.

### امتیاز خاص اسم علی در بین اسامی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام

در بین اسامی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام یک اسم است که امتیاز خاصی دارد و آن اسم "علی" است که برگرفته از اسم خداوند علی عظیم است و از امام ابوالحسن الرضا علیه‌السلام نقل شده است:

(أَوَّلُ مَا أَحْتَارَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ)؛<sup>۱</sup>

«نخستین نامی که خدا برای خویش انتخاب کرده است، علی عظیم است».

و لذا چهار امام از امامان ما علیهم‌السلام با خدا هم‌نامند: علی امیرالمؤمنین، علی سیدالشاجدین،

علی ابوالحسن الرضا، علی ابوالحسن الهادی النقی.

(أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ... فَمَا

أَخْلَى أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكُمْ...)

### فاصله‌ی خود را با پیشوایان معصوم کم کنیم

بر حسب ظاهر، اسم‌های شما در میان اسم‌ها و ابدانتان در میان ابدان و ارواحتان در میان

ارواح و قبورتان در میان قبور است، اما بر حسب معنی و باطن، فاصله میان شما و دیگران، بیش

از فاصله‌ی اعماق زمین تا عرش اعلای خداست و در عین حال از ما توقع دارند که در مکتب

تربیتی آن مرئیان الهی بکوشیم این فاصله را کم و کمتر سازیم تا به سعادت تقرب به آن مقربان

درگاه ربوبی نائل گردیم و بدانیم که درجات سعادت اخروی مادر گرو درجات تقرب ما به

۱- معانی الاخبار، صفحه‌ی ۲.

آن حیات بخشان عالم انسان است و لذا پیوسته دورماندگان از مکتب تربیتی خودشان را مورد ذمّ و نکوهش قرار می دادند، از جمله حضرت علی علیه السلام در نامه ای که به یکی از کارگزاران دستگاه حکومتی اش به نام "عثمان بن حنیف" مرقوم فرموده، تذکر داده است:

(يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِئْتِةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِحَانُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوفٌ وَ عَنِيَّهُمْ مَدْعُوٌّ)؛

«ای پسر حنیف! به من رسیده که یکی از ثروتمندان بصره تو را به طعام عروسی خوانده و توبه سوی آن طعام شتابان رفته ای و غذاها را رنگارنگ برایت آورده اند و ظرف های پر از غذا جلوی تو گذاشته اند و من گمان نمی بردم توبه مجلسی بروی و کنار سفره ای بنشینی که مستمندان از آن رانده شده باشند و توانگران، آنجا خوانده شده باشند».

(أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ)؛

«هین آگاه باش! هر پیروی کننده ای را پیشوایی است که از او پیروی کرده و به نور علم او روشنی می جوید. حال آگاه باش که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه ی کهنه [که یکی رامی پوشد و دیگری رامی شوید] و از خوراکش به دو قرص نان [برای افطار و سحر] اکتفا کرده است».

(وَ لَوْ شِئْتُ لِاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَى هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَكِنَّ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ)؛<sup>۱</sup>

«و اگر می خواستم می توانستم عسل مصفا و نان سفید گندم و جامه ی ابریشمی برای خود

فراهم سازم ولی هرگز ممکن نیست هوای نفس و خواهش دل بر من پیروز گردد و به برگزیدن طعام‌ها و ادارم سازد».

(أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُنُنِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَقَّةٍ وَ سَدَادٍ)؛<sup>۱</sup>  
 «حال این راهم بگویم که شما توانای بر چنین رفتاری نمی‌باشید که در این راه همدوش من گردید ولی این توقع را از شما دارم که مرا با پرهیزکاری و کوشش در عبادت خدا و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید».

دل پر خون امام امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم زمان خود

حال ما چقدر توانسته‌ایم از مولا و پیشوای خود تبعیت کنیم؟ او از مردم زمان خود دل پر خونی داشت. دست کمیل رامی گرفت و میان صحرا می‌برد و در دل شب، آه سرد از دل پر درد می‌کشید. در حالی که با دست، اشاره به سینه‌ی خود می‌کرد، می‌فرمود:

(هَا إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً)؛<sup>۲</sup>

«آه که اینجامنبع علوم فراوان است؛ ای کاش انسان‌های صالح لایقی می‌یافتیم و آن را با آنها در میان می‌گذاشتم».

در یکی از روزهای ماه رمضان آخر عمر شریفش که شاید یک هفته پیش از شهادتش بود، روی منبر مسجد کوفه به یاد یاران گذشته‌اش افتاد و اسامی چند نفر از آنها را برد و سخت گریست و گفت:

(أَيُّنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا إِلَى الْحَقِّ)؛

«کجا یند آن برادران من که سوار بر مرکب حق شدند و رفتند».

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۴۵.

۲- غرر الحکم، صفحه‌ی ۱۱۸.

(أَيْنَ عَمَّارٍ؟ أَيْنَ ابْنِ التَّيْهَانِ؟ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ)؛<sup>۱</sup>

«کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذو شهادتین؟»

گاهی می فرمود:

(أَلَا يَا أَيُّهَا الْمَوْتُ الَّذِي لَسْتَ تَارِكِي تَارِكِي أَرْخِنِي فَقَدْ أَفْنَيْتِ كُلَّ حَلِيلِي)؛<sup>۲</sup>

«ای مرگی که سرانجام مرا خواهی گرفت؛ بیاراحتم کن؛ تو که تمام دوستانم را بردی.»

عاقبت روی منبر، دست به محاسنش کشید و فرمود: کجاست آن شقی ترین مردم که

بیاید و این محاسنم را با خون سرم رنگین کند؟

و دل پردرد امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

این گفتار پدر بود روی منبر مسجد کوفه. آن هم گفتار پسر روز عاشورا که تمام یارانش

به شهادت رسیده بودند و تنها در میان میدان ایستاده بود. نگاهی به چپ و راست کرد، اجساد

آغشته به خون شهدای روی خاک افتاده را دید و ناله ای از دل کشید:

(يَا أَبْطَالَ الصَّفَا يَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ)؛

ای قهرمانان میدان جهاد، ای دلیر مردان میدان شهادت! چه شده که هر چه شما را صدا

می کنم، جوابم نمی دهید؟

(قَوْمُوا عَنْ نَوْمَتِكُمْ أَيُّهَا الْكِرَامُ وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغَاةَ اللَّئِمَاتِ)؛

«برخیزید ای بزرگمردان از خوابگاهتان که حرم رسول خدا در شرف اسارتند.»

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

اللَّهُمَّ الْعِنِ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرِ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً

۱- نهج البلاغه فیض خطبه ی ۱۸۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ی ۳۲۸.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## كَلَامُكُمْ نُورٌ وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ

«گفتار شما نور است و فرمان شما راهگشا به سوی خیر و صلاح».

رمز تقدّم تعلیم بر آفرینش

قدرت بر سخن گفتن و بیان، یکی از مواهب بزرگ خداوند است. در سوره‌ی مبارکه‌ی

رحمن، اشاره به عظمت نعمت بیان شده است:

﴿الرَّحْمَنُ ۙ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۖ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۖ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛<sup>۱</sup>

در آیه، مقام رحمانیت و وهابیت خدا مورد توجه قرار گرفته و فرموده:

﴿اللَّهُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾؛

بلکه فرموده:

﴿الرَّحْمَنُ ۙ عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾؛

یعنی خدا به لحاظ مقام رحمانیت و بخشایندگی اش، تعلیم قرآن نموده و انسان را

آفریده و بیان، تعلیمش کرده است و جالب این که پس از تذکر مقام رحمانیت خدا، سخن از

۱- سوره‌ی رحمن، آیات ۱ تا ۴.

تعلیم و آموزش علم به میان آورده و سپس سخن از آفرینش انسان و تعلیم بیان گفته است. در صورتی که مسأله‌ی تعلیم، متأخر از خلقت است. یعنی انسان اول خلق می‌شود و بعد علم می‌آموزد ولی اینجا می‌بینیم مقام علم و تعلیم را جلوتر از مقام خلق ذکر کرده و این نشان می‌دهد که علم آن چنان شرافت و عظمت دارد که می‌توان گفت، تقدّم بر خلقت دارد و حال آن که تکویناً، علم متأخر از خلقت است ولی گاهی متکلم برای نشان دادن عظمت و اهمّیت مطلبی، آن را جلوتر ذکر می‌کند. یعنی مطلبی که تکویناً متأخر است، ذکرراً تقدّم پیدا می‌کند تا دلیل بر شرافت و رفعتش باشد؛ آن هم علم قرآن نه هر علمی. یعنی آن علمی که از جلالت و عظمت در حدّی است که شایسته‌ی تقدّم بر خلقت است، علم قرآن است که با تعلیمات آسمانی اش، عالم انسان را به حیات ابدی و سعادت سرمدی نائل می‌سازد.

### نعمت ممتاز بیان

﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۖ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۖ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛

بعد از ذکر نعمت خلقت، سخن از نعمت بیان به میان آمده است. بیان، یعنی تشریح و روشن کردن حقایقی که انسان در مغز و فکر خود دارد. خداوند این قدرت را به انسان داده که بتواند آنچه را که درک می‌کند به بیان آورده و به دیگران منتقل سازد و ابزار اظهار قدرت بیان نیز نعمت زبان است که خالق مَنّان در داخل دهان انسان قرار داده و در میان اعضا و جوارح انسان، امتیاز خاصّی دارد. جوارح انسان، هر یک در کار خود محدوده‌ای دارند و از حدّ خودشان نمی‌توانند تجاوز کنند. از چشم انسان جز دیدن اشیاء، کار دیگری بر نمی‌آید و از کار گوش، اطلاعی ندارد. گوش هم از کار چشم بی‌خبر است و هر دوی آنها از کار دست و پایی خبرند، ولی عجیب اینکه زبان با همه‌ی اعضا و جوارح در ارتباط است و از کارکرد همه

آگاهی می دهد. دیدنی ها و شنیدنی ها را بیان می کند، بوییدنی ها، چشیدنی ها و درک کردنی ها و فهمیدنی ها را بیان می کند. درباره ی خدا و پیامبران و فرشتگان و جنّ و انس و دنیا و آخرت حرف می زند. از عرش تافرش، همه در حیطه ی کار زبان قرار می گیرند. چون زبان، ترجمان عقل است و عقل، همه ی این حقایق را در حدّ ظرفیت امکانی اش درک می کند، زبان هم مدرکات عقل را بیان می کند.

### خدمت و خیانت زبان

از طرف دیگر گناه زبان نیز بزرگ است و همان طور که کار خوب از او بر می آید، کار بد نیز از او بر می آید، از این رو گفته اند:

(جِرْمُهُ صَغِيرٌ وَ جِرْمُهُ عَظِيمٌ)؛

«زبان جِرمًا کوچک ولی جِرمًا عظیم است».

قطعه ی گوشتی در داخل دهان قرار گرفته که از جهت جِرم خیلی کوچک ولی از جهت جِرم، فوق العاده عظیم است. چه بسیار خطراتی که از زبان نشأت می گیرد در حالی که هیچ کدام از اعضای بدن، آن خطرات را به بار نمی آورند. همان طور که زبان، کارهای خدمتی فراوان دارد، کارهای جنایتی فراوان نیز دارد و لذا زبان از جهتی بهترین عضو و از جهت دیگر بدترین اعضا در وجود انسان است. در یک روایت از حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که می فرماید:

(مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنَ الْكَلَامِ وَلَا أَقْبَحَ مِنْهُ)؛<sup>۱</sup>

«خداوند چیزی را بهتر از سخن و بدتر از سخن نیافریده است».

(بِالْكَلَامِ اَبْيَضَتِ الْوُجُوهُ وَ بِالْكَلَامِ اسْوَدَّتِ الْوُجُوهُ)؛<sup>۱</sup>

«به سبب گفتار است که روهای سپید می‌شود و به سبب گفتار است که روهای سیاه می‌گردد». امکان این هست که به وسیله‌ی زبان انسان‌هایی به راه خیر و سعادت هدایت شوند و دنیا و آخرت رو سپید گردند و همچنین ممکن است افرادی به وسیله‌ی زبان گمراه شوند و روسیاه در دنیا و آخرت گردند.

### زبان، سعادت‌ساز یا سعادت‌سوز؟

انبیاء علیهم‌السلام ابزار عمده‌ی کارشان زبان است و با زبان، پیام خدا را به بندگان خدا ابلاغ می‌کنند و آنها را به سعادت ابدی رهنمون می‌گردند. فرموده‌اند:

(الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَاِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ)؛

«تا حرف نزده‌ای، سخن در بند توست و همین که حرف زدی، تو در بند آن می‌افتی».

(فَاخْرُجْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْرُجُ ذَهَبَكَ وَ وَرِقَكَ)؛

«پس زبانت را [در خزینده‌ی دهان] آن چنان نگه دار که طلا و نقره‌ات را در خزینده، محفوظ

نگه می‌داری».

(قُرْبٌ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَ جَلَبَتْ نِقْمَةً)؛<sup>۲</sup>

«چه بسا یک کلمه، نعمتی را از دست انسان می‌گیرد و بلایی را پیش می‌آورد».

(اللِّسَانُ سَبْعٌ اِنْ حُلِيَ عَنْهُ عَقْرٌ)؛<sup>۳</sup>

«زبان [مانند حیوان] درنده‌ای است که اگر به خود واگذار شود [آدمی را] می‌گزد [تباهی

۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۵ و وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹۲.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳۸۱.

۳- همان، خطبه‌ی ۶۰.

برای گوینده و دیگران به بار می آورد]».

### زبان، تابع روح انسان

امام امیرالمؤمنین علیه السلام خواهری به نام "امّ هانی" و از او خواهرزاده‌ای به نام "جعده بن عبیره" داشتند. او به گفته‌ی ابن ابی الحدید، مردی عالم و شجاع و سخنور و از طرف امام، والی خراسان بوده است. گاهی امام علیه السلام به بعضی از اصحابشان دستور می دادند در حضور عامّه‌ی مردم صحبت کنند. صعصعه بن صوحان یکی از آنها بود که در حضور امام در مجلس عمومی صحبت می کرد. یکی هم جعده بود که روزی حضرت در حضور جمعی از مردم به او فرمودند، برخیز و صحبت کن! او طبق دستور امام برخاست و روی منبر نشست، اما همین که خواست حرف بزند، زبانش بند آمد و نتوانست صحبت کند. از منبر پایین آمد و خود امام برخاست و بالای منبر نشست و آغاز سخن نمود و خطبه‌ای طولانی انشاء فرمود که از جمله‌ی آن خطبه این کلمات است:

(إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ وَلَا يُمِهِّلُهُ التَّنَطُّقُ إِذَا اتَّسَعَ)؛<sup>۱</sup>

آگاه باشید! زبان پاره‌ای از وجود انسان است. از خود اختیاری ندارد؛ تابع روح انسان است. اگر روح در حال انقباض و ناتوان از سخن گفتن باشد، زبان نیز گویانمی گردد (آنگونه که شخص اگر ناتوان از راه رفتن باشد، پانیز راه نمی رود) و اگر روح در حال انبساط و نشاط باشد و قادر بر سخن گفتن، در این موقع است که سخن به زبان مهلت نمی دهد (شتابان و روان بر زبان جاری می گردد). آنگاه ادامه‌ی سخن داد و فرمود:

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۳.

(وَ إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ)؛<sup>۱</sup>

ما (خاندان رسالت) امیران و فرماندهان سخن هستیم، سخن تحت فرمان ماست. ما سخن را به یمین و یسار و پایین و بالا می کشیم و دستور حرکت و توقف می دهیم. ریشه‌های سخن در قلب ما فرو رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده است.

مراد از ریشه‌های سخن، همان حقایق و لطایف عالی‌ای است که درک می شود و آن حقایق پیش ماست و قلب ما منبع جوشان آنهاست و شاخه‌های سخن، عبارات گوناگون و تعابیر مختلفی است که در نهایت درجه‌ی فصاحت و بلاغت و جامعیت، بیان می شود. چون متکلم فصیح و بلیغ، می تواند مطلبی را در قالب چند عبارت با تعبیرات مختلف بیان کند.

زبان، معرف شخصیت انسان

(الَلِّسَانُ مِيزَانُ الْإِنْسَانِ)؛<sup>۲</sup>

«زبان ترازوی [سنجش] انسان است».

اگر بخواهی شخصیت کسی را از جهت معنویت بسنجی، به سخن و زبانش باید بنگری که از زبان او چه صادر می شود. زبان که به کار افتاد، نشان می دهد که گوینده‌اش در چه کفه‌ای قرار گرفته است؛ در کفه‌ی علم و حکمت یا در کفه‌ی جهالت و سفاهت.

(تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا)؛

«سخن بگو بید تا شناخته شوی».

(فَإِنَّ الْإِنْسَانَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ)؛<sup>۳</sup>

۱- همان.

۲- غررالحکم، صفحه‌ی ۲۰۹.

۳- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه‌ی ۲۹۱.

چون انسان در زیر زبانش پنهان است. زبان که به سخن در آمد، آدمی شخصیتش بارز می گردد.

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل

هر که دیدم میل دارد در سخن بیند مرا

نورانیت کلام ائمه علیهم السلام

ابن ابی الحدید درباره ی کلام مولا گفته است:

(دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَ فَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ)؛<sup>۱</sup>

«پایین تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است».

كَلَامٌ عَلَيَّ عَلَيَّ الْكَلَامِ      وَ مَا قَالَهُ الْمُرْتَضَى مُرْتَضَى

آری! (کلامکم نور) سخن شما خاندان رسول، نور است. چون شما بید که مظهر صفات

الله هستید. طبق این حدیث، انسان مؤمن در میان پنج نور در رفت و آمد است.

(الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ مَدْخُلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ

كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُورٌ)؛<sup>۲</sup>

«مؤمن در میان پنج نور می چرخد و می گردد. مدخلش نور و مخرجش نور است و علم و

کلامش نور و دیدگاهش در قیامت، نور است».

بنابراین، خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام که مظاهر حضرت الله نورالانوارند، دارای چه

نورانیتی خواهند بود و کلامشان در چه حد از نور خواهد بود؟ در خطبه های توحیدی امام

امیرالمؤمنین علیه السلام اندکی دقت، تحیر آور است که چه کسی می تواند این چنین بگوید:

(دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُأَزَجَةِ خَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُبَايَنَةِ)؛

۱- بحارالانوار، جلد ۴۱، صفحه ۱۴۵.

۲- همان، جلد ۶۴، صفحه ۲۳.

«داخل در اشیاء است نه به گونه‌ی اختلاط و امتزاج، خارج از اشیاء است نه به گونه‌ی اختلاف و افتراق».

به گفته‌ی اهل تحقیق و تتبع از عالمان، اگر همه‌ی حکما و عرفا، تمام گفته‌هایشان را در زمینه‌ی توحید گرد آورند، از این جمله‌ی پر نور و پر محتوای مولا جامع تر و در عین کوتاهی، رساتر پیدا نخواهند کرد. نور کلامشان وقتی بر افکار بتابد، عقاید را از ظلمت کفر و شرک تطهیر می‌کند. بر قلب‌ها بتابد، از رذائل اخلاق، آنها را پاک می‌سازد و به فضایل می‌آراید. بر صفحه‌ی اعمال آدمیان نورافکن شود، تمام زشتی‌ها را زایل کرده و صحنه‌ی زندگی را غرق در نور عدل و قسط می‌نماید.

موعظه‌ی نورانی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

تنها شما به این جمله از مواعظ نورانی امام علیه السلام توجه فرمایید که چگونه تکان در دل‌ها می‌افکند:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَ لَا تَهْتَكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ)؛<sup>۱</sup>

«ای مردم! این دنیا گذرگاه و آخرت قرارگاه است. حال از گذرگاهتان برای قرارگاهتان توشه بگیرید. پرده‌هایتان را در نزد کسی که آگاه از اسرارتان می‌باشد، مدیریت. پیش از این که بدنهایتان از دنیا بیرون برود، دل‌هایتان را از آن بیرون کنید».

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)؛

پیش از این که به مرگ اضطراری بمیرید، به مرگ اختیاری بمیرید. این مردن، کمال

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۳.



است که با اختیار خود، دل از شهوات تباهی آور برکنید.

(إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ)؛

«وقتی آدمی مُرد، مردم درباره‌ی ماترکش صحبت می‌کنند که از خود چه باقی گذاشته است ولی فرشتگان [که برای تحویل گرفتن روح آمده‌اند] می‌گویند [برای خود] چه پیش فرستاده است»؟

(لِلَّهِ آبَاؤُكُمْ فَقَدِّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ)؛<sup>۱</sup>

خدا پدرانتان را بیامرزد، مقداری از اموالتان را پیش از رفتنتان بفرستید تا آنجا موجب آسایشتان گردد. آنجا نیز احتیاج به خانه و فرش و چراغ و خوراک دارید. به‌راستی چرا ما برای این زندگی زودگذر دنیا که هفتاد-هشتاد سال بیش نیست، این قدر فکر و تلاش و دوندگی از خود نشان می‌دهیم اما یک صدم این فکر و تلاش را برای آن زندگی دائم و فنا ناپذیر پس از مرگ، از خود نشان نمی‌دهیم؟! آیا (العیاذ بالله) آن زندگی هنوز باورمان نشده است؟ چرا! به طور حتم (ان شاء الله) باورمان شده است. پس ای باورداران!

(قَدِّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ وَ لَا تَخَلَّفُوا كَلًّا فَيَكُونَ عَلَيْكُمْ)؛<sup>۲</sup>

مقداری از دارایی خود را برای زندگی پس از مرگتان بفرستید تا سودش را ببرید. تمام آن را برای دیگران نگذارید که به زیانتان تمام خواهد شد.

سخن ابن جوزی درباره‌ی صحیفه‌ی سجّادیه

این کلمات نورانی، نمونه‌ای از مصادیق (کَلَامُكُمْ نُور) است تا برسد به دعای کمیل و دعای صباح و دعای ابو حمزه در سحرگاه‌های ماه مبارک رمضان و صحیفه‌ی مبارکه‌ی

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۳.

۲- همان.

سجّادیه که بحر مواج و به راستی حیات بخش دل‌های آدمیان است.

”ابن جوزی“ دانشمند و عالم سنی درباره‌ی صحیفه‌ی سجّادیه سخنی دارد. او می‌گوید:  
 امام علی بن الحسین علیه السلام حقّ تعلیم بر امت اسلامی دارد. در راه و رسم دعا و سخن گفتن با خدا  
 و عرض حوائج به پیشگاه حضرتش، اگر او و تعلیماتش نبود، اصلاً ما نمی‌دانستیم با خدا  
 چگونه حرف بزنیم و چگونه اظهار حاجت کنیم. او به ما یاد داده که به هنگام استغفار و طلب  
 آمرزش از خدا، چه بگوییم، موقع استسقاء و طلب باران چه و هنگام ترس از دشمن چه.

(إِنَّهُ لَهُ حَقُّ التَّلْعِيمِ عَلَى الْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ)؛

«به یقین او حقّ استادی و حقّ تعلیم بر امت اسلامی دارد».

آری! آن مخاطبان حقّ (کَلَامُكُمْ نُور) با یک جمله‌ی کوتاه، آن چنان تکان در دل‌ها  
 می‌افکنند که انسان مرده‌ی افتاده‌ی در چاه ظلمانی یأس از رحمت‌را، از قعر چاه بدبختی  
 بیرون می‌کشند و به اوج آسمان معرفت و محبت می‌رسانند.

### امیدبخشی امام سجّاد علیه السلام به زُهری

داستان ”ابن شهاب زُهری“ معروف است. او از وابستگان به دستگاه بنی‌امیه بود. عالم و فقیه  
 آگاه از احکام دین نیز بود. از این جهت امام سجّاد علیه السلام نامه‌ی نصیحت‌آمیز مفصّلی برای او نوشته  
 است. در زندان او، شخص بی‌گناهی کشته شد. او از این جهت سخت پریشان حال شد؛ آن‌گونه  
 که از شدت ناراحتی روحی نتوانست به کار و زندگی خویش ادامه دهد. از مردم و خانواده نیز کناره  
 گرفت و میان بیابان می‌رفت و گوشه‌ای می‌نشست و با احدی حرف نمی‌زد.

موسم حجّ فرارسید؛ دوستان و خویشانش تصمیم گرفتند او را به مکه ببرند که شاید از  
 دیدن آن اجتماع عظیم تحوّل در روحش پدید آید ولی آنجا هم به همین حال بود. در  
 گوشه‌ای از مسجد الحرام می‌نشست و به نقطه‌ی نامعلومی نگاه می‌کرد. در همان موقع امام

سجاد علیه السلام در مکه تشریف داشتند. خدمت ایشان عرض شد، زهری به افسردگی مبتلا شده و حالت جنون مانندی در او به وجود آمده است و با کسی حرف نمی زند. چه شود که شما عنایتی بفرمایید و با لطف کلام حیات بخشان، آبی بر آتش آن ناراحتی روحی اش بپاشید. امام علیه السلام به نقطه ای از مسجد الحرام که او نشسته بود تشریف فرما شدند، در حالی که جمع زیادی اطراف زهری اجتماع کرده بودند. او احساس کرد که مردم کنار می روند و راه برای کسی باز می کنند. نگاهش را به آن سمت چرخانید. تا چشمش به امام افتاد، از جا برخاست و سلام کرد. کسی که مدّت ها بود با کسی حرف نمی زد، تا امام را دید سلام کرد. امام جواب سلام دادند و فرمودند: تو را چه شده است؟ می بینم منقبضی! چرا گرفته ای؟ او اندکی سکوت کرد و بعد زبانش باز شد و گفت: آقا! من از زندگی بیزارم. در زندان من، بی گناهی کشته شده و لذا من از عاقبت خود سخت ترسان و نگرانم. امام علیه السلام فرمودند:

(إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْ قُتُوبِكَ مَا لَا أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِكَ)؛<sup>۱</sup>

«من آن قدر که از این حال یأس و ناامیدی از رحمت حق بر تو می ترسم، از گناه قتل نفس

بی گناه بر تو نمی ترسم».

یعنی گناه یأس از رحمت حق برای تو زیان بارتر از گناه قتل نفس است. مرد گفت: مولای من! شما می فرمایید خدا گناه بزرگ مرا می بخشد؟ فرمود: آری! می بخشد. خون بهای آن مقتول را به اولیایش بپرداز، ذمه ات بری خواهد شد. او خیلی خوشحال شد و گفت: آقا! من دیه را داده ام و اولیای مقتول از من نگرفته اند. فرمود: این کار را بکن؛ موقع نماز که می شود دیه را که مبلغ معینی است در میان کیسه ای بگذار و ببر از دیوار خانه شان به درون خانه بینداز. بعد برگرد و استغفار کن و دنبال کار و زندگی عادی خود برو. او طبق دستور امام عمل

۱- بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۷.

کرد و بر سر زندگی عادی اش برگشت.

این هم مصداقی از مصداق (كَلَامُكُمْ نُورٌ) که ظلمت یأس از چهره‌ی جان آن مرد مأیوس برداشت و منور به نور امید به رحمت حق گردانید.

فرمان شما رشد آفرین است

در جمله‌ی بعدی زیارت می‌گوییم:

وَأْمُرُكُمْ رُشْدًا؛

کلمه‌ی امر در اینجا ممکن است به معنای فرمان و دستور باشد. در این صورت معنای جمله این می‌شود: به هر چه که شما امر کنید و فرمان بدهید، انجام آن سبب رشد و صلاح است و سعادت، و ممکن است به معنای کار و کردار و روش باشد. یعنی تمام آنچه که شما انجام می‌دهید و برنامه‌ی زندگی خود قرار داده‌اید، رشد است و راهنمای دیگران به سوی صلاح است و سعادت. اراده‌ی هر دو معنا نیز از این جمله صحیح است و مطابق با واقع است زیرا هم فرامین و دستوراتشان برای حرکت دادن انسان‌ها از فضای ظلمانی جهل و کفر و ضلال به سوی علم و ایمان و تقرّب به خداست و هم راه و رسم زندگی‌شان، آموزنده‌ی راه و رسم انسانیت به تمام معنای کلمه است.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَوَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى، وَ

«سفارش شما [اهل بیت نبوت] تقوا و عادت شما نیکی و سرشت شما بزرگواری است».

### مفهوم وصیت

وصیت در لغت به معنای مطلق سفارش است و در عرف مردم به سفارش‌های مربوط به پس از مرگ اطلاق می‌شود که مصداقی از مصادیق مطلق وصیت است. این کلمه در قرآن مجید نیز آمده است:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...﴾<sup>۱</sup>

«خداوند درباره‌ی فرزندانان به شما سفارش می‌کند که نصیب پسر از ماترکان مثل نصیب دو دختر باشد...».

وصیت شما اهل بیت علیهم‌السلام به مردم تقواست

(وَصِيَّتِكُمُ التَّقْوَى)؛

یعنی سفارشی که شما اهل بیت پیوسته به مردم دارید، تقواست. اساس دعوت تعلیم و

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۱.

تربیت شما، تقواست. شما می‌خواهید مردم را متقی سازید. قرآن نیز تقوا را اساس سعادت معرفی کرده و فرموده است:

﴿...وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾<sup>۱</sup>

«...عاقبت سعادت‌تمندانه از آن تقواست.»

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾<sup>۲</sup>

«به یقین رستگاری از آن صاحبان تقواست.»

﴿...تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى...﴾<sup>۳</sup>

«...بهترین توشه [در این سفر طولانی آخرت] که شما بدان نیاز دارید، تقواست...».

بنابراین ما که اهل قرآن و تابع اهل بیت رسالت علیهم‌السلام هستیم چاره‌ای جز این که ملکه‌ی تقوا را در خود ایجاد کنیم نداریم.

### تقوا چیست؟

تقوا، ملکه‌ی رادعه‌ی نفسانیه است که تدریجاً و با ممارست و مداومت در مراقبت، در انسان پیدامی‌شود و آدمی را در هنگام مقابله با صحنه‌ی گناه، از آن باز می‌دارد. تقوا تنها خودداری از گناه در هنگام عمل نیست زیرا ممکن است انسان گاهی در مقام عمل، گناه را ترک کند. تقوا آن است که از ملکه‌ی رادعه‌ی نفسانیه سرچشمه گرفته و از درون انسان بجوشد. مانند ترمزی که در ماشین هست. ماشین در حال حرکت وقتی به پرتگاهی می‌رسد ترمز می‌کند و می‌ایستد. بعضی ترمز بریده‌اند و بی‌پروازندگی می‌کنند. از هر مالی بهره

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۲.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۱.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

می برند، هر نگاهی می کنند، هر حرفی را می زنند، هر کسب و کاری انجام می دهند. این معنای بی تقوایی است و انسان اگر به این حال زندگی کند و به همین حال بمیرد، چه بدبختی ها در عالم پس از مرگ خواهد داشت. حضرت امام سید الشاجدین علیه السلام در دعای ابو حمزه می گوید:

(فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَيَّ مِثْلَ حَالِي إِلَى قَبْرِي)؛

«پس چه کسی بدبخت تر از من خواهد بود اگر به همین حال که اکنون هستم به خانه ی قبرم

منتقل شوم».

### تنها توشه ی ما قلب سلیم است

هدف قرآن، ساختن ما انسان هاست و ما هم برای همین به دنیا آمده ایم تا داروی دردهای خود را از قرآن بگیریم و بهبودی یابیم و بایماری از دنیا نرویم بلکه با قلب سلیم برویم.

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾)؛

هر چه از ثروت و قدرت دارید همه را خواهید گذاشت و می روید و تنها سرمایه در آنجا، قلب سلیم است که اگر کسی توانست آن را تحصیل کرده، همراه خود ببرد، او سرمایه ی حیات ابدی را برده است. ما می ترسیم این آیات و روایات در روز قیامت حجت علیه ما بشوند و به ما بگویند، شما که ما را می خواندید و می فهمیدید و برای مردم می گفتید، پس چرا رنگ ما را به خود نگرفتید؟ در نهج البلاغه ی شریف نیز، الی ما شاء الله مصداق "وَصَيِّتُكُمْ التَّقْوَى" را می بینیم. کمتر کلامی از حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده می شود که کلمه ی "تقوا" در آن نباشد. تالب به سخن باز می کرد، می فرمود:

(أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ)؛

«ای بندگان خدا! شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم».

در اوّل خطبه، وسط خطبه، آخر خطبه سخن از تقوا به میان می‌آورد. نامه‌هایی که به استانداران و فرماندهانش می‌نوشت، همه مملو از سفارش به تقوا بود.

### تقوا، جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت

یکی از بزرگان پس از بررسی آیات و روایات می‌فرماید:

﴿إِعْلَمَنَّ أَنَّ جَمِيعَ خَيْرَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ جُمِعَتْ فِي كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَ هِيَ التَّقْوَى﴾؛

«بدان که تمام خیرات دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده است و آن کلمه، تقواست».

﴿...وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛<sup>۱</sup>

«... شما اگر صابر و خویشتن‌دار باشید و تقوا پیشه کنید، مطمئن باشید این از پایدارترین

کارهاست».

پس کاری کنید که حالت خویشتن‌داری مثل ترمز ماشین در جان شما تحقق یابد.

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا...﴾؛<sup>۲</sup>

«به یقین خدا با تقواداران همراه است و آنها را رها نمی‌کند...».

صراط دین بر روی شهوات دنیا کشیده شده است

قرآن کریم ضمن آیات راجع به جهنّم می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ۖ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ

الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا﴾؛<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۶.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۸.

۳- سوره‌ی مریم، آیات ۷۱ و ۷۲.



«همه‌ی شما [بدون استثنا] وارد جهنم می‌شوید؛ این فرمانی است قطعی از جانب پروردگارتان. آنگاه آنها را که تقوا پیشه کردند از آن نجات می‌دهیم و ظالمان را در حالی که به زانو در آمده‌اند در آن باقی می‌گذاریم».

البته فرموده‌اند، مراد از "ورود" در این آیه، نزدیک شدن است نه داخل شدن چنان که در باره‌ی حضرت موسی علیه السلام فرموده است:

﴿...وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾<sup>۱</sup>

«...هنگامی که موسی کنار آب مدین رسید».

منظور اینکه در این آیه می‌بینیم که تنها گروه متقیان، اهل نجات از آتشند. صراط، پلی است که از روی جهنم کشیده شده است و همه باید از روی آن عبور کنند. تنها گروه متقیان، به سلامت عبور می‌کنند. شهوات دنیا همان جهنم است و صراط دین، روی این شهوات کشیده شده است. ما در حال حرکت در صراط دین هستیم و این صراط بسیار باریک است؛ چه کسی می‌تواند به سلامت عبور کند؟ انسان باید مراقب باشد حتی مردمک چشمش هم برخلاف رضای خدا حرکت نکند که او می‌داند:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾<sup>۲</sup>

انسان باید هنگام نگاه کردن متوجه باشد که دارد از صراط دین، از روی شهوات عبور می‌کند. اگر این چشم به نگاه بدی آلوده شد، آن روز آتش خواهد گرفت. وقتی سخن می‌گویند، دارد از صراط عبور می‌کند. اگر این زبان به دروغ و غیبت و... آلوده شد، در آن

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۹.

روز، هنگام عبور، آتش خواهد گرفت.

تقوا، راه عبور از پیچ و خم‌های زندگی

باز می‌فرماید:

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾<sup>۱</sup>

رزق حلال هم مال متقیان است. اگر به رزقی می‌خواهید برسید که خدا بپسندد و حلال باشد، تقوا پیشه کنید. از روایات استفاده می‌شود که لقمه اعم از حلال و حرام در جسم انسان، در روح انسان، در فکر و نسل و ذریه‌ی انسان اثر می‌گذارد. دنیا و آخرت انسان را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. آیا می‌خواهید در عین تمام گرفتاری‌هایی که دارید، در پیچ و خم زندگی راهی برای شما باز کنم تا به سلامت عبور کنید؟ پس متقی باشید تا راه خروج از حوادث پر پیچ و خم را برایتان باز کنم. متقی باشید، رزق شما را از راهی که هیچ گمان نمی‌کنید، می‌رسانم.

﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup>

اگر می‌خواهید اعمالتان مقبول گردد، باید متقی باشید، اگر متقی باشید، نمازتان مقبول، روزه‌تان مقبول و حج و عمره‌تان مقبول می‌شود اما اگر متقی نباشید، با این که اعمالتان را انجام می‌دهید و صحیح هم انجام می‌دهید و باطل نیست اما مقبول نمی‌شود یعنی شما را حرکت نمی‌دهد و بالا نمی‌برد. اگر بخواهیم ما را بالا ببرد و مقرب ما باشد، باید متقی باشیم.

(الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ)<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۳- کافی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۶۵.

«نماز، مقرب و بالا برنده و به خدا نزدیک کننده‌ی انسان پرهیزکار است».

### مراتب تقوا

البته تقوا مراتب دارد و مرتبه‌ی بسیار پایین آن وقتی است که آدمی خود را از کفر کنار کشیده و رو به ایمان آورده است و مرتبه‌ی متوسط آن، انجام واجبات و ترک محرمات است و این آیه‌ی شریفه، ناظر به همین مرتبه‌ی تقواست.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...﴾<sup>۱</sup>

«اگر مردم آبادی‌ها به راستی ایمان آورده و تقوا پیشه کنند، ما درهای برکات را از آسمان و زمین بر آنها می‌گشاییم...».

﴿...وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۲</sup>

ولی آنها آیات ما را تکذیب کردند و ما هم به گناهانشان گرفتیم و زندگی پرمحنت و معیشت ضنک، نصیبشان ساختیم و لذا با داشتن همه گونه ثروت و مکننت، زندگی خوش نمی‌بینند و از هر فقری هم بدبخت‌تر زندگی می‌کنند. این وعده‌ی قرآن است:

﴿وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾<sup>۳</sup>

کسی که از من اعراض کرده به فرامین من اعتنا نکند، مطمئن باشد زندگی پرمحنت و نکبت‌بار نصیبش می‌گردد. ظاهراً همه چیز دارد اما خوشی نمی‌بیند و آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود و این معیشت ضنک است.

مرتبه‌ی بالاتر تقوا:

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

۲- همان.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

﴿...اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ...﴾<sup>۱</sup>

«...تقوای خدا را آنگونه که شایسته‌ی اوست رعایت کنید...».

### نمونه‌ای متعالی از چهره‌های متقی

و این مرتبه‌ی والا مخصوص کسانی است که از ابتدا تربیت دینی خوبی داشته‌اند. گاهی حالاتی از بزرگان نقل می‌شود که چون از جهات روحی با ما فاصله‌ی زیادی داشته‌اند برای بعضی از ما غیر قابل باور به نظر می‌آید در حالی که آنها در عالم بالایی حرکت می‌کنند که دست ما و حتی بعضاً فکر ما بدان نمی‌رسد. مرحوم "محقق اردبیلی" از اعظام علمای مذهب است و گذشته از مقام تقوایش، مقام علمی او نیز زبانزد خواص علماست و در لسان آنها محقق اردبیلی تعبیر می‌شود ولی در میان مردم به خاطر مراتب بلند تقوا و ورعش، به "مقدس اردبیلی" شناخته شده است.

در حالات پدر او نقل می‌کنند که کنار رودی رفت تا وضویی بگیرد یا آبی بخورد. سببی را دید که روی آب افتاده و می‌رود. آن را برداشت و خورد اما بعد پشیمان شد و نزد خود گفت: این سبب حتماً مالکی داشته؛ من چه طور آن را خوردم؟!

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾<sup>۲</sup>

تصمیم گرفت مسیر آب را دنبال کرده و بالا بیاید. آمد و دید این نهر از باغی بیرون می‌آید که دارای درختان سیب است و معلوم است سیب از آنجا روی آب افتاده؛ رفت و صاحب باغ را دید و از او طلب رضایت کرد. او که دید این شیخ چنین آدم محتاطی است به او

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۲.

۲- سوره‌ی زلزله، آیه‌ی ۸.

گفت، راضی نمی شوم و پول هم نمی پذیرم. تنها یک شرط دارم، اگر آن را پذیرفتی، از تو راضی می شوم و آن این که من دختری دارم که کور و کر و لال و کچل و از دست و پا فلج است و خواستگاری هم ندارد، اگر با او ازدواج کنی، آن سیب را بر تو حلال می کنم. او کمی فکر کرد و دید مسأله‌ی حق الناس است و در قیامت باید پاسخگو باشد و تحمّل مصیبت‌ها و سختی‌های دنیا، آسان‌تر از تحمّل مصیبت آخرت است و لذا تحمّل چنین همسری در دنیا بهتر است و ناچار پذیرفت و او را همان جا عقد کردند. اما پس از عقد وقتی دختر را دید، غیر از آن چیزی بود که پدرش گفته بود. هم چشمی بینا داشت، هم زبانی گویا، هم گوش‌شنوا و هم دست و پایی سالم!! تصوّر کرد شاید اشتباه شده لذا به خاطر تقوایی که داشت از نزد دختر بیرون آمد و نزد پدر رفت و مطلب را گفت. پدر گفت: نه! اشتباه نشده، این همان دختر است و این که گفتم کور است یعنی تا به حال چشمش به نامحرم نیفتاده و اینکه گفتم کچل است یعنی موی سر او را تا به حال نامحرم ندیده؛ لال است یعنی تا به حال با نامحرمی سخن نگفته و فلج است یعنی جایی که مرضی خدا نباشد، نرفته است.

از چنین پدر و مادری، مقدّس اردبیلی متولّد می شود، مادرش گفته است، در تمام مدّت بارداری لقمه‌ای شبهه‌ناک نخوردم و هنگام شیر دادن با وضو و حال طهارت بودم. این نمونه‌ای است از:

﴿...اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ...﴾؛

مفهوم عادت و سجّیه

در جمله‌ی بعدی زیارت می گوئیم:

(وَ عَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَ سَجِيَّتُكُمْ الْكِرَامُ)؛

«احسان و دستگیری از افتادگان، عادت شما خاندان رسالت است و کرم، سنجیده‌ی شماست».

عادت کاری را گویند که چه بسا انجام دهنده‌ی آن طبعاً اهل آن کار نیست ولی بر اثر تکرار در انجام دادن آن، عادت می‌شود مانند کسی که برای اولین بار سیگار می‌کشد و آن را نمی‌پسندد. وقتی چندین بار تکرار کرد، عادت او می‌شود و ترک آن بر او دشوار می‌گردد. در مورد کارهای خوب هم عادت هست و عادت به کارهای خوب، گرچه خوب است ولی زیاد بارزش نیست.

اما سنجیده، آن سرشت و طبیعتی است که از درون آدم می‌جوشد. آدم کریم کسی است که از درونش کرم و بزرگواری می‌جوشد و لذا ممکن است کسی طبعاً کریم باشد ولی پولی ندارد تا بپردازد و یا نیازمندی نمی‌یابد. خاندان عصمت این گونه هستند، طبعاً کریم هستند، سرشتشان منبع و سرچشمه‌ی کرم و بزرگواری است.

مدح و ستایش خاندان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن

خداوند متان در سوره‌ی "هل اتی" که سوره‌ی انسان نیز نامیده می‌شود خاندان رسول را مورد مدح و ستایش خود قرار داده و می‌فرماید:

﴿مُتَّكِبِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شُمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ۖ وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ أَعْيُنُهَا تَدْلِيلًا﴾؛<sup>۱</sup>

«آنها در حالی که بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجا می‌بینند و نه سرما

را، سایه‌های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه‌هایش بسیار آسان است».

۱- سوره‌ی انسان، آیات ۱۳ و ۱۴.

حالا مانمی فهمیم آن باغ‌ها و آن تخت‌ها از چه سنخی است که مناسب شأن خاندان رسول اکرم ﷺ است. درختان الطاف الهی سایه بر سرشان افکنده و شاخه‌ی آنها با تذلل میوه در اختیارشان نهاده است؛ چرا؟ چون در دنیا آن بزرگواران علی‌الدوام در مقام احسان به خلق بودند. از افتادگان و واماندگان دستگیری می‌کردند. پدر یتیمان و شوهر بیوه‌زنان بودند، درخت مبارک و شجره‌ی طیبه‌ای بودند که همیشه سایه بر سر بندگان خدا می‌افکندند، میوه‌های درخت وجود خود را در اختیار مردم می‌گذاشتند. هیچ‌گاه این درخت‌های مبارک سر بالا نمی‌کشیدند و دامن خود را از سر مردم بر نمی‌چیدند؛ در راه روی مردم نمی‌بستند. چه در حال حیاتشان و چه پس از حیاتشان، تا زمانی که زنده بودند و مزاحمتی از طرف حکام جور نبود، در خانه‌شان به روی مردم باز بود و سفره‌ی احسانشان گسترده، هر جا وامانده‌ای بود دست توصل به دامان آنها می‌زد و هر بیچاره‌ای به سراغ آنها می‌رفت. اکنون هم که از دنیا رفته‌اند می‌بینیم که خاک قبرشان شفا بخش بیماران است و ذکر فضایل و مناقبشان راه‌گشای گم‌گشتگان. جمعیت‌های بشری است که شب و روز بر گرد قبورشان می‌چرخند و اشک عشق و محبت در کنار قبورشان می‌ریزند و می‌کوشند تا خود را به ضریح مقدّسشان برسانند و آن را ببوسند با گردن کج می‌ایستند و می‌گویند:

(بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مَوْلَايَ أَتَيْتُكَ زَائِرًا وَافِدًا عَائِدًا مِمَّا جَنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي وَ اخْتَطَبْتُ عَلَيَّ ظَهْرِي)؛<sup>۱</sup>

آری! اینان چون در دنیا چنین بودند، خدا هم در آخرت سایه بر سرشان می‌افکند و شاخه‌های پر میوه‌ی درختان بهشتی را در اختیارشان قرار می‌دهد.

سؤال معنادار حضرت زینب علیها السلام از پدر در خردسالی

شب پنجم جمادی الاولی بنا بر نقلی، شب ولادت حضرت زینب کبری علیها السلام است؛ مقتضی است که عرض ادب به آستان اقدسش بنماییم.

آن حضرت در سنّ کودکی - حدود ۴ سالگی - که کنار پدر نشسته بود از پدر پرسید:

(یا اَبْتَاهُ أَتُحِبُّنَا)؛

«ای پدر! آیا ما را دوست داری؟»

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

(نَعَمْ، أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا)؛

«بله! فرزندان ما پاره‌های جگر ما هستند.»

عرض کرد:

(یا اَبْتَاهُ حُبَّانٍ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ)؛

«ای پدر! دو محبت در یک دل نمی‌گنجد.»

(حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الْوَالِدِ وَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْهُ فَالشَّفَقَةُ لَنَا وَ الْحُبُّ لِلَّهِ خَالِصاً)؛

«حبّ خدا و حبّ اولاد در یک دل نمی‌گنجد و اگر چاره‌ای جز جمع بین دو محبت نیست،

پس مهربانی از آن‌ها باشد و محبت تنها از آن‌ها خدا باشد.»

(فَارْزَادَ عَلَيَّ حُبّاً)؛<sup>۱</sup>

«پدر به خاطر این ادب، محبتش نسبت به او افزون شد.»

این کودک ۴ ساله در واقع درس فرا گرفته‌ی از پدر را پیش پدر بازگو می‌کند و قلب او



را شادمان می سازد.

### وصایای دلسوزانه‌ی مادر به دختر دل‌بند خود

سال‌ها سپری شد و حوادث گوناگون پشت سر هم آمدند و گذشتند، تا زمانی رسید که این کودک خود را کنار بستر بیماری مادرش زهرا علیها السلام دید. روز و شب ناله‌های جانسوز مادر را می‌شنید و چشم‌های اشکبار مادر را می‌دید. گاهی مادر برای این که آماده‌اش کند با او صحبت می‌کرد و می‌فرمود: زینیم! بعد از من، تو جای من خواهی بود، اداره‌ی امور خانه به دوش تو خواهد افتاد، پدرت مظلوم است؛ از او پرستاری کن و برادرها را تنها نگذار...

ناگهان روزی از بیرون در صدا آمد که اراذل و اوباش هیزم آورده‌اند. شعله‌های آتش بالا رفت؛ دید ای عجب! در شکست و ریختند در میان خانه، مادر جلو رفت، پس از لحظاتی دید مادر روی زمین افتاد، دنده‌اش شکست، بازویش تازیانه خورد، ریختند و پدر را گرفتند، عمّامه از سرش برداشتند، عبا از دوشش کشیدند و ریسمان به گردنش انداختند و به سمت مسجد بردند...

الا لعنة الله على القوم الظالمين

اللّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً  
والسّلام عليكم ورحمة الله و بركاته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَقَوْلِكُمْ حُكْمٌ وَحَتْمٌ،

وَرَأْيِكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ،

«گفتار شما [اهل بیت نبوت] فرمان قاطع است و حتمی و تخلف ناپذیر و رأی و نظر شما علم است و توأم با هوشیاری و عاقبت نگری».

### تفاوت گفتار انبیاء و ائمه ی هدی علیهم السلام با گفتار بشر عادی

می توان گفت، کلمه ی (حتم) به منزله ی علّت برای (حکم) است یعنی چرا فرمان شما قاطع است؟ برای این که حتمی الوقوع است و چیزی که حتمی و مسلّم باشد، طبیعی است که آدمی آن را با قاطعیّت می گوید. انبیاء و ائمه ی هدی علیهم السلام گفتارشان با گفتار بشر عادی فرق دارد. بشر عادی ممکن است با خطا و اشتباه همراه باشد. چون انسان عادی با همین "حواس ظاهری" و "عقل و فکرش" با اشیاء در ارتباط است و این هر دو ممکن است در تشخیص خویش اشتباه کرده باشند؛ از این رو هیچ گاه دانشمندان بشری، نظرات علمی خود را با قاطعیّت بیان نمی کنند بلکه به صورت فرضیه و تئوری به عالم علم عرضه می دارند و می گویند، تا آنجا که ما توانسته ایم با تجربه و تفکر به دست آوریم، این چنین است. ممکن است آیندگان از ما کامل تر بیندیشند و آنچه را که ما فهمیده ایم، بی اساس تلقی نمایند. در طول تاریخ بشر دانشمندانی آمده اند و مطلبی را کشف کرده و گفته اند و بعد آیندگان آن را باطل اعلام نموده اند. مثل "هیأت بطلمیوسی" که ۲۰۰۰ سال، فکر بشر را به خود جلب کرده و افلاک پوست پیازی ستارگان درست کرده بود؛ در هر فلکی چند ستاره و آن هم به اشکال گوناگون. حالا هیأت جدید نظر داده که اصلاً افلاک به آن صورت که می گفته اند وجود نداشته است.

## انبیاء در گفته‌ی خود هیچ تردیدی ندارند

تمام دانشمندان اعم از مادی و الهی چنینند و نمی‌توانند آرای خود را با قاطعیّت اعلام کنند. مثلاً آقایان فقها که عالمان دینی هستند و احکام خدا را از کتاب و سنت استنباط می‌نمایند، وقتی می‌خواهند آرای فقهی خود را اظهار کنند، با عباراتی از قبیل اقوی، اظهر، اقرب و احوط توأم می‌سازند که حاکی از تردید و عدم قاطعیّت گوینده است و چاره‌ای هم جز این ندارند و این نقص نیست؛ بلکه در حدّ خود، کمال است. ولی انبیاء علیهم‌السلام چون ابزار کارشان در به دست آوردن حقایق آسمانی، اندیشه و تجربه نیست؛ بلکه وحی و نوعی ارتباط روحی با عالم ربوبی است که هیچ‌گونه شک و تردید در آن راه ندارد؛ در بیاناتشان کلماتی که نشان دهنده‌ی شک و تردید باشد به کار نمی‌برند. در همه جا "ان" که کلمه‌ی قطع و یقین است، استعمال می‌کنند و می‌گویند:

﴿...إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ...﴾<sup>۱</sup>

«...همانا معبود شما معبود یگانه است [و او الله است]...».

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾<sup>۲</sup>

«بگو: به طور مسلم، مطلب این است که قیامتی در کار هست و اولین و آخرین از آدمیان

همگی در موعد روز معینی جمع می‌شوند».

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَابًا﴾<sup>۳</sup>

«به یقین که جهنّم کمینگاهی بزرگ است و باز گشتگاهی برای طغیانگران است».

۱- سوره‌ی کف، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳- سوره‌ی نبأ، آیات ۲۱ و ۲۲.

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ۖ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ۖ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا﴾؛<sup>۱</sup>

«به یقین برای پرهیزکاران بهروزی بزرگی است از باغ‌هایی سرسبز و حورانی جوان و

هم‌سن و سال».

حاصل این که: انبیاء علیهم‌السلام ابزار کارشان، فکر و اندیشه و تجربه و استنباط نیست بلکه

کارشان مشاهده‌ی حقایق از دریچه‌ی وحی است با چشمی که دیگران ندارند.

﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى﴾؛<sup>۲</sup>

«چشم پیامبر هرگز منحرف نشد و طغیان نمود».

﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾؛<sup>۳</sup>

«قلب پیامبر در آنچه دید، صادق بود [و هرگز دروغ نگفت]».

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛<sup>۴</sup>

«او هیچ‌گاه از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه می‌گوید وحیی است که از سوی

خدا به او وحی شده است».

﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾؛<sup>۵</sup>

«آن کس که قدرتی عظیم دارد، او را تعلیم کرده است».

او هم معلّم دارد اما معلّم او الله ربّ العالمین است. او ارتباط با عالم ربوبی دارد. ابتدا حق

را می‌بیند و آنگاه آن را برای دیگران اظهار می‌کند.

۱- همان، آیات ۳۱ تا ۳۳.

۲- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۱۷.

۳- همان، آیه‌ی ۱۱.

۴- همان، آیات ۳ و ۴.

۵- سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۵.

امامان علیهم‌السلام نیز علومشان چنین است و از طریق ارتباط با مقام خاتمیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اکتساب از عالم ربوبی دارند. البته وحی تشریحی پس از رسول خاتم منقطع شده است ولی وحی تبیینی که از طریق نبوت ختمیه به امامان علیهم‌السلام می‌رسد و راه تبیین وحی تشریحی را به آنها تعلیم می‌کند، همچنان باقی است و تا آخرین روز عمر دنیا باقی خواهد بود که خطاب به حضور اقدسشان می‌گوییم:

(وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَتْمٌ)؛

«گفتار شما خاندان عصمت، فرمان قاطع است و تحقق آن حتمی است».

خطای بشر در دید و رأی

(وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ)؛

«رأی و دید باطنی شما سراسر علم و حقیقت‌یابی و واقع‌نگری است».

ما بشر عادی، دیدنی با چشم سر داریم که اسمش رؤیت است و دیدنی هم با چشم فکر داریم که نامش رأی است. ما اکثراً در هر دو دیدن به خطا می‌رویم و به خلاف واقع می‌افتیم. با همین چشم سر کوهی خورشید را که چندین هزار مرتبه از کوهی زمین بزرگ‌تر است، به صورت بشقابی در آسمان می‌بینیم، از راه دور سراب را، آب می‌بینیم. این خطای در دیدن چشم سر است. در دیدن چشم فکر نیز اشتباهات فراوان داریم. حتی اندیشمندان بشری که ابزار کارشان فکر و اندیشه است از قبیل بوعلی سیناها و صدرالمألهین‌ها، آنها هم در فرآورده‌های عقلی‌شان به اشتباه می‌افتند و پس از مدّت‌ها پی به اشتباهاتشان می‌برند.

نقل شده است: یکی از بزرگان فلسفه را دیدند گریه می‌کند؛ از علتش جو یا شدند. گفت: سی سال در یک مطلب علمی اعتقاد راسخ به صحت آن داشتم و حال پی بردم

که به خطا رفته بودم. اکنون می ترسم سی سال بعد آگاه شوم که این مطلب امروز نیز اشتباه بوده است. به خاطر این، می گریم.

از این رو هیچ گاه انسان نمی تواند در حقایق علمی به خصوص در مسائل اعتقادی، اعتماد به گفتار فیلسوفان و عارفان و... داشته باشد. دنیا دزدگاه است، دزد افکار و عقاید فراوانند. پیوسته این خطر هست که افرادی مجهول الحال جلساتی تشکیل داده، فرقه‌هایی به وجود آورند و بگویند، فلان عارف، فلان کشف و شهوددار چنین گفته و چنان دستورالعملی داده و آن نتیجه را گرفته است. آنگاه اگر در دین اشتباه شود، خدا از زندگی انسان گرفته می شود. در مسائل مربوط به دین نمی توان به کشف و شهود فلان مدعی عرفان اعتماد کرد.

تنها ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام رأیشان قابل اعتماد است

(وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ)؛

تنها کسانی که می توانیم به آنها اعتماد کنیم، ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام هستند. دیگران از هر گروهی که باشند، تحقیقات علمی آنها در جای خود درست و مورد تکریم است ولی از نظر ما ارزش اعتقادی نخواهد داشت و ما نمی توانیم آنها را مبنای عقیدتی خود قرار بدهیم که در این صورت گمراه خواهیم بود و روز قیامت در نزد خدا مسؤل.

(رَأْيُكُمْ عِلْمٌ)؛

باسواد در دنیا زیاد است ولی عالم به معنای واقعی کسی است که علمش، خوف و خشیت از خدا را سبب گردد.

﴿... إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...﴾؛<sup>۱</sup>

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

چشمان تیزبین و عاقبت‌نگر مولا علی علیه السلام

(حِلْمٌ وَ حَزْمٌ)؛

حلم به معنای صبر و بردباری است ولی به معنای عقل هم به کار رفته که در قرآن آمده است:

﴿أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا...﴾<sup>۱</sup>؛که در اینجا «احلامهم» ظاهراً به معنای عقل‌ها تفسیر شده است. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در

مذمت مردم کوفه فرموده‌اند:

يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ؛<sup>۲</sup>

«ای نامردهایی که آثار مردانگی در شما نیست و ای کسانی که عقل شما مانند عقل

بیچه‌هاست».

در این زیارت هم که کلمه‌ی (حلم) به کار رفته، احتمالاً منظور، عقل و مرتبه‌ی عالی از درک باشد. (حزم) هم به معنای عاقبت و پایان هر کار را مشاهده نمودن، دنیا را دیدن و برزخ و محشر را هم به دنبال آن مورد توجه قرار دادن است و این کار از عهده‌ی همه کس بر نمی‌آید. چشم حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام است که وقتی نگاهش به ابن ملجم مرادی افتاد، فرمود: تو قاتل من خواهی بود! او گفت: آقا! من غلط می‌کنم. من کجا و این جسارت کجا؟! چون او اول از ارادتمندان مولا بود ولی خودش را نمی‌شناخت اما امام با نگاه به چهره‌ی او از شرایط انعقاد نطفه‌اش آگاه می‌شد و از عاقبت امرش خبر می‌داد. مانند آن دانشمند زمین‌شناس که نقطه‌ای از زمین را می‌بیند و با ابزاری که در دست دارد می‌فهمد در عمق این

۱- سوره‌ی طور، آیه‌ی ۳۲.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۷.



زمین نفت یا آب یا چیز دیگری هست، حضرت علی علیه السلام هم انسان شناس است، نطفه‌های انسان‌ها را می‌بیند و از عاقبت کارشان آگاه می‌گردد. این معنای حزم است. یعنی پایان کار را دیدن و دستور العمل جامع دادن.

### عاقبت‌اندیشی مرد خردمند

داستانی نقل شده از مردی که از یک مغازه‌داری برای وزن کردن نرمه‌ی طلا ترازو می‌خواست در حالی که دستانش می‌لرزید. مغازه‌دار گفت: ببخشید! من جارو و غربال ندارم. آن مرد با تعجب گفت: من از شما ترازو خواستم نه جارو و غربال. مغازه‌دار گفت: فهمیدم مقصود تو را ولی تو دستت می‌لرزد و در حین وزن کردن، نرمه‌های طلا به زمین ریخته می‌شود، پس از من می‌خواهی که جارو بدهم آنها را جمع کنی و چون با خاک مخلوط شده بار دیگر از من غربال می‌خواهی که آن را غربال کنی و از این جهت من از اول گفتم که جارو و غربال ندارم.

حالا مردم عادی نیز از فهم سخنان امامان علیهم السلام محرومیت‌ها دارند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(وَ نَاطِرٌ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ)؛<sup>۱</sup>

«چشم قلب خردمند، پایان کار خود [مرگ و روز حساب و جزا] را می‌بیند و فراز و نشیب [خیر و شر] خویش را می‌شناسد».

در بازار بصره وقتی دیدم مردم سرگرم سوداگری‌ها هستند، در گوشه‌ای ایستاد و سخت گریست و آنگاه فرمود:

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۴.

(يا عبيد الدنيا و عمال آهلها اذا كنتم بالنهار تخلفون و بالليل في فراشكم تنامون و في خلال ذلك عن الاخرة تغفلون فمتى تجهزون الزاد و تفكرون في المعاد)؛<sup>۱</sup>

«ای بندگان دنیا و کارگران اهل آن! وقتی بناشدر روزتان را با سوگند یاد کردن در معاملات به سر ببرید و شب هم در بسترهایتان بخوابید و در خلال کارهای خویش، از آخرت در حال غفلت باشید، پس چه وقت به فکر آخرتتان می افتید و توشه‌ی راه برمی دارید؟»

(دَاعٍ دَعَا وَ رَاعٍ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي)؛<sup>۲</sup>

«دعوت کننده‌ای به راه خدا دعوت کرد و نگهبانی آن را محافظت نمود [دعوت کننده پیامبر است و نگهبان دین او، امام]».

حال دعوت کننده را بپذیرید و از نگهبان پیروی نمایید (تا در هر دو سراسعادت مند گردید) و بدانید:

(قَدْ خَاضُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ وَ أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكَذَّبُونَ نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيَ سَارِقًا)؛<sup>۳</sup>

«مردم در دریا‌های فتنه‌ها فرو رفته‌اند و از سنت‌ها چشم پوشیده و بدعت‌ها را گرفته‌اند و مؤمنان [واقعی] کناره‌گیری کرده، خاموش نشسته‌اند و گمراهان دروغگو، سخنگو شده‌اند! ما اهل بیت رسول همچون پیراهن تن او هستیم و یاران ملازم او و خزانه‌داران او می‌باشیم و به هر خانه‌ای باید از در آن داخل شد؛ هر کس از غیر در داخل خانه‌ای شود، دزد نامیده می‌شود».

۱- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۲۴.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۳.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۳.

## صبر بی مانند مولای متقیان علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

(أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا)؛<sup>۱</sup>

«من شهر علمم و علی در آن شهر است».

پس آنها که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن در راه روی امت اسلامی بستند و خودشان از دیواری که "سقیفه‌ی بنی ساعده" ساخته بود، بالا رفته، وارد شهر شده، خود را خلیفه و جانشین پیامبر معرفی کردند، طبق بیان امام امیرالمؤمنین علیه السلام دزد نامیده می‌شوند. در خطبه‌ی شفشقیه هم با قلبی دردمند از نقشه‌های خائنه‌ی آن دزدان فرموده است:

(أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى)؛

«آگاه باشید که سوگند به خدا، [ابوبکر] خلافت را مانند پیراهنی به تن کرد و حال آن که

می‌دانست موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب وسط سنگ آسیاب است برای آسیاب».

(فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْبَبِي فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ سَجًّا أَرَى

تُرَائِي نَهْبًا)؛<sup>۲</sup>

«من در شرایطی قرار گرفتم که دیدم صبر کردن در آن شرایط، عاقلانه تر است؛ پس صبر

کردم؛ در حالی که چشمانم را خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود [و] می‌دیدم میراثم را به

تاراج می‌برند».

کدام مرد می‌تواند با داشتن تمام قدرت، همسر عزیزش را زیر تازیانه‌ی مشت‌ی ارادل و

۱- بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۹.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۷.

اوباش بیند و دم نزنند...!!؟

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَانَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصَّادِقَةُ الشَّهِيدَةُ  
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره واجعل خاتمة امرنا خيراً  
وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللهِ وَبَرَكَاتِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي

وَنَفْسِي، كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ

ثَنَائِكُمْ وَأُحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ،

وَبِكُمْ أَخْرَجَنَا اللهُ مِنَ الدُّلِّ،

وَفَرَّجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُرُوبِ، وَ

أَجْتَنَبَ لَنَا

«پدر و مادرم و خودم فدای شما. چگونه ثنای نیکوی شما را وصف کنم و نعمت‌های زیبای شما را شماره‌نمایم و حال آن که خداوند ما را به وسیله‌ی شما از ذلت و خواری نجات داد و دشواری‌ها را از ما برطرف ساخت و ما را از لب پرتگاههای هلاکت‌بار و آتش‌رهای بخشید.»

این جمله‌ی «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي» در این زیارت، پنج بار آمده و قبلاً توضیحاتی ذیل آن عرض شده است و احتیاج به تکرار آن نیست. اینجا کلمه‌ی «و نفسی» هم اضافه شده؛ یعنی پدرم و مادرم و خودم فدای شما باشد.

(كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ)؛

چگونه می‌توانم ستایش و ثنای شما را آن‌چنان که هست به خوبی بیان کنم. این جمله را دوگونه می‌شود معنا کرد:

- ۱- نمی‌توانم ستایش و ثنایی را که شما نسبت به خدا دارید بیان کنم.
- ۲- نمی‌توانم ستایش و ثنایی را که خدا نسبت به شما دارد بیان کنم.

مراد از بلا

(وَأُخْصِي جَمِيلَ بِلَائِكُمْ)؛

«چه طور می توانم زیبایی های بلا را احصا کنم».

در این جمله مراد از "بلا" چیست و "احصا" کدام است؟ کلمه‌ی بلا شاید به سه معنا به کار رفته باشد: اول به معنای رنج و محنت، دوم به معنای ناز و نعمت و سوم به معنای آزمایش و اختبار. اما معنای رنج و محنت چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(الْدُّنْيَا دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ)؛

یعنی دنیا سرایی است که به بلا پیچیده شده است؛ در اینجا بلا همان رنج است و محنت. یعنی دنیا اصلاً ساختمانش این چنین است که پیچیده‌ی در میان بلاهاست.

چرا زندگی ما با بلا توأم است؟

اطراف زندگی انسان در دنیا سرشار از بلاست:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾<sup>۱</sup>؛

«ما انسان را در لابه‌لای رنج و تعب آفریده‌ایم».

با رنج و زحمت و دشواری باید این زندگانی دنیا طی شود و شاید هم یکی از فوایدش همین باشد که انسان دلبستگی به شئون دنیوی پیدا نکند چون هر جا که به انسان خوش بگذرد و از هر چه که لذت ببرد، دلبستگی به آن پیدا می‌کند و خود تعلق به دنیا سم مهلکی برای انسان است و موجب دوری وی از خدا می‌شود و لذا باید طوری زندگی کند که تعلق و وابستگی به چیزی نداشته باشد، تا هنگام رفتن از دنیا احساس هیچ‌گونه ناراحتی ننماید بلکه مسرور و شادمان نیز باشد، چرا که از زندان نجات می‌یابد که فرموده‌اند:

(الْدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ)؛<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی بلد، آیه‌ی ۴.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۲۵۰.

«دنیا زندان انسان با ایمان است».

و برای بیرون رفتن از آن، ساعت شماری می کند و مانند مولایش علی علیه السلام می گوید:

(فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ)؛<sup>۱</sup>

«به خدای کعبه قسم، رستگار شدم».

منتهی فعلاً مانمی فهمیم و پس از مرگ می فهمیم که این تعلق ها و دلبستگی ها چه بلایی بر سر ما آورده و چه محرومیت ها در پی داشته است و لذا خداوند آدمی را طوری آفریده است که تمام شؤون زندگی اش در دنیا با دشواری همراه است. از همان اول که پا به دنیا می گذارد با صدای ناله و افغان و گریه کنان از مادر متولد می شود. برای اولین بار که هوای دنیا به بدنش می خورد داد می کشد. در رحم مادر بدنش هوا نخورده و لطیف است، همین که تماس با هوا پیدا می کند، انگار که تازیانه بر بدنش می زنند، داد می زند؛ بعد به دامن دشواری ها می افتد، گاهی مادرش شیر ندارد، گاه دلش درد می کند، دندان درمی آورد، زمین می خورد، تا می رسد به مدرسه و جور معلم و استاد و احیاناً مردود و رفوزه شدن و تجدیدی آوردن تا هنگام زن گرفتن و بچه دار شدن و... مخصوصاً با شرایطی که در زندگی کنونی پیش آمده است و همه چیزش بلاست. بی زن بودن و بازن بودن، هر دو بلاست، اولاد داشتن و اولاد نداشتن، هر دو بلاست، پولدار شدن و نشدن هر دو بلاست. تا به مقامی نرسیده، فکر می کند اگر برسد تمام بلاها مبدل به خوشی می شود اما وقتی که رسید، می بیند خیر! بدتر شد و بلاها چندین برابر شد! آری! صَدَقَ مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام.

مفاهیم بلا

(الَّذِنْيَا دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ)؛

به هر طرف که رویاورد به بلا بر می خورد.

### الف: به معنای رنج و محنت

پس کلمه‌ی بلا در جمله‌ی "وَأُخْصِيَ جَمِيلَ بِلَائِكُمْ" ممکن است به معنای رنج و محنت باشد.

### ب: به معنای نعمت

گاهی هم بلا به معنای نعمت است. در دعای روز عید سعید قربان است:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا آتَانَا)؛

که در اینجا "آتانا" به معنای "انعمنا" است؛ یعنی خدا را شکر می کنیم که به ما نعمت داده است، نعمت هدایت، نعمت عید فطر و قربان و قربانی کردن که هر کدام نعمتی است از جانب خدا.

### ج: به معنای آزمایش و امتحان

گاهی هم بلا به معنای اختیار و آزمایش و امتحان است چنان که فرموده است:

﴿وَلِتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ...﴾<sup>۱</sup>؛

به طور مسلم ما شمارا با ترس و گرسنگی و... می آزمایشیم... و همچنین فرموده است:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ...﴾<sup>۲</sup>؛

که در اینجا «ابتلی» از ریشه‌ی بلا و به معنای آزمایش و امتحان آمده که خدای

ابراهیم، ابراهیم را مورد آزمایش قرار داد...

پس کلمه‌ی بلا هم به معنای درد و محنت، هم به معنای نعمت و هم معنای آزمایش و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۵.

۲- همان، آیه‌ی ۱۲۴.



امتحان آمده است. حالا در این جمله‌ی زیارت که می‌گوییم:

(وَأُحْصِيَ جَمِيلَ بِلَائِكُمْ)؛

ممکن است به این معنا باشد که من نعمت‌های زیبای شما را نمی‌توانم احصا

کنم. "بلائکم" باز دو معنا دارد:

۱- نعمت‌هایی که خدا به شما داده است، خارج از حدّ احصاست.

۲- نعمت‌هایی که شما (اهل بیت) به ما داده‌اید، از حدّ احصا بیرون است.

چون آن بزرگواران نیز به اذن خدا، ولی نعمت ما هستند و ما هر چه داریم از برکت وجود

آنها داریم.

تفاوت "عدّ" و "احصاء"

"احصا" با "عدّ" (شمارش) فرق دارد. نعمت‌های خدا عدّش ممکن است ولی احصاش

ممکن نیست. شمردن، کار آسانی است: ۱، ۲، ۳، ۴... می‌شماریم. خدا هم می‌فرماید:

﴿...وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...﴾<sup>۱</sup>

نعمت‌های خدا شمارشش ممکن است ولی احصاش ممکن نیست. احصا یعنی به پایان

رسانیدن و احاطه به تمام نعمت‌های خدا پیدا کردن که از احدی ممکن نیست. نعمت‌هایی که

از طرف خدا به اهل بیت رسول ﷺ عنایت شده است، احصاش ممکن نیست و همچنین

نعمت‌هایی که از طریق آن بزرگواران به ما عنایت شده است، احصاش ممکن نیست. الان

نعمت‌هایی که به برکت وجود ولیّ زمان - ارواحنا فداه - به ما می‌رسد، در ظاهر و باطن

زندگی، جسم ما، روح ما، دنیای ما، آخرت ما، همه از برکت وجود اقدس حضرت امام زمان

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۴.

عجل الله تعالی فرجه الشریف است و ما از احصای آن عاجزیم.

با این ناتوانی چگونه قادر به ثنای شما هستیم؟

ما فرضاً یک نعمت و یک صفت از صفات کمالی که خدا به اهل بیت رسول اعظم علیه السلام عنایت فرموده است در نظر بگیریم و درباره‌ی آن بیندیشیم، به عمق آن نعمت و آن صفت نمی‌توانیم برسیم. مثلاً صفت زهد امام امیرالمؤمنین علیه السلام را بخواهیم بفهمیم در چه حدی بوده و آن حضرت دنیا را با چه دیدی می‌دیده که می‌فرموده است:

(لَا لَفِيئَتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ)؛<sup>۱</sup>

«دنیای شما در نظر من از آب بینی بز نیز بی‌ارزش‌تر است».

البته گفتن این حرف بسیار آسان است ولی تحقق آن در روح آدمی که به راستی آن چنان باشد که برای هیچ شأنی از شئون دنیا ارزشی نشناسد و جداً لنگه کفش وصله دار خود را با ارزش‌تر از داشتن مقام حکومت بر یک کشور پهناور بداند و بگوید:

(وَ اللَّهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ)؛<sup>۲</sup>

«به خدا قسم این نزد من محبوب‌تر از سلطنت بر شماست».

تنها هدفم از به دست گرفتن زمام حکومت بر امت، اقامه‌ی حق است و امات‌هی باطل، برای هر کسی میسر نیست.

صفت دیگر از صفات کمالش، صفت عبادت و خضوع و خشوع او در حضور الله جلّ جلاله است که ما نمی‌توانیم بفهمیم او وقتی سر به سجده می‌گذاشت چه حالی داشت که در

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۶.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳۳.

آن حال تیر از پایش بیرون کشیدند و احساس درد نکرد و حال آن که در غیر حال نماز، تاب تحمل آن را نداشت.

افراد عادی از حال در وقت نمازش تعبیر به غش و بیهوشی می کردند و می گفتند، در موقع نماز غش می کند و بیهوش می شود در صورتی که آدم بیهوش اصلاً مشاعرش کار نمی کند اما امام علیه السلام نه غش کرده و نه بیهوش شده است بلکه بر اثر استغراق روح مقدّسش در عالم قرب و حضور، انقطاع از عالم جسم و جسمانیت پیدا کرده و جسم شریفش به دنبال روح مطهرش مجذوب عالم بالا گشته و از کار خودش که احساس درد و رنج است بازمانده و در عین حال احاطه به تمام عوالم امکان دارد.

آری! وظیفه‌ی مناسب به آن مقرّبان درگاه خدا همین است که بگوییم:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَلْيَسَ لَكُمْ كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ)؛

پدر و مادرم و جانم فدای شما، من چگونه می توانم آنگونه که مناسب شأن شماست، شما را بستایم و نعمت‌هایی را که خدا به شما عنایت کرده است توصیف نمایم و از زهد و عبادت و عدالت شما سخنی بگویم؟!؛

فرق بین ذُلّ و ذُلّ

(وَ بِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ مِنَ الذُّلِّ)؛

ای خاندان رسالت! خداوند به سبب شما و به برکت وجود شما، ما را از ذُلّت و خواری نجات داده است. کلمه‌ی "ذُلّ" با "ذُلّ" فرق دارد. ذُلّ به معنی خواری و پستی است و ذِلّ به معنی رام و مطیع و منقاد بودن است و لذا "ذلیل" که مشتق از ذُلّ است به معنای آدم پست و خواری و فرومایه است اما "ذلول" که مشتق از ذِلّ است به معنای رام و مطیع و منقاد است.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا...﴾<sup>۱</sup>

«خدا همان است که زمین را ذلول شما [یعنی رام زیر پای شما] قرار داده است...».

ما روی زمین کار می‌کنیم، بیل می‌زنیم، کشت می‌کنیم، چاه می‌زنیم، از هر جهت در مقابل ما رام است و پذیرای تصرفات ماست. البته گاهی هم برای این که ضعف و ناتوانی ما را به خودمان نشان بدهد از خود سرسختی نشان می‌دهد و با بیل و کلنگ ما کننده نمی‌شود و از چاه‌های عمیق ما آب بیرون نمی‌زند و می‌گوید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾<sup>۲</sup>

«بگو اگر آب شما در اعماق زمین فرو برود، آیا قدرتی هست که آب روان در اختیارتان

قرار دهد؟!»

آری! این مرکب رام گاهی چموشی می‌کند و اندکی شانه‌های خود را تکان می‌دهد و ساختمان‌ها را ویران می‌کند و آوارگی‌ها به وجود می‌آورد. پس زمین ذلیل ما نیست بلکه ذلول ماست.

اقسام عزت

در جمله‌ی زیارت می‌گوییم:

(وَبِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ)؛

به برکت شما خاندان رسول، خداوند متعال ما را از ذلت و خواری بیرون آورده و به عزت

رسانده است. عزت هم دو قسم است.

(عِزَّتْ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِزَّتْ عِنْدَ النَّاسِ)؛

۱- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۵.

۲- همان، آیه‌ی ۳۰.

گاهی آدمی پیش خدا عزیز و پیش مردم ذلیل است و گاهی به عکس پیش مردم و پیش خدا ذلیل است. قارون پیش مردم عزیز بود، چون ثروتمند بود، هر ثروتمندی پیش مردم دنیا عزیز است و برایش احترام قائلند و حسرت به حالش می‌برند چنان که خدا می‌فرماید:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ...﴾

«قارون با زینتش در میان مردمش آمد...».

﴿... قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ

عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

«... آنها که دنیا دوست بودند گفتند: ای کاش ما هم مانند قارون این همه زیور و زینت داشتیم. او به راستی که چه بهره‌ی وافری دارد.».

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيُؤْتُونَ ثَوَابَ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا...﴾<sup>۲</sup>

«و آنها که صاحبان علم بودند گفتند: وای بر شما! پاداش خدا بهتر است برای کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده است...».

قارون پیش مردم عزیز بود اما پیش خدا ذلیل بود که فرمود:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ...﴾<sup>۳</sup>

«او را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم...».

از آن طرف "اویس قرنی" که ثروت و قدرتی نداشت، در نظر مردم پست و بی‌ارزش بود

آن چنان که او را اصلاً قابل معاشرت نمی‌دانستند و در مجلس خود راهش نمی‌دادند اما پیش

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۸.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۹.

۳- همان، آیه‌ی ۸۰.

خدا چنان عزیز بود که رسول خدا ﷺ می فرمودند:

(وَا شَوْقَاهِ إِلَيْكَ يَا أُوَيْسَ الْقُرْنِ)؛

«آه که چقدر اشتیاق دیدارت را دارم ای اویس قرنی».

زمانی هم فرمودند:

(إِنِّي أَشَمُّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ)؛

«من از جانب یمن، بوی بهشت استشمام می کنم».

و همچنین فرمودند: در روز قیامت جمعیت‌ها به شفاعت اویس، بهشتی خواهند شد.

دوری از ذلت جهل و کفر به برکت اهل بیت علیهم‌السلام

پس ذلتی که ما به برکت اهل بیت رسالت علیهم‌السلام از آن نجات یافته‌ایم، ذلت جهل و کفر و

بی‌تقوایی است و نقطه‌ی مقابل آن، عزت ایمان و علم و تقواست که حضرت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند:

(إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا)؛<sup>۱</sup>

«خدای من! این عزت برای من بس که بنده‌ات باشم».

پس ذلیل واقعی همانانند که اسیر شهوات نفسند و در عین حال خود را آزاد می‌پندارند

در صورتی که آزاد به معنای واقعی، آنهایی هستند که عقل عزیز خود را از اسارت شهوت

حیوانی رهانیده و او را حاکم در کشور وجود خود قرار داده‌اند و شهوت را به استخدام عقل

در آورده و در فضای حکومت عقل آزاد، سر به آستان عبودیت نهاده و بنده‌ی خدا شده‌اند و

طبعاً سر ذلت در برابر احدی فرود نمی‌آورند.

۱- الامام علی بن ابیطالب، صفحه‌ی ۱۴۲.

## چگونگی ملاقات اسکندر با دیوژن زاهد و حکیم

قصه‌ی اسکندر یونانی با "دیوژن" معروف است. دیوژن - از حکمای قدیم یونان - به ساده‌زیستی افراطی مشهور است. زهد و بی‌رغبتی او نسبت به شؤون دنیوی چنان بود که تمام وسایل زندگی‌اش در میان یک کیسه و همیشه همراهش بوده است. داخل کیسه یک ظرف سفالین برای خوردن آب داشت، یک روز از کنار نه‌ری می‌گذشت، بچه‌ای را دید که با دستش آب می‌خورد. با خود گفت، تو خود را حکیم می‌دانی ولی تاکنون ندانسته‌ای که بدون ظرف هم می‌شود آب خورد. آن کاسه را هم بیرون انداخت!

اسکندر - سلطان معاصرش - شنیده بود که چنین مرد زاهدی هست و تعجب کرده بود. البته آدمی که هر چه از دنیا می‌خورد سیر نمی‌شود، وقتی بشنود آدمی هست که از همه چیز دنیا سیر است و حتی نیاز به یک ظرف آب‌خوری هم ندارد جا دارد که تعجب کند. دستور داد آن مرد زاهد را به حضورش بیاورند. او نیامد و پیغام داد آنچه باعث شده که تو پیش من نیایی، همان باعث شده که من پیش تو نیایم. آنچه که مانع آمدن تو پیش من است، بی‌نیازی است. چون تو به من نیازی نداری، پیش من نمی‌آیی من هم به تو نیازی ندارم و پیش تو نمی‌آیم. بی‌نیازی تو به خاطر سلطنت است و بی‌نیازی من هم به خاطر قناعت.

اسکندر از این جواب بسیار متعجب شد و چندی گذشت و روزی در گذرگاهی که با مرکب و اعوان و انصارش عبور می‌کرد بر حسب اتفاق به آن مرد زاهد برخورد که در هوای سرد زمستان کنار دیواری مقابل آفتاب نشسته که گرم شود. به اسکندر گفته شد، آن مرد زاهدی که طالب دیدارش بودی همین مرد است. اسکندر آمد مقابل او ایستاد و گفت: من رامی شناسی؟

گفت: بله می‌شناسمت. تو بنده‌ی بنده‌ی من هستی. گفت: چه طور؟ زاهد گفت: چون نفس من بنده و مطیع من است و تو بنده و مطیع نفس خود هستی. من امیر بر نفسم و تو اسیر نفسی، تو بنده‌ی نفسی و نفس، بنده‌ی من. پس تو بنده‌ی بنده‌ی من هستی!! این سخن برای اسکندر تکان دهنده بود و برایش تازگی داشت. اندکی فکر کرد و گفت: از من چیزی بخواه! زاهد گفت: از تو می‌خواهم از جلوی من کنار بروی تا از نور و حرارت آفتاب برخوردار شوم!! آری:

قدرت شاهان ز تسلیم گدایان بیش نیست

قصر شاهان امن تر از کلبه‌ی درویش نیست

آنان که از اسارت نفس حیوانی بیرون آمده و به عزت آزادی انسانی رسیده‌اند، در واقع

عزیز و مکرّمند.

عزت و ذلت واقعی چیست؟

(یا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ بِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ مِنَ الدُّلِّ)؛

خدا به وسیله‌ی شما، ما را از ذلت جهالت و کفر و نفاق و اتباع اهواء نفسانی نجات داد و

به عزت علم و ایمان و تقوا رسانید.

(وَ فَرَّجَ عَنَّا عَمْرَاتِ الْكُرُوبِ)؛

پرده‌های ضخیم اندوه و نگرانی نسبت به آینده را از مقابل چشم ما برداشت. درهای امید

به نجات در پناه شفاعت شما را به روی ما گشود.

(وَ أَنْقَدْنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ)؛

ما را از لبه‌ی پرتگاه هلاکت‌ها و محرومیت‌های ابدی به کنار کشید. اگر الطاف و



عنايات و دستگیری‌های شما در ابعاد گوناگون زندگی نبود، ما هم اکنون در گودال‌های کفر و ضلالت و حرمان از هدایت، دست و پا می‌زدیم و رو به آتش سوزان جهنم می‌رفتیم. ذلت واقعی همان محرومیت از لقای خدا و جهنمی شدن است که ما به برکت اهل بیت رسول ﷺ از آن نجات یافته‌ایم و گرنه محرومیت‌هایی از قبیل فقر و بیماری و ورشکستگی در معاملات و اشباه این امور زودگذر، از نظر اولیای خدا و پیروان آنها ذلت به حساب نمی‌آید. در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿...فَمَنْ زُجِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ...﴾<sup>۱</sup>

«...تنها رستگار آن کسی است که از آتش جهنم به دور نگه داشته شده و داخل بهشت شده است...».

این است آن کسی که از ذلت دور گشته و به عزت رسیده است و بحمدالله زمینه‌ی این عزت از طریق محبت به خاندان رسول ﷺ در زندگی ما به وجود آمده است و از خدا می‌خواهیم این سرمایه را در دنیا و برزخ و محشر از دست ما نگیرد؛ آمین یا رب العالمین!

### چگونگی رهایی مختار ثقفی از آتش جهنم

در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام راجع به "مختار بن ابی عبیده‌ی ثقفی" کشته‌ی قاتلان امام حسین علیه السلام نقل شده که روز قیامت پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام از کنار جهنم عبور می‌کنند؛ در آن حال از میان جهنم فریادی بلند می‌شود که سه بار می‌گوید: یا رسول الله! به فریادم برس. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعتنائی کند، دوباره سه بار فریاد می‌کشد: یا امیرالمؤمنین! به دادم برس! آن حضرت نیز اعتنائی کند. بار سوم سه بار فریاد

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۵.

می‌کشد: یا حسین، یا حسین، یا حسین! به دادم برس، من کشنده‌ی دشمنان و قاتلان تو هستم. این بار رسول خدا ﷺ به امام حسین علیه السلام می‌فرماید: حسین! او حجت را بر تو تمام کرد، اجابتش کن. امام حسین علیه السلام مانند باز شکاری که از آسمان فرود می‌آید و طعمه‌اش را می‌رباید، دست دراز می‌کند و او را از جهنم بیرون می‌کشد.

راوی می‌گوید، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: او کیست که از میان جهنم استغاثه می‌کند؟ امام فرمود: او مختار است. عرض نمودم: او چرا جهنمی شده با آن که او کار بزرگی کرده و قاتلان امام حسین علیه السلام را هلاک نموده است؟ امام فرمود: در قلبش، اندکی گرایش به آن دو نفر داشته است. آنگاه فرمود:

(وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَا فِي قَلْبَيْهِمَا شَيْءٌ لَا كَبَّهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَيَّ وَجُوهِمَا)؛<sup>۱</sup>

«قسم به خدایی که محمد را به حق برانگیخته است، اگر جبرئیل و میکائیل هم در قلبشان اندک گرایشی به آنها باشد، خدا آنها را به صورت، در میان آتش می‌افکند».

ولی امام حسین علیه السلام به داد مختار می‌رسد و او را از آتش نجات می‌دهد.

چشم امید همه‌ی ما به عنایت مولا یمان سید الشهداء علیه السلام

حالا ما هم عرض می‌کنیم: یا ابا عبد الله الحسین، ای مولا و ای آقای عزیز ما! اگر مختار بن ابی عبیده، فریاد یا حسین از میان جهنم کشید و نجاتش دادی، ما یک عمر است فریاد یا حسین می‌کشیم و دست استغاثه به دامن دراز می‌کنیم. البته ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که نوکر امام حسین علیه السلام هستیم. این ادعای بزرگی است و شرف‌اعلایی است که در دسترس

همه کس نمی باشد. این منصب ارفع از آن سلمان و ابوذر و مقداد است. از آنها که پایین تر آمدیم، از آن شیخ جعفر شوشتری و علامه‌ی امینی و حاج شیخ عباس قمی است. امثال این بنده‌ی ناچیز اگر اجازه بدهی ای مولای مهربان، باید بگوئیم، ما سر بر آستانت نهاده‌ایم به این امید که وقتی نوکرانت از این آستان عبور می کنند، از زیر کفش هایشان گرد و غباری برخاسته، اندکی از آن نصیب ما گردد.

فَإِنَّ النَّارَ لَيْسَ يَمُسُّ جِسْمًا      عَلَيْهِ غُبَارٌ زُورِ الْحُسَيْنِ

«آتش نمی رسد به آن بدنی که غباری از کفش پای زائران و نوکران حسین به آن رسیده باشد».

السَّلَامُ عَلِيكَ يَا مَوْلَانَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ

السَّلَامُ عَلِيكَ وَ عَلِي الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ

يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوزٌ فَوْزًا عَظِيمًا

شهادت غلام سیاه در رکاب سیدالشهداء عليه السلام

روز عاشورا غلام سیاه پوستی که خدمتگزار امام بود، دید اصحاب، یکی پس از دیگری می روند و به شرف شهادت می رسند. آمد مقابل امام ایستاد و اجازه‌ی رفتن به میدان خواست. امام فرمود: تو نسبت به ما خدمات فراوانی داشته‌ای، اینک آزادت کردم، برو و خود را از این تنگنا بیرون ببر. او از این گفتار امام، سخت پریشان حال شد و گفت: آقا! من در روزگار خوشی، کاسه لیس شما بوده‌ام، آیا رواست که در این زمان سختی از شما دست بردارم؟ آقا نکند دیدی رنگ من سیاه است و بوی من بد است و خون من کثیف، از این جهت اجازه نمی دهی که خون کثیف من با خون شما بیامیزد؟ به خدا قسم دست از شما بر نمی دارم تا این خون کثیفم با خون پاک شما بیامیزد.

امام حسین عليه السلام از این سخن متأثر شد و اجازه‌ی رفتن به میدان داد. آن سعادتمند رفت و پس

از جنگ نمایان و کشتن افرادی، روی زمین افتاد و پس از لحظاتی که در حال اغما بود چشمش را باز کرد و دید آقا کنارش نشسته و خون از صورتش پاک می‌کند و عجیب اینکه نوشته‌اند:

(وَضَعَ حَدَّهُ عَلَى حَدِّهِ)؛

امام خم شد و صورتش را روی صورت او گذاشت؛ یعنی همان کار که با فرزند جوان آغشته به خونش حضرت علی اکبر علیه السلام کرده است، درباره‌ی آن غلام سیاه پوستش نیز انجام داده است.

السَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَانصَارِهِ وَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهُورِهِ  
ه السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي،

بِيَوْمِ الْآتِيَةِ كُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ

دِينِنَا، وَأَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ

مِنْ دُنْيَانَا، وَبِيَوْمِ الْآتِيَةِ كُمْ تَمَّتِ

الْكَلِمَةُ، وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ،

وَأَتَتْ الْفُرْقَةُ، وَبِيَوْمِ الْآتِيَةِ كُمْ

مُرِيَّةٌ أَلْبَسْنَاكُمْ

« پدر و مادر و خودم فدای شما که در سایه‌ی موالات شما خدا معالِم دین ما را به ما آموخت و مفاسد دنیای ما را اصلاح کرد و به موالات شما کلمه تمام شد و به کمال رسید و نعمت بزرگ شد و به جدایی مبدل به الفت و همدلی گردید و به موالات شما طاعات واجب مورد قبول واقع شد.»

#### منتفی بودن توحید بدون ولایت

مراد از "کلمه" ممکن است کلمه‌ی توحید باشد؛ چنان که در حدیث مشهور از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام آمده که خدا فرموده است:

(كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي)؛

« کلمه‌ی لا اله الا الله قلعه‌ی محکم من است و هر که داخل قلعه‌ی محکم من شود، از عذاب

من در امان است.»

آنگاه امام رضا علیه السلام در ادامه‌ی آن فرمودند:

(بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا)؛<sup>۱</sup>

یعنی این کلمه، شرط‌هایی دارد و من (یعنی ولایت ما اهل بیت) از شرط‌های آن هستم. این هم یک قاعده‌ی عقلی است که با انتفاء شرط، مشروط هم منتفی می‌شود. پس اگر مسأله‌ی ولایت اهل بیت علیهم السلام نباشد، توحید هم نیست؛ اگر چه قلباً، لساناً و چه بسا عملاً اقرار به وحدانیت خدا داشته باشد اما همین که شرط آن یعنی ولایت اهل بیت علیهم السلام تحقق نداشت، در

۱- بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۲۳.

واقع آن اقرار به وحدانیت خدا، بی اثر خواهد بود. حدیث دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داریم که می فرمایند:

(إِنَّ لِلَّهِ إِلَهًا إِلَّا اللَّهُ شُرُوطًا وَإِنِّي وَ ذُرِّيَّتِي مِنْ شُرُوطِهَا)؛<sup>۱</sup>

«حقیقت این که لا اله الا الله شروطی دارد و من و ذریه ام از شروط آن می باشیم».

اگر در کنار اقرار به وحدانیت خدا، اقرار به ولایت ما نباشد، آن اقرار به وحدانیت خدا بی اثر خواهد بود.

### کمال توحید با مولات اهل بیت علیهم السلام

به مقتضای این قاعده و حکم عقلی که "اذا انتفى الشرط انتفى المشروط" در هر مسأله‌ای که شرط منتفی شد، مشروط نیز منتفی می گردد، در این جمله از زیارت هم احتمالاً همین معنا مراد است که:

(بِمُؤَالَيْتِكُمْ... تَمَّتِ الْكَلِمَةُ)؛

کلمه‌ی توحید به سبب مولات شما اهل بیت رسول علیهم السلام به تمام و کمال خود رسیده است و اثربخش در نجات انسان از عذاب خدا گردیده است.

(وَ عَظُمَتِ النُّعْمَةُ)؛

به سبب مولات شما، نعمت خدا بر ما بزرگ گردیده است. مقصود از این نعمت هم ممکن است دین باشد که بزرگ‌ترین نعمت سعادت آفرین برای بشر، نعمت دین است که خدا در قرآنش فرموده است:

(...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...)<sup>۱</sup>

۱- غررالحکم، حدیث ۱۱۵.

«... امر و ز [روز نصب امیر المؤمنین علی علیه السلام به ولایت] دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم...».

از دین چنان که می‌بینیم “تعبیر به نعمت شده است. تمام نعمت‌ها از ظاهر و باطن اگر در سایه‌ی دین قرار گرفت، نعمت است و گرنه، نعمت و بلاست. تمام ابعاد وجودی انسان وقتی نعمت است که طبق دستور دین حرکت کند و مردمک چشم در داخل چشم، طبق دستور خدا بچرخد. اگر به جایی که خدا راضی است نگاه کرد، این نگاه نعمت است چرا که برای انسان بهشت می‌سازد و اگر از مسیر دین منحرف شد و به جایی که نامرضی خداست نگاه کرد، نعمت است چرا که این نگاه جهنم‌آفرین است و هر چه که برای انسان جهنم بیافریند، بلا و نعمت است و ای کاش که نباشد.

زبانی که علی‌الدوام در دهان می‌چرخد و آتش می‌افروزد، دروغ می‌گوید، تهمت و نیش می‌زند، این زبان بلا و نعمت است. در روز قیامت سخنورانی که در دنیای بی‌پروای در سخن بوده‌اند آرزو می‌کنند ای کاش لال بودیم و قادر بر سخن گفتن نبودیم و به استخدام ظالمان در نمی‌آمدیم و اکنون جهنمی نمی‌شدیم.

### چیستی نعمت و نعمت

همچنین تمام اعضا و جوارح انسان، تا در مسیر دین و تحصیل رضای خدا حرکت می‌کنند، نعمتند اما همین که از مسیر دین منحرف شده و موجب خشم خدا گشتند، نعمت و بلا ی بزرگند. پس دین، نعمت بزرگ خدا بر آدمیان است که همه چیز را در سایه‌ی خود تبدیل به نعمت می‌کند و این نعمت دین هم وقتی می‌تواند در مسیر معین خود، ثابت و استوار بماند

که در سایه‌ی نعمت ولایت علی و آل علی علیهم‌السلام درآید و گرنه به دست معاویه‌ها و یزیدها می‌افتد و از مسیر الهی خود منحرف گشته، جهنم آفرین می‌شود که خدا فرموده است:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۱</sup>

«قرآن وقتی رحمت و شفابخش است که در دست مؤمنان قرار گیرد و در دست ظالمان،

سبب خسارت و تباهی می‌گردد».

### برکات کثیر موالات اهل بیت علیهم‌السلام

و لذا به اهل بیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض می‌کنیم:

﴿وَعَظَمَتِ النُّعْمَةُ﴾؛

به سبب موالات شما، نعمت خدا بر ما بزرگ و عظیم گشته است.

﴿وَ اتَّخَلَّفَتِ الْفُرْقَةُ﴾؛

«[به برکت و جود شما] پراکندگی، مبدل به یگانگی و ائتلاف شده است».

چرا که شما به معنای واقعی، حق هستید و اگر همه بر گرد حق بچرخند، تمام پراکندگی‌ها برطرف می‌شود. این همه اختلافات و تفرقه‌ها برای این است که حق را رها کرده‌اند و به راه‌های انحرافی باطل افتاده‌اند. در همین دنیای اسلام، امت اسلامی چه بدبختی‌ها را بر اثر اختلاف و افتراق در مذاهب به خود دیده است و هنوز هم می‌بیند. این همه بدبختی برای این بوده است که حضرت علی علیه‌السلام را از دست داده‌اند. او حق است:

﴿عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثَ مَا دَارَ﴾<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۲- مناقب، جلد ۳، صفحه‌ی ۶۲.



او را که از دست دادند، دیگر مرکز و محوری نخواهند داشت تا دور او بچرخند و اتحاد مقدّسی به وجود آورند و به قدرت و عزّت برسند. خدا فرموده است:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾<sup>۱</sup>

«همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و از هم پراکنده نشوید...».

رسول خدا ﷺ هم فرموده است: حبل الله و آن ریسمان خدا که از آسمان به زمین آمده است، علی علیه السلام است. دست به دامن او بزنید تا به معراجتان ببرد و به اوج آسمان قرب خدا برساند. قرآن هم وقتی حبل الله است که به دست علی بیفتد و بازبان علی علیه السلام تبیین و تشریح گردد.

### مفهوم مقام

(لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَالْمَقَامُ الْمَحْمُودُ)؛

در مورد مودّت قبلاً توضیحاتی داده شد که در قرآن کریم مودّت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله

اجر رسالت معزفی شده است:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾<sup>۲</sup>

«...بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی خواهم مگر مودّت و محبت اهل بیت...».

مقام در لغت به معنای جای ایستادن و در اصطلاح به معنای موقعیت و منزلت است یعنی

دارای منزلت و موقعیت بالایی از جهات اجتماعی است.

### حزن مکرر آل محمد صلی الله علیه و آله

امام سیدالساّجیدین علیه السلام در دعای ۴۸ صحیفه ی مبارکه ی سجّادیّه راجع به نماز عید و نماز

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰۳.

۲- سوره ی شوری، آیه ی ۲۳.

جمعه می‌فرمایند:

(اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيَانِكَ وَ مَوَاضِعِ أُمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزُّوْهَا...):

«بارها! این مقام و جایگاه بلند [اقامه‌ی نماز جمعه و عید یا مقام امامت و خلافت] از آن خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو [امامان معصوم علیهم‌السلام] است که تو این مقام را به آنها اختصاص داده‌ای ولی [دشمنان دین و حاکمان غاصب مانند بنی امیه و دیگران] به ظلم و ستم از آنها گرفتند...».

امام محمد باقر علیه‌السلام به یکی از اصحابشان به نام عبدالله بن دینار فرمودند: ای عبدالله! در هر عید اضحیٰ (قربان) و فطر که مخصوص مسلمانان است، حزن و اندوه آل محمد تازه می‌شود. راوی گفت، چرا چنین است ای مولای من؟ فرمود: برای این که می‌بینند حَقَّشان (امامت و خلافت) در دست دیگران است.

آری! شرایط طوری پیش آمد که امام معصوم باید برای حفظ مصالح اسلام و مسلمین ناچار در نماز جمعه و عید و دیگر جماعات، در ردیف سایر مردم حاضر شود و به آن امامان جائز، اقتدا نماید که در غیر این صورت، انواع و اقسام جنایات؛ آن هم در لفافه‌ی دین انجام می‌دادند. از باب مثال امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چند روزی برای تنظیم و جمع‌آوری آیات و سوره‌های قرآن در خانه نشستند و در جماعات حاضر نشدند. همین را شیطان صفتان، دستاویزی قرار داده حدیث منقول از رسول خدا را که هر کس سه روز از جماعت مسلمین تخلف کند و یا در نماز جمعه حاضر نشود خانه‌اش را آتش بزنید با کار امیرالمؤمنین علیه‌السلام تطبیق کرده و آتش به در خانه‌اش آوردند و آن جنایت شیطانی را در قیافه‌ی عبادت رحمانی ارائه نمودند و لذا ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام ناچار بودند از روی تقیه در

جماعت آنان شرکت کنند و در این صورت نیز توطئه‌ی دیگری می‌کردند.

### انصراف از اجرای تصمیم شیطانی

در جریان غصب فدک، امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر و عمر در حضور جمعی از مهاجرین و انصار محاجه‌ی مفصلی داشت. آن دو نفر وقتی نتوانستند در مقابل امیرالمؤمنین اقامه‌ی حجّتی کنند، پس از انقضای مجلس با هم خلوت کردند. ابوبکر به عمر گفت: دیدی امروز علی ما را در میان جمع مردم چگونه محکوم نشان داد؟ اگر این چنین مجلسی تکرار شود، ترس این دارم که مردم به او بگردند و کار ما مختل شود. در این باره باید چاره‌ای اندیشید. عمر گفت: تنها فرد مناسب برای این کار، خالد بن ولید است. او را احضار کردند و گفتند، تو را برای کار بزرگی در نظر گرفته‌ایم. او گفت، برای هر کاری آماده‌ام؛ اگر چه کشتن علی بن ابیطالب باشد. گفتند: ما تو را برای همین کار احضار کرده‌ایم. تصمیم گرفتند در صف جماعت وقتی علی آمد در صف اول نشست، خالد در کنار او بنشیند. ابوبکر گفت: من وقتی سلام نماز را دادم و گفتم، السلام علیکم، تو برخیز و او را بکش!

فردای آن روز خالد در حالی که شمشیر در زیر لباسش بسته بود به مسجد آمد و در صف اول کنار امیرالمؤمنین نشست و ابوبکر به نماز ایستاد تا به آخر تشهد رسید. در آن هنگام از تصمیم خود پشیمان شد که این یک کار خطرناکی است و ممکن است فتنه‌ای ایجاد شود و آنها نتوانند از کار خود نتیجه‌ای بگیرند. در حال تشهد توقف کرد و متحیر بود که چه کند، تا جایی که نمازگزاران تصور کردند ابوبکر در نماز به سهو و اشتباه افتاده است. عاقبت پس از لحظاتی تحیر و تردید گفت:

(یا خَالِدُ لَا تَفْعَلَنَّ مَا أَمَرْتُكَ بِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ)؛<sup>۱</sup>

«ای خالد! کاری را که گفته بودم نکن، السلام علیکم ورحمة الله.»

همه تعجب کردند که چه شد و این جمله چه معنایی داشت. در آن حال امیرالمؤمنین رو به خالد که در کنارش نشسته بود کرد و فرمود: ای خالد! تو را به چه کاری امر کرده بود؟ گفت: از من خواسته بود تو را بکشم. حضرت فرمود: آیا تو این کار را می کردی؟ گفت: بله، به خدا قسم اگر این جمله را نگفته بود، الان تو را کشته بودم. امیرالمؤمنین دست دور کردن او پیچید و او را به زمین انداخت. مردم از همه طرف جمع شدند و امیرالمؤمنین را قسم به حق رسول الله دادند تا رهایش کرد.

مقصود این که امامان علیهم السلام از روی تقیه ناچار بودند در جماعات آنها شرکت کنند اما آنها هیچ گاه دست از شیطنت خود بر نمی داشتند و لذا امام سید الساجدین علیه السلام با قلبی سوزان این جملات را در ارتباط با نماز عید و جمعه می فرمایند:

(اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ مَوَاضِعِ أُمَّتَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزَّوْهَا...)

بارالها! این مقام اختصاصی جانشینان تو بوده است که حاکمان غاصب و جائر، آن را به ظلم و ستم گرفته اند.

### چگونگی کسب مقام معنوی

اینجا خالی از تناسب به نظر نمی رسد که به یک نکته نیز اشاره ای بشود.

در اصطلاح اهل عرفان، مقام، به صفات فاضله ای گفته می شود که تدریجاً در روح

۱- تفسیر القمی، جلد ۲، صفحه ۱۵۸.

سالک به وجود می آید و ملکه‌ی راسخه‌ای می‌گردد؛ از قبیل مقام زهد، مقام صبر، مقام شکر و مقام رضا. این صفات تا به حد رسوخ نرسیده و ملکه‌ی راسخه در روح نشده است، از آن تعبیر به مقام نمی‌شود بلکه به آن "حال" می‌گویند. مرحله‌ی اول "تأثر" و مرحله‌ی دوم "حال" و مرحله‌ی سوم "مقام" است که در روح انسان، راسخ می‌شود و از او جدانمی‌گردد. در همه‌ی مسائل روحی جریان همین گونه است. مثلاً اگر کسی در مجلسی بنشیند و پند و اندرزی بشنود، در او حالت تأثر پیدا می‌شود و پیش خود فکر می‌کند که من آدم خوبی نبوده‌ام و گناه و اشتباه، زیاد داشته‌ام و احیاناً اشک هم می‌ریزد. این مرحله‌ی تأثر است و تا در این مجلس نشسته است، این حالت را دارد. وقتی از مجلس بیرون رفت، آن تأثر هم می‌رود. گاهی آن تأثر به درجه‌ی حال می‌رسد یعنی در روح می‌نشیند و تا مدتی هم می‌ماند و به زودی از بین نمی‌رود؛ حتی به خانه هم که می‌رود فکر می‌کند و حرف‌هایی را که شنیده است، در ذهن خویش مرور می‌دهد و افسرده می‌شود و گاهی به حال خود گریه می‌کند و ساعات آخر شب برمی‌خیزد و به مناجات با خدا می‌پردازد. فردا هم که سر کارش می‌رود، همین حال تنبّه را دارد و مراقب گفتار و رفتارش می‌باشد و ممکن است تا چند روز هم این حال تنبّه در او باقی بماند ولی باز تدریجاً بر اثر مجاورت اهواء نفسانی و معاشرت با افراد غافل، آن حال از بین می‌رود.

اما کسانی هم هستند که به حد مقام می‌رسند. یعنی آن حال تنبّه در روح آنها ملکه‌ی راسخه‌ای می‌گردد؛ آن گونه که تمام کارهایشان منبعث از آن ملکه‌ی راسخه در روحشان می‌باشد. این مرحله‌ی مقام است که زوال پذیر نمی‌باشد.

### سیر تحولات روحی در قالب یک مثال

طلارنگش زرد است، آدم یرقان گرفته هم زرد است و انسان ترسیده هم رنگش زرد

است! اما این سه نوع زرد رنگ با هم متفاوتند. کسی که در حال عبور از خیابان ناگهان از صدای بوق ماشین می‌ترسد و رنگش زرد می‌شود، این زردی زودگذر است و چند دقیقه‌ای بیشتر طول نمی‌کشد و زائل می‌شود. دیگری مبتلا به بیماری یرقان است و رنگش زرد است. این زردی ممکن است چند ماه در صورتش باقی باشد ولی بالاخره با معالجه زائل می‌شود. اما طلا هم زرد است ولی این زردی با جوهر ذات آن قرین است و هیچ‌گاه از او زائل نمی‌شود. تحولات روحی دینی نیز این چنین است. یکی در شب قدر و فضای تاریک در حالی که قرآن روی سر گرفته، اشک می‌ریزد. این تأثر، زودگذر است و یک ساعت بعد، آن چهره‌ی گریان، تبدیل به چهره‌ای خندان می‌شود و هیچ اثری از تأثر پیشین در او دیده نمی‌شود. دیگری شاید تا چند روز و بلکه تا چند ماه هم آثار پریشان‌حالی و اندوهناکی از او مشاهده گردد، اما سومی علی‌الدوام خود را در حضور خدا می‌بیند و هیچ‌گاه رفتار و کرداری که نامرضی خدا باشد، از وی صادر نمی‌گردد. این همان مقام محمود است؛ یعنی مورد پسند حضرت معبود محبوب است.

### مقام محمود برای اهل بیت علیهم‌السلام در تمام صفات کمالی

ما که خطاب به اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض می‌کنیم:

(وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ)؛

یعنی آن مرتبه از مراتب هستی که از جهت واجد بودن تمام صفات عالیه، مورد پسند خدا باشد، از آن شما خاندان رسالت است. ممکن است انسانی از لحاظ علم دارای مقام محمود باشد، دیگری از لحاظ زهد، سومی از لحاظ عدل و... اما کسی یا کسانی که از لحاظ تمام صفات کمال، دارای "مقام محمود" باشند و در تمام شؤون وجودی، مظهر تمام صفات

کمال حضرت ربّ العالمین، جز وجود اقدس رسول الله اعظم ﷺ و اهل بیت اطهارش علیهم السلام در عالم هستی وجود ندارد. آری:

(وَالْمَقَامُ الْمَحْمُودُ)؛

تنها شما خاندان رسالت و عصمت هستید که صاحب مقام محمود - به طور مطلق - می باشید، دیگران از پیروان شما و ریزه خواران نعمت ولایت شما هم در پرتو نور لطف و عنایت شما ممکن است به درجات نازله ای از آن مقام نائل شوند. حال از جمله عوامل نیل به آن مقام، مداومت در ادای نافله ی شب و نماز شب است که خداوند حکیم به رسول مکرّمش دستور داده است:

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾<sup>۱</sup>

«قسمتی از شب را بیدار باش و قرآن [و نماز] بخوان. این یک برنامه ی اضافه، علاوه بر نمازهای فریضه برای توست؛ باشد که خدا تو را بر اثر این عمل، به مقامی محمود برانگیزد». آن چنان نماز شب برای حرکت دادن انسان در مسیر قرب به خدا مؤثر است که علاوه بر سایر فرایض، بر رسول خدا واجب شده است.

### مقام شفاعت کبری

از جمله معانی ای که در روایات برای مقام محمود آمده است مقام "شفاعت کبری" است که همه ی اهل محشر حتی انبیا و اولیای خدا ﷺ در پرتو نور شفاعت حضرت خاتم النبیین (اقرب الخلق الی ربّ العالمین) قرار می گیرند و از اینجاست که معنای دیگر مقام محمود، آن مقامی است که ستایش عموم اهل محشر از اولین و آخرین را

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۷۹.

برمی‌انگیزد و چشم امید همگی را متوجه صاحب آن مقام می‌سازد.

### نقش والای نماز شب در رشد معرفتی انسان

از آیه‌ی شریفه می‌شود استفاده کرد: هر که بخواهد به درجه‌ی عالی تری از درک معارف برسد و خدا و پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام را بهتر بشناسد، از نماز شب کمک بگیرد که روح را تلطیف و تقویت می‌کند. آن عبادتی که روح رسول را چنان نیرو می‌دهد که به مقام محمود می‌رساند، طبیعی است که در مورد دیگران نیز چنین خواهد کرد. یعنی هر کسی در حدّ خودش بخواهد به درجه‌ی عالی تری از معارف برسد باید برای نماز شب برخیزد. اگر می‌خواهید تخلق به اخلاق فاضله پیدا کنید آن چنان که به سرحدّ تحقق عینی برسید و نه فقط تصوّرات و مفاهیمی از آنها در ذهن خویش انباشته کنید، از نماز شب کمک بگیرید. اگر می‌خواهید اشتیاق و رغبت به عبادت در شما پیدا شود و قرآن را با رغبت بخوانید و در مقام ارشاد و هدایت مردم موفق باشید، استمداد از نماز شب بنمایید.

یعنی نماز شب این آثار را دارد که انسان را در معارف دین روشن تر می‌کند، در تخلق به اخلاق فاضله راهگشا می‌شود و حالت اشتیاق و رغبت به عبادت در انسان به وجود می‌آورد و آدمی را در مسیر ارشاد و هدایت مردم به سوی خدای متعال، نیرومند می‌سازد.

از این روست که باز هم به رسول مکرّمش دستور شب‌خیزی داده، با یک لحن جدی

می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُرْتَلُّ ﴿۱﴾ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۲﴾ نَضَعُهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿۳﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ

رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿۴﴾؛<sup>۱</sup>

۱-سوره‌ی مزمل، آیات ۱ تا ۴.



«ای جامه‌ی خواب به خود پیچیده! شب برخیز و جزاندگی از شب را مخواب. نصفی از شب را بیدار باش یا ندگی از آن کم کن و یا چیزی بر آن بیفز و قرآن را با ترتیل و تدبیر قرائت کن».

خوشا به حال آن نیک‌بختانی که این سعادت نصیبشان گشته و پیوسته ساعاتی از آخر هر شب بیدارند و این ندای تهدیدآمیز قرآن در گوش جانیشان طنین انداز است که:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ...﴾<sup>۱</sup>

هشدارشان ده که روز حسرتی در پیش است؛ آن روز نگاهی به پشت سرشان می‌کنند و می‌بینند: ای عجب! عمر عزیز چه به غفلت سپری گشته و چه بهره‌های بزرگی از دست رفته است.

### ثواب بی‌شمار نماز شب

از امام صادق علیه السلام منقول است: در قرآن هر عمل خوبی، ثواب مخصوصش معین شده، غیر از نماز شب که چون نماز شب فضیلت بسیار بالایی داشته است، خداوند درجه‌ی ثواب آن را معین نکرده و همین قدر فرموده که:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ...﴾<sup>۲</sup>

کسی نمی‌داند چه موجبات چشم‌روشنی برای شب‌خیزان در پشت پرده‌نهادن است... که بالاتر از هرگونه بیان است.<sup>۳</sup>

### پر خوردن، یکی از موانع توفیق

در دین مقدّس دستوراتی راجع به کم خوردن داده‌اند تا به دنبال خود، کم خوابی را سبب گردد و قهراً توفیق بیداری ساعت آخر شب به دست آید. از جمله فرموده‌اند:

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۳۹.

۲- سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۱۷.

۳- بحار الانوار، جلد ۸۷، صفحه‌ی ۱۴۰.

لَيْسَ شَيْءٌ أَضَرَّ بِقَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَةِ الْإِكْلِ؛

«هیچ چیز برای قلب انسان مؤمن زیان‌بخش‌تر از زیاد خوردن نیست».

(يُورِثُ قَسْوَةَ الْقَلْبِ)؛

«برخوری قساوت قلب می‌آورد».

دل سنگین می‌شود و میل به عبادت در او پیدا نمی‌شود.

(الْجُوعُ إِدَامُ الْمُؤْمِنِ وَ طَعَامٌ لِلْقَلْبِ وَ صِحَّةٌ لِلْبَدَنِ)؛

«گرسنگی خورش مؤمن و خوراک قلب و موجب صحت بدن است».

انسان مؤمن، تا گرسنه نشود، غذا نمی‌خورد. وقتی هم گرسنه شد، دیگر نیازی به خورش پیدا نمی‌کند. ماها چون واقعاً گرسنه نیستیم، تا خورشی در سفره نباشد اشتها به غذا در خود نمی‌بینیم. آدم گرسنه، همان گرسنگی، خورش اوست. نان خالی را هم که بخورد، بالذت می‌خورد اما آدمی که گرسنه نیست، دنبال خورش می‌گردد تا اشتها به غذا پیدا کند و احیاناً با نوشیدن نوشابه‌های گازدار، اشتهای کاذب هم در خودش ایجاد می‌کند!

(وَ طَعَامٌ لِلْقَلْبِ)؛

«گرسنگی، طعام قلب است».

و قلب را فربه می‌سازد و با تشبیه به ملائکه، او را به خدا نزدیک می‌کند آنگونه که زیاد خوردن نیز بدن را چاق و فربه می‌کند و آن را طعمه‌ی لذت‌بخشی برای مار و مورهای خانه‌ی قبر می‌نماید.

(لَا تُمَيِّتُوا الْقُلُوبَ لِكثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَمَا تَمُوتُ الزَّرْعُ إِذَا

كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ؛<sup>۱</sup>

«دل‌ها را باز زیاد خوردن و زیاد آشامیدن نمیرانید چه آن که دل‌ها می‌میرند آنگونه که کشتزار باز زیاد آب دیدن می‌میرد».

گریستن بر مظلومیت ابوالفضل علیه السلام رواست

ایام فاطمیه است و همه جا سخن از یگانه یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان است. امشب، شب پایانی این مجلس است و رسم این است که در پایان ایام عزای حضرت صدیق علیه السلام دست تو سَلِّ به ذیل عنایات حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می‌زنند که فرموده‌اند:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ فَتَى أَبِكِي الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ<sup>۲</sup>

«سزاوارترین کسی که باید برای او گریست، آن جوانمردی است که حسین را در کربلا گریانید».

او به راستی فانی در برادرش حسین بود. وقتی بالب عطشان و بدن غرق در زخم و

جراحت، کنار آب فرات رسید، دست زیر آب برد و مقابل لب‌ها که آورد:

(فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ)؛<sup>۳</sup>

دفعه‌تاً به یاد تشنگی حسین عزیزش افتاد و گفت:

(يَا نَفْسُ هُونِي وَالْحُسَيْنُ مُعَطَّشٌ وَ بَنُوهُ وَالْحَرَمُ الْمُطَهَّرُ أَجْمَعُ)؛

«ای ابوالفضل! تو آب می‌خوری و حسین و کودکانش از سوز عطش می‌سوزند».

آب را روی آب ریخت و بالب عطشان کنار آب روان جان داد. امام علیه السلام کنار نعش

برادر آمد و فرمود:

۱- همان، صفحه‌ی ۱۴۷.

۲- اللّهُوف، صفحه‌ی ۱۱۸.

۳- مفتاح الفلاح، صفحه‌ی ۱۷۷.

(الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي و انقطع رجائي)؛

«اینک پشتم شکست و چاره‌ام کم شد و امیدم منقطع گشت».

صلى الله عليك يا مولانا يا ابا عبد الله الحسين

صلى الله عليك و على الارواح التي حلت بفنائك

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي،

بِمَوَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ

دِينِنَا، وَأَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ

مِنْ دُنْيَانَا

«پدر و مادرم و خودم قربان شما خاندان رسالت و نبوت که خدا در سایه‌ی موالات شما،

معالم دین ما را به ما یاد داد و دنیای فاسد ما را اصلاح کرد».

مفهوم موالات و معالم

کلمه‌ی "موالات" اگرچه دارای معانی مختلف می‌باشد ولی به نظر می‌رسد که اینجا

معنای متابعت و پیروی، مناسب‌تر از سایر معانی باشد و کلمه‌ی "معالم" جمع "مَعْلَم" است، همانند مقاصد که جمع مقصد است و مَعْلَم نیز به معنای علامت و نشانه است. در راهی که رو به مقصدی می‌رویم، بین راه از طرف اداره‌ی راهنمایی و رانندگی علاماتی گذاشته و تابلوهایی نصب کرده‌اند که مسیرهای مختلف را مشخص می‌کنند تا انسان در جاده‌ها گم نشود و بداند از کدامین راه باید برود. در بین مسیر نیز علاماتی هست که مشخص می‌کند اینجا پیچ دارد، آنجا ندارد، کجا باید احتیاط کنیم و کجا میزان سرعت را چنین و چنان کنیم. اینها همه معالم است یعنی علامت و نشانه‌هاست که رهگذران و مسافران به ضلالت و گمراهی نیفتند و به خطرات برخورد نکنند. در میان همه‌ی راه‌های زندگی، راه دین از همه‌ی راه‌ها مهم‌تر و خطرناک‌تر است زیرا دین، آن راهی است که می‌خواهد انسان را به حیات ابدی برساند. ما در دنیا به خیلی جاها سفر می‌کنیم. از این شهر به آن شهر می‌رویم و اگر فرضاً راه را گم کنیم، مقداری از حیث بدن به زحمت می‌افتیم یا اندکی از اموالمان تلف می‌شود. این، طوری نیست و زیان چندانی نمی‌بینیم، اما در راه دین، مقصد، حیات ابدی است. مقصد، یا رسیدن به جهنم خالد است یا رسیدن به بهشت جاودان؛ یا نیل به رحمت پروردگار و لقای خداوند رحمان است یا هم‌نشینی با شیطان.

### سعادت‌مندی در گرو پیمودن راه صحیح دین

دین، چنین راهی است و خطرش بسیار سنگین است. چه بسیار افرادی که در همین راه دین به خطر و بدبختی‌های عظیم افتاده‌اند. تحت عنوان دین چه بسیار فرقه‌ها پیدا شده و اختلافات مذهبی فراوان به وجود آمده است. بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌ها، معلول

اختلافات در اعتقادات مذهبی و دینی است و لذا راه دین در عین این که بسیار خطرناک است، راهی بسیار پر خیر و برکت نیز هست که اگر انسان با نظم صحیح در آن حرکت کند، به یک هدف بسیار متعالی و سعادت ابدی خواهد رسید و چنانچه راه را گم کند، به بدبختی و شقاوت جاودان خواهد افتاد.

### انحراف در اعتقاد چگونه پدید می‌آید؟

پس دین هم "مَعْلَم" یعنی تابلو و راهنما می‌خواهد تا راه‌ها را برای ما روشن کند که از چه راهی برویم، چه طور برویم، به چه کیفیتی حرکت کنیم، هدف و مقصد را جهت‌یابی کنیم، مسیر را و برنامه‌ی سیر را بشناسیم. این معالم دین ماست. ما اعتقاداتی داریم، چه بسیار مردمی از جهت اعتقادات به خطر افتاده‌اند و عقایدشان یعنی اصل و ریشه‌ی دینشان خراب است. عده‌ای در راه آمده‌اند و در اخلاقیات به خطر افتاده‌اند و تحت عنوان عرفان و خودسازی، مکتبی به وجود آورده و از این راه مردم را به ضلالت می‌افکنند. به عنوان معلم اخلاق و خودسازی، جلساتی تشکیل می‌دهند و افرادی را با سلیقه‌های خود ساخته‌شان می‌خواهند بسازند! بسیاری از جوانان از پسرها و دخترها تحت عنوان همین جلسات اخلاقی، تربیتی و خودسازی به خطر می‌افتند. ما هم در مسائل اعتقادی و هم در مسائل اخلاقی خطرات فراوان در پیش داریم تا چه رسد به انحرافات عملی که فراوان تر است. ما در این سه مرحله گرفتاری بسیار داریم. اعتقادات، اخلاقیات و برنامه‌های عملی که تنها راه حفظ آنها و اصلاحشان، موالات اهل بیت رسول ﷺ است.

معالم دین فقط اهل بیت رسول ﷺ

(بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا)؛

"مَعْلَم" ها و علامت ها و نشانه های دین ما که راه پرخطری است، تنها به سبب موالات و متابعت از شما شناخته می شوند. در همین یک جمله دقت کافی لازم است که انسان، دین حق را خوب بشناسد و سپس معالم دین را تشخیص بدهد که کدام است و بداند که مراد از "مَعْلَم" دین چیست و آن مَعَالِم از کجا باید تعیین شود و چه کسی باید آنها را بر سر راه نصب کند تا رهگذران، راه را گم نکنند. آنها فقط اهل بیت رسول، علی و آل علی علیهم السلام هستند و بس:

(بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا)؛

از برکات موالات اهل بیت علیهم السلام اصلاح مفاصد دنیایی

در جمله ی بعد می گوئیم:

(وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا)؛

و خداوند در سایه ی موالات شما، دنیای فاسد ما را اصلاح کرده است. بدیهی است آن دنیایی صالح است که در مسیر دین و آخرت قرار گیرد و آن هم جز از طریق موالات اهل بیت و تعلیم معالم دین از آن بزرگواران، تحقق پذیر نمی باشد. آن زندگی که در آن جنگ، خونریزی، دزدی، غارتگری، رشوه خواری و بی عفتی هست؛ فاسد است و تمام عوامل فساد، تولید شده ی از اشرار و اراذل و بی دین هاست. اگر دین، حاکم در زندگی مردم باشد طبیعی است که جامعه ای امین، صادق، عفیف و مهربان با یکدیگر به وجود خواهد آمد و جز صلاح و سداد\* در آن مشاهده نخواهد شد و لذا چه بجاست که به آستان اقدس اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کنیم:

\* سداد: محکم و استوار بودن.

(يُمَوَّلَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا)؛

در سایه‌ی متابعت از شما خاندان رسول اکرم ﷺ خداوند معالم دین را یادمان داد و آن قسمت از دنیای ما را که داشت به فساد می‌رفت، اصلاح نمود. یعنی جز خاندان رسول که معلّم معالم دین خدا هستند، هیچ گروهی قادر بر اصلاح دنیا نخواهد بود. دانشمندان و حقوقدانان و قدرتمندان در عالم فراوانند و هیچ کدام، از عهده‌ی اصلاح دنیا بر نیامده‌اند و چنان که می‌بینیم، فساد در همه جای عالم فراگیر است. جز نیروی دین و ایمان و ترس از خدا و روز جزا هیچ نیرویی توانایی ریشه کن نمودن عوامل فساد از جامعه‌ی بشری را نخواهد داشت. خداوند متعال هم فرموده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

مادر کتب آسمانی مقرر داشته‌ایم که حکومت بر زمین را بندگان صالح من باید به عهده بگیرند. تا آن مصلح کلّ در عالم ظهور نکند و ایمان رادر همه جا گسترش ندهد، هیچ قدرتی نمی‌تواند این شتر مست زمام گسیخته و افسار پاره کرده‌ی دنیا را رام کند و به همه جا آرامش بخشد.

### تنازع بقا یا تعاون در بقا؟

آنان که مدعیان اصلاح عالمند، چون از مسیر دین و ایمان خارجند، طبعاً طرز تفکرشان مادی است و مادی‌اندیشان اساساً مبنای زندگی‌شان تنازع برای بقاست. یعنی اصلاً معتقدند، زندگی جامعه‌ی بشری باید بر اساس تنازع اداره شود. آنها می‌گویند، هر موجودی اقتضای طبیعتش این است که سایر موجودات را ببلعد تا خودش را نگه دارد. اعتقادشان این است که "قانون تکامل انواع" اقتضای می‌کند، هر نوعی باید قوی‌تر آن، ضعیف‌تر آن را بخورد تا بقای

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۵.



اصلاح شود. یعنی موجود قوی که شایسته‌ی بقاء است باقی بماند.

پس روی این معنی و این طرز تفکر، اصلاً وقوع جنگ و نزاع در عالم یک قانون طبیعی است که باید پیوسته در عالم برقرار باشد تا موجودات قوی هر نوعی از انواع، موجودات ضعیف آن نوع را بخورند و در خود هضم کنند تا خود را نگه دارند و نتیجتاً ارتقاء و تکامل انواع به جریان افتاده و "بقاء اصلح" محقق شود. در واقع، صاحبان این طرز تفکر حساب می‌کنند آن گونه که گربه در پی بلعیدن موش است و پس از بلعیدن آن نیز هیچ گونه احساس ناراحتی نمی‌کند، بلکه بسی خوشحال است که از قانون تنازع بقا تبعیت کرده است، آنها جامعه‌ی بشر را نیز این چنین پنداشته‌اند که زورمندان طبعاً در پی بلعیدن ضعیفانند و از خوردن و بلعیدن آنها نیز احساس ناراحتی نمی‌نمایند از آن نظر که قانون تنازع بقا را به جریان انداخته‌اند. این طرز تفکر مادّیین است اما الهیّین در مقابل آنها از قانون "تعاون در بقا" اتباع می‌نمایند. یعنی یکدیگر را کمک می‌کنند تا باقی بمانند. بقا و زندگی جامعه را با تعاون و کمک‌رسانی به یکدیگر می‌دانند، نه با تنازع و جنگیدن و یکدیگر را بلعیدن که قرآنان فرموده است:

﴿...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...﴾<sup>۱</sup>

در مسیر نیکوکاری و پرهیزکاری، یکدیگر را کمک کنید نه در مسیر تبه‌کاری و ستمکاری... و لذا آنها در رأس عالم، خالق و آفریدگاری متّصف به صفت رحمانیت و رحیمیت را نشان می‌دهند. سر لوحه‌ی تمام سوره‌های قرآن "بسم الله الرحمن الرحيم" است. ما هیچ جای قرآن نداریم "بسم الله الجبار القهار" اگر یک جا هم خدا را به عنوان جبار متکبر

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲.

معرفی کرده که:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ  
الْمُتَكَبِّرُ...﴾<sup>۱</sup>

آنجا هم برای جلوگیری از شرارت و حفظ اساس رحمانیت در جامعه است و گرنه اصل خلقت بر اساس رحمت است.

(سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ)<sup>۲</sup>؛

غضبش در همه جا دنباله‌رو رحمت می‌باشد.

﴿... كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...﴾<sup>۳</sup>؛

«...پروردگار شما رحمت را بر خودش حتم فرموده است...».

رسول گرامی خود را هم به عنوان «رحمة للعالمین» معرفی کرده و فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۴</sup>؛

«ما تو را نفرستاده‌ایم مگر این که رحمت برای جهانیان باشی».

### رحمت گسترده‌ی الهی بر سر عالم و آدم

تمام موجودات قوی عالم را طوری آفریده که در همه جا دامن رحمت بر سر موجودات ضعیف‌تر از خود می‌گسترانند. خورشید با آن عظمت خیلی زورمند است و دریای آتش است ولی در عین حال وسیله‌ی پخش رحمت بر منظومه‌ی خود می‌باشد و آن را با نور و حرارت در

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۸۷، صفحه‌ی ۱۵۷.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۴.

۴- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷.

حدّ اعتدالش با کمال عدالت اداره می‌کند و می‌پروراند. مادر قوی را طوری مظهر رحمت قرار داده که بچه‌ی ضعیفش را با شیریه‌ی جانش می‌پروراند. آیا گرگ و ببر و پلنگ، بچه‌های خردسال خود را می‌بلعند یا با کمال محبت و عاطفه‌ی عجیب می‌پروراند؟ اگر قانون حاکم بر جهان، جنگیدن و بلعیدن باشد، باید همه‌ی جانوران درنده، نوزادان خود را بخورند و از بین ببرند. باید آفتاب زیانه بکشد و همه‌ی عالم را بسوزاند. باید فیل‌ها مجال زندگی به مورچه‌های ناتوان ندهند. در صورتی که چنین نیست و ضعیفان در کنار زورمندان با کمال امنیت زندگی می‌کنند و بلکه در دامن رحمت آنها، پرورش می‌یابند.

### پیام رسول اکرم ﷺ به هنگام فتح مکه

رسول اکرم ﷺ در مکه شدیداً مورد اذیت و آزار مشرکان بی‌رحم و سنگدل بود و اگرچه قدرت ظاهری نداشت ولی می‌توانست آنها را نفرین کند و نابودشان سازد اما از این قدرت معنوی خویش استفاده نمی‌کرد. هرچه آنها اذیت می‌کردند، خاکروبه بر سرش می‌ریختند، ساق پایش را سنگ می‌زدند و می‌شکستند، او شب که می‌شد بالای سر همان‌هایی که او را روز زده بودند می‌ایستاد و درباره‌ی آنها دعا می‌کرد و می‌گفت:

(اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)؛<sup>۱</sup>

«خدا یا! اینها را هدایتشان کن؛ نمی‌فهمند.»

مثل بچه‌ای که سیلی به صورت پدرش بزند، پدر که او را نمی‌زند، بلکه او را نوازش می‌کند. این رحمت است. وقتی هم بعد از ۸ سال مجهّز شد و بالشکر انبوهی به مکه آمد؛ همان مکه‌ای که آن قدر اذیتش کردند، زجرش دادند و شکنجه‌اش کردند، فحش و بد و بیراه به او

۱- بحار الانوار، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۸.

گفتند، حالا با قدرت برگشته، اگر از نظر مادی بگوییم، باید بزند، بگوید، له کند و انتقام بگیرد اما چنین نکرد. او آمده که بت‌ها را از بین ببرد، بیماری‌ها را علاج کند. نیامده بیمارها را بکشد. وقتی بال لشکر مسلحش به نزدیکی مکه رسید؛ یک زن با کوزه‌ی آبی از شهر بیرون آمده بود؛ تا چشمش به لشکر انبوه و مسلح افتاد، لرزید و گفت: این همان کسی است که با آن همه اهانت بیرونش کردند، حالا برگشته و چه انتقامی از این مردم خواهد کشید و عجب دما‌ری از روزگارشان خواهد درآورد. پیغمبر اکرم ﷺ متوجه شد که این زن ترسیده است. خود را از مرکب به زیر انداخت و صورتش را روی خاک گذاشت و گفت: خدایا! نظر من به اینها نظر رأفت و رحمت است. از من نترسید. من جنبه‌ی نبوت دارم، نه کبکبه‌ی سلطنت. من نظری جز رحم و عطوفت بر شما ندارم. یکی از لشکریان شعار می‌داد:

(الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ)؛

«امروز، روز انتقام است».

پیامبر ﷺ فرمود، این طور حرف نزنید. بگویید:

(الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ)؛<sup>۱</sup>

«امروز، روز رحمت و عطوفت است».

من برای انتقام گرفتن از مردم نیامده‌ام. بعد هم وارد مسجد الحرام شد و بت‌ها را به زمین انداخت. هدف، این بود. به همراه حضرت علی ؓ بت‌ها را شکستند و از بین بردند. رسول خدا ﷺ رو به جمعیت ایستاد و فرمود: شما چه انتظاری از من دارید؟ همه که مثل اجساد بی‌روح ایستاده بودند، یکصدا گفتند:

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۲۷۲.

(أَخْ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ)؛<sup>۱</sup>

ما از تو جز کرم و بزرگواری انتظاری نداریم. آنگاه فرمود، برادرم یوسف علیه السلام به

برادرانش فرمود:

﴿... لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

«... من نه تنها از شما انتقام نمی گیرم بلکه شمارا ملامت هم نمی کنم. خداوند ارحم الراحمین

همه‌ی شمارا می آمرزد.»

بروید. همه‌ی شما آزادید. حتی خانه‌ی دشمنش ابوسفیان را مأمن قرار داد که هر کس

در خانه‌ی ابوسفیان برود، در امان است و هر کس شمشیر بر زمین بگذارد، در امان است.

آری! او "رحمة للعالمین" است. پس یک معنای این جمله که:

(أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا)؛

این است که این دنیای ما با متابعت از شما آسایش و آرامش یافت.

### مفهوم دیگری از دنیای صالح

معنای دیگر آن هم این است که دنیای صالح آن نیست که تنها آسایش و آرامش

زندگی در آن باشد؛ بلکه دنیایی است که در مسیر آخرت قرار گیرد و وسیله‌ی تأمین حیات

ابدی گردد و چنین دنیایی تنها در طریق موالات شما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله تحقق می یابد و گرنه

دنیایی که از همه جهت دارای آسایش و آرامش باشد اما در مسیر آخرت قرار نگیرد، همانند

سرمایه‌ای خواهد بود که در دست آدم کم‌خردی صرف باز یچه‌های کودکانه شود. قرآن مجید

۱- کافی، جلد ۴، صفحه‌ی ۲۲۵.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۲.

از دانشمندان قوم قارون نقل می‌کند که به او گفتند:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...﴾<sup>۱</sup>

با این ثروتی که خدا به تو داده است، سرای آخرت را آباد کن و بهره‌ات را از دنیا

فراموش منما... که ذیل همین آیه در روایت آمده:

﴿لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ﴾<sup>۲</sup>

از تندرستی و نیروی بدنی و جوانی و شادابی‌ات بهره‌ات را برگیر و ذخیره‌ی آخرت

قرار بده که به زودی از دستت خواهد رفت. این نیز از برکت موالات اهل بیت رسول ﷺ

حاصل می‌شود. هم آسایش و آرامش و عدل در دنیا با موالات اهل بیت ﷺ تحقق می‌یابد و

آنها باید حاکم باشند تا اقامه‌ی عدل و قسط در عالم نمایند و هم اگر در دنیا آدمی بخواهد

آخرت را تأمین کند، باز باید در مسیر متابعت از اهل بیت ﷺ حرکت کند.

و جوب محبت اهل بیت ﷺ در دل مؤمنان

وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ؛

آن مودت و محبتی که از جانب خدا واجب شده است که ما در دل داشته باشیم، مربوط

به شما خاندان رسول است که خداوند، آن را اجر رسالت قرار داده و فرموده است:

﴿...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...﴾<sup>۳</sup>

«... [ای پیامبر] بگو [به مردم] در مقابل خدمت رسالت که برای شما انجام داده‌ام، هیچ اجر

و مزدی جز مودت خویشاوندانم از شما نمی‌خواهم...».

بدیهی است خدمتی که رسول اکرم ﷺ به جامعه‌ی بشری کرده که تأمین حیات

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۶.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه‌ی ۸۹.

۳- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

ابدی و سعادت جاودانه است، در دنیا احدی به احدی نکرده است و در عین حال می فرماید: این اجری که از شما در مقابل خدمتم می خواهم، هیچ نفعی به حال من ندارد بلکه محضاً نافع به حال شماست.

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...﴾<sup>۱</sup>

«بگو آنچه به عنوان اجر از شما خواستم به نفع خود شماست...».

زیرا خویشاوندان من پس از من راهنمای شما به سوی خدا هستند و شما را برای نیل به سعادت جاودان، راهنمایی می کنند.

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبَّهُ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup>

«بگو: من از شما اجری نمی طلبم مگر این که کسی بخواهد راهی به سوی خدایش بیابد و به سعادت قرب او نائل گردد».

یعنی؛ اجر رسالت، من راهیابی شما به سوی خداست و آن بعد از من به وسیله ی اهل بیت و خویشاوندان من انجام می پذیرد و لذا در قرآن کریم می بینیم هر پیامبری که از جانب خدا آمده، به مردم گفته است:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۳</sup>

«من در مقابل خدمت رسالتم، از شما اجری نمی خواهم؛ اجر من به عهده ی رب العالمین است».

اما تنها رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرموده است: من از شما اجر می خواهم و اجر من هم مودت خاندان من است.

حفظ راه خدا با مودت جامعه ی بشری به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام

۱- سوره ی سبأ، آیه ی ۴۷.

۲- سوره ی فرقان، آیه ی ۵۷.

۳- سوره ی شعراء، آیه ی ۱۰۹.

این شاید از آن جهت باشد که شریعت رسول خاتم، شریعت ختمیه است و برای تمام جوامع بشری تا آخرین روز عمر بشر باید باقی بماند. طبعاً باید باقی نگه دارنده‌ی این شریعت که اهل بیت آن حضرت می‌باشند نیز در تمام اعصار باقی بمانند و مورد مودت جامعه‌ی بشری قرار بگیرند تا جامعه‌ی بشری، راه خدا را گم نکند. آن وقت جداً چه حیرت‌آور است برخوردی که مسلمانان صدر اسلام با خاندان رسول از خود نشان دادند و یگانه یادگار رسول‌الله حضرت صدیق‌ی کبری علیه السلام را با چه مصائبی روبه‌رو ساختند. آیا آنان واقعاً مسلمان بودند و به وظیفه‌ی "وَلَكُمْ الْمَوْدَّةُ الْوَاجِبَةُ" عمل کردند؟

### شعر سوزناک شاعر دلسوخته‌ی عرب

یک شاعر دل سوخته‌ی عرب، پرده از روی این حقیقت دردناک برداشته و گفته است:

مَا الْمُسْلِمُونَ بِأُمَّةٍ لِمُحَمَّدٍ      كَلَّا وَلَكِنَّ أُمَّةً لِعَتِيقٍ

«آن مسلمانان صدر اسلام امت محمد نبودند، نه هرگز! بلکه آنها امت ابو بکر بودند. چرا؟»

جَاءَتْهُمْ الزُّهْرَاءُ تَطْلُبُ إِرْثَهَا      فَتَعَاقَدُوا عَنْهَا بِكُلِّ طَرِيقٍ

«زهراتنها یادگار رسول آمد در حضور همگان ارث خود را که حکومت، آن را تصرفی

غاصبانه کرده بود طلب نمود، آنها از طرق گوناگون اظهار حمایت از او نمودند.»

اما وقتی دختر ابو بکر با به وجود آوردن جنگ جمل به مقاتله با امیرالمؤمنین

علی علیه السلام برخاست، دنبالش به راه افتادند.

و تَوَاتَقُوا لِقِتَالِ آلِ مُحَمَّدٍ      لَمَّا دَعَتْهُمْ ابْنَةُ الصِّدِّيقِ

«با دعوت دختر ابو بکر به قتال با آل محمد، دست به دست هم دادند اما اعتنایی به دعوت

زهرات دختر پیامبر نمودند.»



فَقَعُودُهُمْ عَنْ هَذِهِ وَقِيَامُهُمْ مَعَ هَذِهِ يُغْنِي عَنِ التَّحْقِيقِ<sup>۱</sup>

اگر کسی از من علت مسلمان نبودن آنها را بپرسد؛ در جواب می گویم: آنها چرا دنبال عایشه رفتند و با امیرالمؤمنین علی ع جنگیدند؟ ولی دنبال گفتار حضرت زهرا ع را نگرفتند، تا حق او را از دشمنش بگیرند و همین حمایت از عایشه و بی اعتنایی به دختر پیغمبر ص شاهد روشنی بر این است که آنان امت محمد نبوده، بلکه امت ابو بکر بوده اند.

آن ودیعه‌ی خدا در مجمع عمومی مهاجرین و انصار، خطاب به آنها فرمود:

(يَا أَعْضَاءَ الْمَلَّةِ يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ يَا حِصْنَةَ الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ الْعِمْرَةُ فِي حَقِّي مَا هَذِهِ السُّنَّةُ عَنْ ظُلَامَتِي)؛

ای بازوان توانای ملت، ای گروه جوانمردان و ای پاسداران اسلام! این چه چشم پوشی است که در حق من دارید، چرا ستمی را که درباره‌ی من می رود، نادیده می گیرید؟ آیا پدرم نفرموده است:

(الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ)؛<sup>۲</sup>

حق مرد درباره‌ی اولادش باید محفوظ بماند و ادا گردد.

ولی این سخنان سوزان در آن مرده دلان اثری نبخشید و با روحی افسرده به خانه برگشت و در بستر افتاد و دیگر از بستر برخواست تا به دست همسر بزرگوارش با تنی رنجور در دل خاک سپرده شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقةِ الشَّهِيدةِ فَاطمةِ الزَّكِيَّةِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَعَلَى بَنِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ وَالْعَن

أَعْدَائِهِمْ بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ

۱- صراط المستقیم، جلد ۳، صفحه ۱۶۲، با اندکی تغییر.

۲- الاحتجاج، جلد ۱، صفحه ۱۰۲.

والسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ  
فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، رَبَّنَا  
لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا،  
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، إِنَّكَ  
أَنْتَ الْوَهَّابُ

«پروردگارا، ما به آنچه تو نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از رسول اتباع نمودیم؛ اینک ما را از گواهان مکتوب بفرما. پروردگارا، دل‌های ما را پس از این که هدایت‌مان نمودی گرفتار انحراف مگردان و رحمتی از جانب خود به ما عنایت فرما که تو بسیار بخشاينده‌ای».

وجه تسمیه‌ی حواریین

در قسمت پایانی زیارت جامعه‌ی کبیره، دو آیه از آیات دعایی قرآن کریم آمده است؛

آیه‌ی اول، آیه‌ی ۵۳ از سوره‌ی آل عمران است:

﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾

«پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از فرستاده‌ی تو پیروی نمودیم، ما را در زمره‌ی گواهان بنویس.»

خدا این سخن را از "حواریین" حضرت عیسی مسیح علیه السلام نقل می‌کند که از خواص اصحاب آن حضرت بوده‌اند. امام ابوالحسن الرضا علیه السلام راجع به علت نام گذاری اصحاب خاص حضرت مسیح علیه السلام به این نام فرموده‌اند: جمعی از مردم چنین می‌پندارند که آنها شغل لباس شویی داشتند ولی در نزد ما علت این بوده که آنها هم خود را از آلودگی به گناهان پاک کرده بودند و هم برای پاک کردن دیگران می‌کوشیدند.

مراقبت اعتقادی شیعه‌ی امامیه

آیه‌ی دوم، آیه‌ی هشتم از سوره‌ی آل عمران است که دنباله‌ی آیه‌ی هفتم همان سوره و گفتاری از "راسخون در علم" است که می‌فرماید:

﴿...وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا... رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾

(بحث در این که "واو" در (والراسخون)، "واو" عطف است یا استیناف، مجال دیگری می‌طلبد).

«... آنان که ثابت قدمان در علمند، می‌گویند، ما به همه‌ی این آیات ایمان آوردیم و پذیرفتیم که همه از جانب پروردگار ما نازل شده است... ای پروردگار ما! دل‌های ما را پس از این که ما را هدایت کرده‌ای از راه مستقیم منحرف مفرما و رحمتی از جانب خودت به ما عطا فرما که تو بسیار بخشنده‌ای.»

زائر در همان حال که عرض اخلاص و ادب به آستان اقدس اهل بیت علیهم السلام می‌کند، حال دعا و تضرع به درگاه خدا پیدا کرده و از خدا می‌خواهد که ایمانش را بپذیرد و از صراط

مستقیم ایمان، منحرفش نگرداند و این شاهد روشنی است بر این که شیعه‌ی امامیه در اعتقاد به امامتش مراقب است که خدشه‌ای به اعتقاد توحیدی‌اش وارد نشود و خود را در همه حال تحت سیطره‌ی اراده‌ی حضرت حقّ بدانند و هیچ گونه استقلالی در وجود و ایجاد، برای پیامبر و امام قائل نشود و توجه و عنایت امام را وقتی نافذ و مؤثر در زندگی‌اش بدانند که امام، مأذون از جانب خدا باشد. زائر در همه جا و در همه حال، ترس این را دارد که در معرض وساوس شیطانی قرار گیرد و از راه منحرف شود و لذا در همان حال حضور در محضر امام، رو به خدا آورده و می‌گوید:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾؛

چه کسانی در زمره‌ی شاهدین قرار می‌گیرند؟

حالا از جمله نکاتی که از آیه‌ی مربوط به حواریین می‌شود استفاده کرد، این است که: ایمان تنها کافی نیست برای این که انسان به مرحله‌ی شهود برسد و در زمره‌ی ﴿فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ قرار گیرد و از کسانی باشد که حقّ و واقع را شهود می‌کنند و آن را می‌بینند و می‌یابند. این مرتبه‌ای عالی از ایمان است که غالباً در میان ما وجود ندارد. ایمان و تصدیق داریم ولی به آن مرحله‌ی از شهود وجدانی نرسیده‌ایم. اگر رسیده بودیم، زندگی ما دگرگون شده بود و این چنین که هستیم، آیه نشان می‌دهد، آن جمعیتی می‌توانند در زمره‌ی شاهدین قرار گیرند که این دو مرحله را به خوبی طی کرده باشند: ۱- ایمان. ۲- اتباع.

﴿أَمَّا وَاتَّبِعْنَا الرَّسُولَ﴾؛

قلباً ایمان آوردیم و عملاً نیز اتباع کامل نمودیم و نتیجتاً در زمره‌ی شاهدان درآمدیم.

﴿فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾؛

منطق قرآن چنین است که تنها ایمان را برای نیل به سعادت کافی نمی‌داند و لذا در اغلب موارد قرآن می‌بینیم که دنباله‌ی جمله‌ی "آمَنُوا" جمله‌ی "وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" آمده است و نشان می‌دهد، ایمان بدون عمل صالح، نجات بخش انسان نخواهد بود.

### تذکری تکان دهنده در سوره‌ی مبارکه‌ی عصر

مخصوصاً در سوره‌ی مبارکه‌ی عصر قسم خورده است:

﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾<sup>۱</sup>

«سوگند به عصر [با معانی مختلفی که دارد] تمام افراد انسان در خسران و زیانند؛ جز

گروهی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند...».

در اصطلاح اهل ادب (الف و لام) الانسان، الف و لام استغراق است و معنا فراگیر است، یعنی تمامی افراد انسان را فرا می‌گیرد و چنین می‌فهماند که تمام انسان‌ها در زیانند و همه رو به خسر می‌روند و در حال خسرانند؛ مگر یک دسته که استثنا شده‌اند. این مطلب، خیلی دقیق و تکان دهنده است که خدا قسم یاد می‌کند؛ به طور قطع و مسلم (حال به هر معنایی که عصر، معنا شده است، با معانی مختلفی که دارد) قسم به عصر، تمام افراد انسان‌ها در زیانند، مگر یک دسته که اهل نجاتند. تنها مؤمن صالح‌العمل، اهل نجات است. حالا هر کسی باید به حساب عملش برسد که آیا من داخل در مستثنی هستم یا باقیمانده "در مستثنی منه" می‌باشم؟ آیا واقعاً مؤمن صالح‌العمل هستم؟ تعارفی ندارد! اگر نیستم، در خسرم و دارم زیان می‌کنم. هر نفسی که می‌کشم سرمایه‌ی عمرم را از دست می‌دهم. مثل آن بنده خدایی که در وسط گرمای تابستان زیر آفتاب سوزان، یخ می‌فروخت و می‌گفت، رحم کنید به بیچاره‌ای

که دارد سرمایه‌اش آب می‌شود. سرمایه‌اش یخ است و علی‌الدوام آب می‌شود. حال، عمر ما یخی است که در مقابل گرمای آفتاب سوزان زمان قرار گرفته و هر لحظه‌ای که از ما می‌گذرد آب می‌شویم. یک موقع نفس بند می‌آید و یخ تمام می‌شود و هیچ سودی هم عاید انسان نشده است. خسران بد و غیر قابل جبرانی است و نمی‌توان قسم خدا و قاطعیّت فرمان ذات احدیّت را سهل انگاری نمود که می‌فرماید: به طور مسلّم همه در خسرند و سرمایه‌ی عمرشان دارد آب می‌شود و هیچ چیز عایدشان نمی‌شود.

خیلی‌ها با بدبختی زندگی کردند و بعد از ۶۰ یا ۷۰ سال عمر، حتی یک خانه هم به دستشان نیامد. حاصل عمر یک آدم چه شده است؟ چند تکه فرش خریده، ماشینی خریده و یک خانه درست کرده و همین بدن را هم چاق کرده و خوراک مار و مور خانه‌ی قبر را فراهم کرده است. آیا این زیان نیست؟!

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ ۖ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾؛

پس ایمان تنها کافی نیست و دنبالش عمل صالح لازم است و لذا بعد از جمله‌ی "آمنا بما انزلت" جمله‌ی "اتبعنا الرسول" قرار گرفته است. یعنی به آنچه نازل شده ایمان آوریم و از رسول پیروی نمودیم. این مربوط به آیه‌ی حواریون بود.

شیوه‌ی صاحب نظران در مواجهه با معارف الهی

اما آیه‌ی بعد که آیه‌ی هشتم سوره‌ی آل عمران است و در رابطه با کسانی است که

راسخ در علمند:

﴿...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...﴾؛

کسانی که صاحب نظر و ثابت قدم در علوم و معارف هستند، اینها به هر آیه‌ای از آیات

الهی که برسند، با کمال خضوع می گویند:

﴿أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾؛

«به این مطلب ایمان داریم و آن را از جانب خدا می دانیم».

حالاً اعم از این که تمام بطون و حقایق آن را بفهمیم یا نفهمیم. انسان‌های عاقل و فهمیده این چنینند و در معارف و اصول و عقایدشان راه حق را می روند. وقتی به بعض مطالبی که خوب درک نمی کنند می رسند، نمی گویند باطل است چون ما نمی فهمیم. مردمان مغرور و خودخواه و ناپخته و خام زیادند. وقتی به یک مطلب دینی می رسند که با فکرشان درست در نمی آید، چه از معجزات اولیای خدا یا از احکام دین خدا باشد، می گویند، این چرا و آن چرا؟ از این چراها و آن چراها زیاد می گویند. فلان چیز چرا حرام شده؟ فلان چیز چرا واجب شده؟ فلان جا چرا خرابی آمده؟ فلان جا چرا زلزله آمده و دسته‌ای مرده‌اند؟ از این حرف‌ها زیاد می زنند. آنهایی که صاحب نظرند و راسخ در علمند، بعد از اینکه در عالم به یک مبدأ علیم و

حکیم معتقد شدند می گویند:

﴿كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾؛

هر چه هست از جانب خدای ماست. ایمان به آن داریم. حال سر آن را بفهمیم یا نفهمیم، فکر و عقل من که میزان برای تمام حقایق عالم نیست. آدمی که از معده‌ی خودش بی خبر است چه می فهمد در معده‌ی عالم چه خیر است؟ لقمه‌ای را از گلویش پایین می دهد، بعد نمی فهمد چه تحولاتی پیش می آید که آن تبدیل به خون می شود و سپس بینایی، شنوایی، گویایی و فکر می گردد. کسی که از تحولات لقمه‌ی فرو داده‌ی در معده‌اش بی خبر است، چگونه می تواند درباره‌ی لقمه‌های داخل در معده‌ی این نظام کبیر عالم داوری نماید و از رمز

تحوّلات گوناگون آن آگاه گردد و لذا انسان‌های راسخ در علم می‌گویند: ﴿أَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾؛ ما به مقدّرات حکیمانه؛ هم در تکوین و هم در تشریح ایمان داریم. تمام حوادثی که در عالم واقع می‌شود، به تقدیر حکیمانه‌ی خدا واقع می‌شود و آن چه هم در عالم تشریح دستور داده شده است، بر اساس حکمت او دستور داده شده است. چه من دلیلش را بفهمم و چه نفهمم، وظیفه دارم اصول عقاید را با ادله‌ی عقلیه بشناسم و بعد در مرحله‌ی عمل به احکام، تسلیم محض باشم. اینها راسخ در علمند.

﴿... وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛

و همان‌ها هستند که می‌گویند:

﴿رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾؛

خدایا! نگذار این قلب من کج برود بعد از این که به نور هدایت روشنم کرده‌ای.

وسوسه‌های شیطان همواره در کمین انسان

آیه نشان می‌دهد، ممکن است انسان بعد از هدایت باز به ضلالت برگردد. چون

وسوسه‌های شیطانی بر سر راه انسان فراوان است و به همین جهت در تمام نمازها اعم از واجب

و مستحبّ علی‌الدوام می‌گوییم:

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛

یعنی در عین این که به فضل خدا راه را پیدا کرده‌ایم و تا آنجا که ممکن بوده راه را به ما

نشان داده‌اند، ولی ثبات قدم و استواری در این راه، دست ما نیست و باید پیوسته از خدا

بخواییم که در این راه مستقیم، ثابتمان نگه دارد. آن قدر وسوسه‌های شیطانی از جنّ و انس در



سرا راه هست که آدمی در هر لحظه در معرض خطر است. ممکن است انسانی ۷۰-۶۰ سال در مسیر باشد ولی وسوسه یا تشکیکی در ذهنش پیش بیاید و همه را به هم بریزد و بگوید همه اش دروغ بوده است. از این خطر عظیم پناه بر خدا می‌بریم. هستند افرادی که مقداری موقعیت ما ایشان به خطر بیفتد، پشت پا به همه چیز می‌زنند یا از من عمّامه به سر مثلاً یک کجروی و بد عملی ببینند، حتی به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام نیز - العیاذ بالله - جسارت می‌کنند. بنا نیست همه تا آخر عمر آدم درست و حسابی بمانیم. ممکن است مثلاً بنده که حالا روی منبر نشسته‌ام و به قول خود واعظ هم هستم، فردا، یک هفته‌ی دیگر، یک ماه دیگر به گمراهی بیفتم. آیا اگر افتادم شما باید از دین خودتان برگردید؟ مگر شما دین خود را از من گرفته‌اید که حالا اگر من کج رفتم، بگوئید، همه چیز کج است؟! سالم نگه داشتن گوهر ایمان تا آخرین لحظه‌ی عمر، از دشوارترین کارهاست و لذا این از دعا‌های قرآنی است که از قول راسخین در علم نقل فرموده که از سوء خاتمه و عاقبت بد، ترس دارند و از خدا می‌خواهند:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾

خدایا! ما را روشن کردی، بر ما منت گذاشتی، عقل دادی، پیغمبر فرستادی، قرآن فرستادی، به صراط مستقیم حق هدایت‌مان فرمودی؛ ولی می‌ترسیم اگر ما را به حال خودمان واگذاری، کج برویم. ما را ای خدا! به حال خودمان وامگذار و دل‌های ما را از انحراف و کجروی بازدار.

### قلب همواره در حال انقلاب

قلب انسان دائماً در انقلاب است و به حالت طمأنینه و اطمینان نرسیده است. مراحل وجود دارد که از طبع شروع می‌شود. طبع، نفس، عقل و قلب تا به مراحل بعدی برسد و لذا اکنون در حال

قلب یعنی در حالت (تقلب) و در حال دگرگونی هستیم. این حدیث روایت شده است:

(مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ رِيشَةٍ فِي فَلَاتٍ تَعَلَّقَتْ فِي أَصْلِ شَجَرَةٍ تُقَلِّبُهَا الرِّيحُ ظَهْرًا لِبَطْنِهَا)؛<sup>۱</sup>

«این قلب آدم مانند پری است که در وسط بیابان از شاخه‌ی درختی آویخته شده است. باد و

نسیم که می‌وزد، پراپشت و رومی کند و به اطراف می‌چرخاند.»

گفت پیغمبر که دل همچون پری است در بیابانی اسیر صرصری است

باد پرا هر طرف راند گزاف گه چپ و گه راست با صد اختلاف

این نشان نفاق نیست!

جمعی خدمت حضرت امام سیدالسادین علیه السلام آمدند و گفتند، ما می‌ترسیم منافق

باشیم. امام فرمودند: چرا؟ گفتند: ما وقتی در مجلس شما می‌نشینیم و حرف‌های شما را

می‌شنویم، قلب ما رقت پیدا می‌کند و نسبت به گذشته‌ی خودمان ناراحت و پشیمان و نادم

می‌شویم. گریه می‌کنیم، دل‌مان می‌سوزد و اشک می‌ریزم و این حال خوش به ما دست

می‌دهد. اما وقتی به خانه می‌رویم و کنار خانواده و سفره‌ی رنگین قرار می‌گیریم، به کلی آن

حال خوش را از دست می‌دهیم و به حال اول که داشتیم، برمی‌گردیم. از این جهت می‌ترسیم

منافق باشیم، ظاهرمان با باطنمان یکسان نباشد. امام فرمود: خیر! این نشان نفاق نیست. آنگاه

فرمود: سؤال شما را از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند و ایشان فرمودند: اصلاً کار قلب

این چنین است، از این جهت ناراحت نباشید.

(لَوْ أَنَّكُمْ أَبَدًا عَلَىٰ هَذِهِ الْحَالَةِ أَصَافَحْتُمْ الْمَلَائِكَةَ فِي الطَّرِيقِ وَلَكِنَّ سَاعَةً وَ

سَاعَةً)؛

۱- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۵۹۸، با اندکی تفاوت.

اگر قرار بود شما علی‌الدوام به همین حال که در مجلس من داشتید، باشید، از زندگی در دنیا انصراف پیدا می‌کردید؛ در همه جا ملائکه با شما مصافحه می‌کردند و همنشین فرشتگان می‌شدید؛ در نتیجه از زندگی در دنیا بیزاری می‌جستید و زندگی مختل می‌شد.

(وَلَكِنْ سَاعَةً وَ سَاعَةً)؛

ولی صلاح و مصلحت در این است که تحوّل در حالاتتان پیدا شود، ساعتی در حال توجه به خدا باشید و زنگار از دل‌ها برگیرید و به تأمین زندگی در آخرت بپردازید و ساعتی دیگر اهتمام به تأمین زندگی دنیا در حدّ مشروعش داشته باشید تا این مدّت مهلت، منقضی گردد و توشه‌ی راه سعادت ابدی را از زندگی موقت دنیا بردارید و روبه سرای اصلی خود بروید. این سرّ تقلبات و دگرگونی‌های حالات قلب است که فرموده‌اند:

(قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ تَقَلُّبًا مِنَ الْقَدْرِ فِي غَلِيَانِهَا)؛<sup>۱</sup>

دیگک در حال جوش چگونه دائماً بالا و پایین می‌رود، قلب مؤمن نیز چنین است و پیوسته در حال تحوّل است. گاهی حال خوش الهی دارد، گریه و تضرّعی دارد، سر به خاک بندگی نهاده و صدای "العفو" او بلند است اما گاهی هم از آن طرف می‌افتد. حال بد و شیطانی پیدا می‌کند.

خدا یا! از شرّ شیطان به تو پناه می‌بریم

باید به خدا پناه برد و در زندگی طوری رفتار کرد که حالات شیطانی بر آدم غلبه پیدا نکند. طوری نشود که حتی موقع نماز هم با خدا نباشیم.

وز زیان و سود، وز خوف زوال

جان همه روزه لگدکوب خیال

این اوهام و تخیلات شیطانی که احاطه بر افکار ما پیدا کرده است، جان و روح ما را زیر لگدهای خود دائماً می‌کوبد و از آینده‌ی زندگی می‌ترساند.

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ...﴾<sup>۱</sup>

این شیطان است که شما را از فقر آینده می‌ترساند و شما را وادار به ارتکاب گناه می‌کند

و در نتیجه:

نی صفا می‌ماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر

صفا و لطافت روحی که سرمایه‌ی تأمین سعادت اخروی است، از جان انسان گرفته

می‌شود و راه سفر به سوی آسمان قرب الهی، به روی آدم مسدود می‌گردد.

طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت به در آی تا ببینی طیران آدمیت

مرغان هوا در حال طیراند، این انسان چرا باید در میان قفس، زندانی شده باشد؟

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۖ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾<sup>۲</sup>

ما انسان را در بهترین نوع ساختمان‌ها آفریده‌ایم ولی او خود طوری عمل کرده که ما به

کیفر بد عملی‌هایش او را به پست‌ترین مراتب پست‌ها بازگردانده‌ایم و لذا باید این دعای

قرآنی را همیشه داشته باشیم:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾

خدایا! دل‌های ما را پس از هدایت به ضلالت می‌فکن. البته مکرر گفته شده که اضلال

خدا، اضلال کیفری است که انسان را به کیفر بد عملی‌هایش به حال خود رها می‌کند و او قهراً

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۸.

۲- سوره‌ی تین، آیات ۴ و ۵.

به کجروی قلب مبتلا می گردد.

﴿...فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...﴾<sup>۱</sup>

زُیغ و کجروی از انسان آغاز می شود و خدا هم چنین قرار داده که کجروی عملی، کج گزایی قلب را باعث می شود و خدا به دنبال اعمال کج، قلب های کج می آورد.

از سوء خاتمه به خدا پناه می بریم

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۲</sup>

ما راه را به انسان نشان داده ایم که این راه بهشت است و آن راه جهنم. حالا خود انسان است که با اختیار خود به راه بهشت می رود و شاکر می شود یا به راه جهنم می رود و کافر می گردد.

﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ...﴾<sup>۳</sup>

ما به هر دو گروه از شاکر و کافر مدد می رسانیم و اسباب و لوازم از هر قبیل در اختیارشان می گذاریم؛ هم وسایل اطاعت و هم وسایل عصیان. چون عالم انسان، عالم اختیار و اختبار است و میدان عمل برای آزمایش باز است.

﴿الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَ غَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ﴾<sup>۴</sup>

«امروز، روز عمل است و حساب و جزایی در کار نیست و فردا روز حساب و جزا فرا می رسد و راه عمل بسته می شود».

در قرآن آیه ی تهدید آمیزی راجع به "سوء خاتمه" آمده که باید توجه کامل به آن

۱- سوره ی صف، آیه ی ۵.

۲- سوره ی انسان، آیه ی ۳.

۳- سوره ی اسراء، آیه ی ۲۰.

۴- غرر الحکم، صفحه ی ۱۴۸.

داشت. می‌فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>۱</sup>

«سپس پایان کار کسانی که مرتکب اعمال بد می‌شوند، مرحله‌ی بدتری می‌شود و آن، این

که آیات خدا را تکذیب می‌کنند و آن‌ها را به استهزاء می‌گیرند».

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا

این قصه‌ی عبرت‌انگیز را باید شنید و درباره‌اش اندیشید.

### عاقبت شوم بر اثر سه رذیله

فضیل بن عیاض از مشاهیر گروه عبّاد و زهّاد به شمار می‌آید که بر اثر شنیدن یک آیه از قرآن، دگرگونی عجیب روحی در او پیدا شد و هم خود در مسلک عابدان و زاهدان درآمد و هم زاهدان و عابدان فراوانی تربیت کرد. در تاریخ آمده است، یکی از تربیت‌شدگانش مریض شد. استاد به عیادت شاگردش رفت و دید در حال احتضار است. برای کمک رسانی روحی به او کنار بسترش شروع به خواندن سوره‌ی یس کرد. او از شنیدن آن ناراحت شد و گفت: استاد! این را نخوان! استاد با کمال تعجب گفت: بگو لا اله الا الله. او گفت نمی‌گویم، من از این کلمه بیزارم، و به همین حال مرد (اعاذنا الله من سوء الخاتمه).

فضیل با ناراحتی شدید از کنار بستر او برخاست و به خانه رفت و تا مدتی از خانه بیرون نیامد. پس از مدتی آن شاگرد را در خواب دید که او را به سوی جهنّم می‌برند. از او علت این سوء خاتمه را پرسید. او گفت: من مبتلا به سه رذیلت و خوی بد بودم: ۱- نمام و سخن چین بودم. ۲- به دیگران حسد می‌ورزیدم. ۳- در ایّام بیماری، طبیب به من دستور نوشیدن شراب داده

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۰.

بود و شراب می نوشیدم. این سه جهت، سبب آن سوء خاتمه و عاقبت شوم گردید.

این هم نمونه‌ای از مصادیق آیه‌ی کریمه‌ی قرآن:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾؛

آنگاه عاقبت کار کسانی که بدعملی می کنند این می شود که آیات خدا را دروغ

می پندارند و آنها را به استهزاء می گیرند؛ هر چند از عالمان و عابدان درجه‌ی اوّل باشند.

نور خدا در آسمان‌ها و زمین، اهل بیت اطهارند

حالاً این دو آیه را که در قسمت پایانی زیارت جامعه آمده است معنا می کنیم:

﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ﴾؛

«پروردگارا! ما به آنچه که نازل کرده‌ای، ایمان آوردیم.»

این آیه را هم در سوره‌ی تغابن داریم:

﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ التَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾؛<sup>۱</sup>

«پس ایمان بیاورید به خدا و رسولش و به آن نوری که ما نازل کردیم...».

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

﴿وَ اللَّهُ التَّوْرُ الَّذِي أَنْزَلَ نُوْرَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ التَّوْرُ وَ اللَّهُ نُوْرُ الْإِيْمَةِ

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ نُوْرُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ﴾؛

«ای اباخالد! به خدا قسم آن نور الهی که پایین آمده و در دسترس شما قرار گرفته، نور آل

محمد است. به خدا سوگند ای اباخالد! آن نور، نور امامان تا روز قیامت است و آنها هستند به خدا

قسم، نور خدا که نازل شده است.».

(وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛

«و همان‌ها هستند به خدا قسم، نور خدا در آسمان‌ها و زمین».

به وسیله‌ی آنها عالم روشن شده و برکات هستی، عالم را فرا گرفته است.

(وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ يُنَوِّرُ الْإِمَامَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ)؛<sup>۱</sup>

به خدا قسم، انسان‌های باایمان، نور ولایت چنان در قلبشان تابیده که از تابش آفتاب بر

زمین هم قلبشان را روشن تر کرده است.

چشم دل مؤمن همواره بینا و روشن است

حضرت امام باقر علیه السلام گویا با ابابصیر کنار مسجد الحرام ایستاده بودند. فرمود: از این مردم

بپرس که محمد بن علی باقر کجاست؟ از هر کس پرسید گفتند، نمی‌دانیم. امام فرمود: از

ابوهارون - که مردی نابینا بود و در اثنای رسیدن - بپرس. ابوهارون گفت امام همین جا ایستاده‌اند.

آری! انسان باایمان، نور چشم قلبش با تابش آفتاب ولایت روشن است و آنچه را که

دیگران نمی‌بینند، او می‌بیند.

(وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ يُنَوِّرُ الْإِمَامَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ)؛

چگونگی نگارش کتاب عباقات الانوار

مرحوم میرحامد حسین هندی (رض) صاحب کتاب عباقات الانوار است که از کتاب‌های

بسیار پر ارزش در رابطه با امر امامت و ولایت است و شاید بتوان گفت زحمات عمده را ایشان

متحمل شده و زمینه را برای مرحوم علامه‌ی امینی (رض) صاحب کتاب "الغدیر" آماده ساخته

است. نوشته‌اند: انگیزه‌ی تألیف کتاب عباقات این شد که مرحوم میرحامد حسین که در هند

۱- تأویل الایات، صفحه‌ی ۶۷۱ با اندکی تفاوت.



زندگی می‌کرد شنید در مدینه یک عالم سنی کتابی در ردّ شیعه نوشته و چیزهایی را نابجا به شیعه نسبت داده است. همین مطلب انگیزه‌ای برای ایشان شد که به طریقی آن کتاب را به دست آورد تا ردّ آن را بنویسد.

از طرفی هم آن روز که قریب یکصد و پنجاه سال پیش بوده است، کتاب‌ها خطی بوده و تعداد محدودی نوشته می‌شده و به دست برخی می‌رسیده است و طبعاً به دست آوردن آنها به سهولت و آسانی امکان نداشته است. از این رو آن مرد بزرگ با همت عالی بنا را بر این گذاشت که با تحمّل مشکلات سفرهای طولانی آن زمان، از هند حرکت کرده به سوی مدینه برود تا آن کتاب را به دست آورد. این تصمیم با زحمات فراوان عملی گشت و میرحامد حسین عالم جلیل‌القدر شیعه در مدینه به خانه‌ی آن عالم سنی وارد شد در حالی که از حیث قیافه و لباس یک فرد عادی غریب، خود را به عنوان کارگر که دنبال کاری می‌گردد تا مشغول انجام آن شود، معرفی کرد.

آن عالم سنی هم او را پذیرفت و او تا مدت شش ماه در آن خانه به نوکری پرداخت و در ضمن از محل کتابخانه‌ی او آگاه شد و گهگاهی سخن از مسائل علمی با آن عالم سنی به میان می‌آورد. او پی برد که این آدم (میرحامد حسین) با اطلاع و آگاه از مطالب علمی است و حتی یک بار در یک مسئله‌ی علمی که حلّ آن برایش مشکل بود از میرحامد استفاده کرد. عاقبت روزی به او گفت: اگر بخواهی می‌توانی از کتابخانه‌ی من استفاده کنی. با این که هر کسی را به آنجا راه نمی‌داد به ایشان گفت، می‌توانی حتی در داخل کتابخانه بخوابی و هرگونه استفاده‌ای بنمایی. او هم که دنبال چنین موقعیتی می‌گشت، از این فرصت مغتنم استفاده کرد و دنبال آن کتاب معهود گشت و سرانجام آن را در میان کتاب‌ها پیدا کرد. تمام فکرش این بود که از آن

کتاب نسخه برداری کند تا بتواند در یک مجال مناسبی، ردّ آن را بنویسد. از این رو با کمال ادب و احترام از عالم سنّی تقاضا کرد اگر ممکن است این کتاب را تا مدّتی به عنوان عاریه در اختیار من بگذارد. او گفت از پذیرش این تقاضای شما پوزش می‌طلبم. این کتاب را در اختیار احدی نمی‌گذارم اما بقیّه‌ی کتاب‌ها در اختیار شماست. آقای میرحامد حسین اصرار زیادی در این زمینه کرد. او هم، چون به صداقت و امانت وی کاملاً پی برده بود در مقابل اصرار زیاد او گفت: بسیار خوب! می‌دهم ولی با این شرط که سه شب بیشتر آن را نگه نداری و پس از سه شب آن را به من برگردانی.

میرحامد حسین ناچار پذیرفت و تصمیم گرفت به هر نحوی است آن را استنساخ کند. شب اوّل تا سحر مشغول نوشتن شد و یک سوّم کتاب را نوشت. شب دوّم ثلث دوّم را نوشت و شب سوّم پس از مقداری نوشتن خوابش برد و وقتی بیدار شد که صدای اذان صبح به گوشش می‌رسید. سخت ناراحت شد که مدّت مهلت منقضی شد و حال است که صاحب کتاب بیاید و آن را پس بگیرد؛ در صورتی که کار او ناقص مانده و به مقصد نرسیده است. ولی ناگهان متوجه شد که بقیّه‌ی کتاب نوشته شده است. از این جهت بسیار خوشحال شد و معلوم شد که از جانب ولیّ زمان حضرت مهدی موعود ارواحنا فداه مدد رسیده است. کتاب را بست و سر جای خودش گذاشت. در کتابخانه راهم قفل کرد و کلیدش را مثل هر روز سر جای خودش گذاشت. نامه‌ای هم برای آن مرد عالم نوشت و تشکر کرد که من مدّت‌ها خدمتگزار شما در خانه‌ی شما بودم و از این کار هدفی داشتم و هدفم استنساخ آن کتاب معهود بود و خدا را شکر که به هدفم رسیدم و اکنون از شما تشکر می‌کنم و از خدمت شما مرخص می‌شوم و عذر زحمات می‌طلبم.

آن مرد عالم موقعی از جریان آگاه شد که کار از کار گذشته بود. میرحامد حسین در مقام ردّ کتاب آن مرد سنّی، ۱۸ جلد کتاب شریف عبات الانوار را به رشته‌ی تحریر درآورد. بعد از او هم مرحوم علامه‌ی امینی به شرح و بسط بیشتر و تکمیل و تتمیم آن پرداخت.

شکر الله سعیهما و جزاهما الله عن الاسلام و المسلمین خیر الجزاء

### مقام رفیع و عظیم حضرت فاطمه علیها السلام نزد خدای متعال

به تناسب ایام فاطمیّه عرض می‌شود: سلمان و بلال هر دو خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند. سلمان خود را روی قدم‌های مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انداخت و شروع به بوسیدن کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نکن این کار را. آنگونه که با سلاطین عجم رفتار می‌کنید، با من رفتار نکنید.

(أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ)؛

«من هم بنده‌ای از بندگان خدا هستم».

آن گونه که بنده‌ای می‌نشیند، می‌نشینم، آنگونه که بنده‌ای غذا می‌خورد، غذا می‌خورم. سلمان گفت: آمده‌ام از فضیلت دخترتان فاطمه علیها السلام چیزی بشنوم. تا اسم فاطمه علیها السلام آمد رسول اکرم متبسم و خوشحال شد. آنگاه فرمود: دختر من فاطمه، وقتی وارد صحرای محشر می‌شود سوار بر ناقه‌ای است که:

(رَأْسُهَا مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ)؛

سر آن ناقه، از خشیت خداست. وارد محشر می‌شود در حالی که جبرئیل علیه السلام از یک سمت و میکائیل علیه السلام از سمت دیگر؛ امیرالمؤمنین علیه السلام از پیش رو و امام حسن و امام حسین علیهما السلام از پشت سر حرکت می‌کنند. این جمله خیلی عجیب است:

(وَ اللَّهُ يَكْلَأُهَا وَ يَحْفَظُهَا)؛

کسی که عهده‌دار نگهداری فاطمه است، خداست. در این موقع ندای منادی در فضای محشر می‌پیچد که:

(يَا مَعَاشِرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا رُؤُوسَكُمْ)؛

«ای گروه‌های خلایق! چشم‌ها را فرو افکنید و سرها را پایین اندازید».

این نشانه‌ی تکریم و تجلیل از یک مقام رفیع و عظیم است. در این حال خطاب از مقام عز و جلال خدا می‌رسد:

(يَا فَاطِمَةُ سَلِّينِي أُعْطِيكِ)؛

«ای فاطمه! از من بخواه تا عطایت کنم».

عرض می‌کند:

(رَبِّ أَنْتَ الْمُنَى وَ فَوْقَ الْمُنَى)؛<sup>۱</sup>

ای خدای من! تو خودت منتهای خواسته‌ی من هستی ولی چون به من نام فاطمه داده‌ای تا دوستداران خودم و دوستداران فرزندانم را از جهنم برهانم، حال از تو همین رامی خواهم. خدا هم می‌فرماید: من به وعده‌ی خود وفادارم. امروز از هر که می‌خواهی شفاعت کن که شفاعت تو مقبول است. آن روز فاطمه عليها السلام طبق روایت دست به شفاعت می‌گشاید و مانند مرغی که دانه‌ها را از میان خاک بر می‌چیند، دوستداران خود و فرزندان را از میان محشریان بر می‌چیند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ ابْنَيْهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ ارْزُقْنَا شَفَاعَتَهَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

الطَّاهِرِينَ

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا وَلِيَّ اللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ  
عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا  
رِضَاكُمْ، فَدِحَقِّ مَنِ اسْتَمَنَّكُمْ  
عَلَى سِرِّهِ، وَاسْتَرَ عَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ،  
وَقَرَنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ، لَمَّا  
اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي، وَكُنْتُمْ  
شُفَعَائِي،

«ای ولی خدا، حقیقت این که بین من و خداوند عز و جل گناہانی هست که چیزی جز رضایت شما آنها را از بین نمی برد. پس به حق آن کسی که شما را امین سر خود قرار داده و اداره و تدبیر امور خلقتش را به شما وا گذاشته و اطاعت امر شما را مقرون اطاعت امر خود نموده است، از خداوند عفو و بخشش گناہان مرا بخواهید و شفیعان من در نزد او باشید.»

## چرا این زیارت، جامعه نامیده شده؟

شخص زائر در این جملات از زیارت خطاب به امامی می‌کند که در حضور او این زیارت را می‌خواند. چون این زیارت از آن جهت جامعه نامیده شده است که هر امامی را می‌توان با این زیارت، زیارت کرد و لذا در حرم هر یک از امامان علیهم‌السلام که باشیم، در حضور آن حضرت هستیم و طبعاً در جملات زیارت خطاب به آن حضرت می‌کنیم ولی در عین حال، تمام چهارده معصوم علیهم‌السلام را که همه در واقع نور واحد هستند، در نظر می‌گیریم و به طور خطاب جمع می‌گوییم:

(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ التُّبُّوَةِ أَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ، أَصْفِيَاءُ اللَّهِ و...):

## گناهان، مانعی بزرگ بر سر راه انسان

ولی تنها در این جمله، خطاب به صورت مفرد است:

(يَا وَلِيَّ اللَّهِ)؛

و این شاید از آن جهت باشد که انسان وقتی در حضور شخص بزرگ و باجلالتی قرار گرفت و می‌خواهد حاجت بسیار مهمی را عرضه کند طبیعی است که خود آن شخص بزرگ را مخاطب قرار می‌دهد و عرض حاجت می‌کند، آنگاه سخن از پایگاه باعظمت خاندان آن بزرگوار به میان می‌آورد و از او به خاطر انتسابش به آن خاندان عظیم، حلّ مشکل خود را می‌طلبد. حال اینجا هم ما در حرم مطهر هر یک از امامان علیهم‌السلام که هستیم خطاب به آن حضرت کرده و حاجت بسیار مهم خود را به زبان می‌آوریم و می‌گوییم: ای ولیّ خدا که مظهر ولایت مطلقه‌ی ذات اقدس حضرت ربّ العالمین هستی و پیوسته در ارتباط با عالم ربوبیت می‌باشی؛ بین من و خدا گناهان بسیاری هست و تنها وسیله‌ی از بین بردن آنها، رضایت شما خاندان رسالت است. اینک دست من و دامان شما:

(فَبِحَقِّ مَنْ اسْتَمَنَّكَ عَلَى سِرِّهِ)؛

شما را قسم می‌دهم به حق آن خداوند بزرگی که شما را امین سرّ خودش قرار داده.

(وَ اشْتَرَعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ)؛

و کاربندگان‌ش را به شما واگذار کرده و از شما خواسته که کارساز عالم خلق باشید. جمله‌ی "اَنْتَمَنْكُمْ عَلٰی سِرِّهِ" نشان می‌دهد خدا اسراری دارد و از عهده‌ی هر کسی بر نمی‌آید که بر اسرار خدا مطلع و قادر بر حمل اسرار خدا باشد و لذا تنها شما اهل بیت نبوت را شایسته‌ی حمل این امانت دانسته است.

(اَنْتَمَنْكُمْ عَلٰی سِرِّهِ)؛

استواری دین به وسیله‌ی اهل بیت علیهم‌السلام

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیان منزلت اهل بیت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

(هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ امْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حَكْمِهِ وَ كُھُوفُ كُتْبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ اَقَامَ اِنْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ اَذْهَبَ اِنْتِعَادَ فَرَائِصِهِ)؛<sup>۱</sup>

«آن بزرگواران، جایگاه سرّ رسول و پناه فرمان او و خزینة‌ی علم او و مرجع حکمت‌های او و حافظ کتاب‌های او [از قرآن و سنت‌هایش] می‌باشند؛ آنها مانند کوه‌هایی هستند برای دین او». همان‌گونه که زمین کوه‌هایی دارد که به سبب آنها محکم و استوار می‌ماند و از هم متلاشی نمی‌شود؛ دین رسول هم به وسیله‌ی اهل بیت رسول استوار و محکم باقی مانده است؛ و گرنه با کید و مکر دشمنانش متلاشی گشته و از بین رفته بود. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مجاهدات اهل بیتش خمیدگی پشتش را برطرف ساخت و اضطراب ارکان بدنش را مبدل به طمأنینه و آرامش نمود. اگر نبود فاطمه و شوهر و فرزندان فاطمه علیهم‌السلام، دشمنان خونخوار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کمرش را شکسته بودند و اضطراب و ارتعاش در ارکان دینش انداخته بودند. پس علی و آل علی علیهم‌السلام موضع سرّ خدا و رسول خدا هستند.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱.



## قضا و قدر، اسرار الهی

اسرار خدا که از حیطه‌ی درک ما بیرون است، در نزد آن بزرگواران است. از جمله اسرار الهی، مسأله‌ی قضا و قدر است که عقول افراد بشر عادی از نیل به حقیقت آن ناتوان است و کنجکاو‌ی در آن، سبب حیرت و ضلالت انسان می‌شود. از این رو در دین مقدّس، این گونه کنجکاو‌ی‌ها مورد نهی قرار گرفته است و فرموده‌اند، شما در عالم بندگی وظایفی دارید، آنها را بشناسید و طبق آن عمل کنید و کاری به چرایی حوادث و وقایع عالم نداشته باشید که چرا مثلاً فلان محلّ، سیل و زلزله آمد، چرا خانه‌ی فقیر ویران شد و خانه‌ی غنیّ باقی ماند، چرا فلان پیرمرد که مدّت‌ها در بستر بیماری است، نه چشمش می‌بیند و نه گوشش می‌شنود، نمی‌میرد اما فلان جوان جوان رشید و سالم؛ بی‌هرگونه بیماری می‌افتد و می‌میرد. به این چراها کاری نداشته باشید؛ زیرا این امور از اسرار خدا و مربوط به قضا و قدر است و شما راهی به درک آن ندارید.

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام روز اوّل شعبان از راهی عبور می‌کردند. دیدند جمعی در مسجد نشسته‌اند و راجع به همین مسائل بحث می‌کنند و قیل و قالی به راه انداخته‌اند. امام مقابلشان ایستاد و فرمود: ای تازه کارها! شما را چه به این مطالب؟ بحث در قضا و قدر؟

(طَرِيقٌ مُّظْلَمٌ فَلَا تَسْأَلُوهُ وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَ سِرٌّ لِّلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ)؛<sup>۱</sup>

«راهی بس تاریک است؛ در آن قدم نگذارید که گم می‌شوید، دریایی عمیق است؛ در آن فرو

نروید که غرق می‌گردید، سرّنهان خداست؛ در مقام کشف آن بر نیابید که به حیرت می‌افتید».

## اسرار خدا نزد اولیای حقّ

﴿وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ اِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ﴾؛<sup>۲</sup>

«هر چیزی خزینه‌های آن در نزد ماست و ما با اندازه‌گیری حکیمانه‌ی خود آن را در عالم

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۸۷.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۱.

فرود می‌آوریم و حساب معینی دارد.»

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...﴾<sup>۱</sup>

«هر حادثه‌ای که در عالم پیش می‌آید اعم از درون و بیرون وجود شما، پیش از پیدایش آن در عالم طبع، در عالم بالا تقدیر و تنظیم شده است و سپس در این عالم به وقوع می‌پیوندد...»

شما در حد خودتان وظایف معینی دارید، طبق وظیفه عمل کنید. کاری به سرّنهان خلقت نداشته باشید. اسرار خدا در نزد اولیای خداست. در روایتی می‌خوانیم که خداوند، اولیای خود را شاهد خلق خود قرار داده و آنها را از زوایای عالم خلق آگاهشان فرموده است.

### نماز، امانت الهی در دست ما

دیگر از اسرار خدا، احکام آسمانی دین است که احدی جز خدا و اولیائش، آگاه از آن نمی‌باشند و آن را به عنوان امانت در اختیار رسول و اهل بیت رسول علیهم‌السلام قرار داده که به بندگانش ابلاغ نمایند؛ تا ما چگونه امانتداری کنیم و خیانت به امانت الهی ننماییم.

یکی از امانت‌های خدا در دست ما همین نمازی است که شبانه‌روز با آن سروکار داریم و ستون دین ما و وسیله‌ی معراج ما به سوی خداست و مستقلاً دستور حفظ آن را به ما داده و فرموده است:

﴿حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ...﴾<sup>۲</sup>

«نمازها را محافظت کنید...»

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۸.

و از جمله در اوصاف مؤمنان رستگار فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾<sup>۱</sup>

«آنانند که بر نمازهایشان محافظت دارند».

در روایت داریم که اگر انسان، نماز را سر وقت و با آداب و شرایط ظاهری و باطنی اش

بیخواند، به صورت گوهری منور بالا می رود و درباره‌ی صاحبش دعا می کند و می گوید:

(حَفَظْتَنِي حَفَظَكَ اللَّهُ)؛

«مرا خوب حفظ کردی، خدا حفظت کند».

اما اگر آن را با تأخیر از وقت و خالی از حضور قلب و توجه به جا آورد، درباره‌ی او

نفرین می کند و می گوید:

(ضَيَّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي)؛<sup>۲</sup>

«خدا ضایع کند همان طور که ضایع کردی».

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

(تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ)؛<sup>۳</sup>

به کار نماز برسید و آن را پیوسته مورد بررسی قرار دهید. درباره‌ی اش بی اعتنا و بی تفاوت

نباشید. شما که به همه‌ی امور زندگیتان می رسید و حاضر نیستید مدتی خانه‌ی خود را رها

کنید، اگر گوشه‌ای از آن خراب شود، احساس ناراحتی می کنید و تا ترمیم و تعمیرش نکنید،

آرام نمی گیرید، پس چرا به نمازتان که امانت خدا در دست شماست، این چنین بی تفاوتی از

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۹.

۲- کافی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۶۸.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۹.

خود نشان می‌دهید؟ از لحظه‌ای که به ادای این امانت می‌پردازید تا لحظه‌ای که سلام می‌گویید، از هر طرف تیر به سوی آن پرتاب می‌کنید و سوراخش می‌سازید؛ از طریق فکر زن و فرزند و طلبکار و بدهکار و خرید و فروش امتعه‌ی بازار. آیا این است معنای تعاهد و واریسی؟! حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرموده‌اند:

(لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ ذَعِرًا عَنِ الْمُؤْمِنِ مَا حَافِظَ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّهَ عَلَيْهِ وَ أَوْقَعَهُ فِي الْعَظَائِمِ)؛<sup>۱</sup>

«مادام که انسان مؤمن محافظ نمازها باشد، شیطان از او هراس دارد و به سادگی نمی‌تواند در حول و حوش او بچرخد اما همین که نسبت به نمازهایش بی‌اعتنا شد و حق آنها را ضایع کرد، شیطان بر او گستاخ می‌شود و او را به گناهان بزرگ وامی‌دارد».

### هراس شیطان از مؤمن محافظ نماز

حال این نفوذی که شیطان در تمام ابعاد زندگی ما پیدا کرده و افکار و اخلاق و اعمال ما را جولانگه خود قرار داده است، آیا از این جهت نیست که مانسبت به نمازمان، آن چنان که باید، ادای حق نکرده و ضایعش نموده‌ایم؟ این بیان امام رضا علیه السلام است که وقتی آدمی حق نماز را ضایع کرد، شیطان بر او گستاخ می‌شود و او را به گناهان بزرگ وامی‌دارد. حضرت امام سجّاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق دارند:

(فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ)؛<sup>۲</sup>

خدا یا! وقتی عمرم مرتع و چراگاه شیطان شد، از دنیا ببر و نم ببر که جز افزودن بر درکات

۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۴۳۲.

۲- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای مکارم الاخلاق.

جهنم، از عمر خود نتیجه‌ای نخواهم گرفت. فرموده‌اند:

(رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرُؤْسِيهِ فَكَرَّ مِنْ أَيْنَ وَ فِي أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ)؛<sup>۱</sup>

«خدا مشمول رحمت خود گرداند آدمی را که برای حیات پس از مرگش ذخیره فراهم کند

و آماده‌ی خانه‌ی قبرش شود و ببندیشد که از کجا آمده و در کجا هست و به کجای می‌رود»؟

قرآن مبدأ و منتهای سیر ما و مسیر و برنامه‌ی سیر را نشان داده و فرموده است:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

«...از سوی خدا آغاز حرکت کرده‌ایم و رو به سوی خدا باز می‌گردیم».

مبدأ و منتهای سیر ما خداست و مسیر ما هم مدت عمر دنیایی ما و برنامه‌ی سیر ما هم

مقررات دینی تنظیم شده‌ی از جانب خداست.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛<sup>۳</sup>

ما بحمدالله از مبدأ و منتهای سیر و از مسیر و برنامه‌ی سیر آگاهی کامل داریم ولی

متأسفانه در مقام عمل، آن چنان که باید و شاید، اهتمام و جدّ از خود نشان نمی‌دهیم و گویی

خود را موظف به ترقی و تعالی در معارف دین نمی‌دانیم و حال آن که تمام شؤون زندگی

مادی ما رو به ترقی گذاشته و کامل تر شده است. خانه‌ی خشت و گلی تبدیل به برج‌های چند

طبقه شد، اسب و الاغ و شتر جای خود را به ماشین و هواپیما و سفینه‌ی فضایی داد، چراغ موشی

مبدل به چراغ‌های برقی قوی و پرنور گردید.

تمام لوازم زندگی از هر جهت دگرگونی یافت، اما آیا نماز ما که بارزترین شؤون دینی

۱- الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، صفحه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۳- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

ماست، ترقی و تعالی داشته است؟ یا خیر، همان نمازی که در شانزده - هفده سالگی می‌خواندیم، به صورت پیکری بی‌روح و عاری از حال حضور و توجه، هم اکنون که در شصت - هفتاد سالگی می‌خوانیم همان نماز است و هیچ‌گونه تعالی روحی در آن پیدا نشده است؟! شاید هم آن روز بهتر از امروز و از نظر لطافت روح و طهارت قلب، به خدا و اولیای خدا نزدیک‌تر بودیم!

طی شش منزل برای رسیدن به مقصد لازم است

به هر حال از این حقیقت نباید غفلت کنیم که ما مسافری هستیم و شش منزل باید طی کنیم تا به مقصد برسیم.

منزل اول صُلب پدران بوده است که خدا می‌فرماید:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿۱﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿۲﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ

التَّرَائِبِ ﴿۳﴾؛

«انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهنده که از بین صلب و ترائب

بیرون می‌آید».

منزل دوم ارحام مادران:

﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...﴾؛<sup>۲</sup>

«او [خدا] کسی است که شما را در رحم مادران، آن‌گونه که می‌خواهد، تصویر می‌کند و

صورت می‌بخشد...».

۱- سوره‌ی طارق، آیات ۵ تا ۷.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶.

منزل سوّم همین دنیا است که از تولّد تا وفات در آن پیش می‌رویم.

منزل چهارم، عالم برزخ است که می‌فرماید:

﴿...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۱</sup>

«...از پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند».

منزل پنجم محشر است:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ...﴾<sup>۲</sup>

«روزی که همه‌ی شما را گردآوری می‌کند...».

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾<sup>۳</sup> قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ

بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾<sup>۴</sup>

«آن روز در صور دمیده می‌شود و ناگهان همه‌ی آنها از قبرها بیرون آمده و شتابان به سوی

موقف حساب می‌روند و می‌گویند، ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این

همان چیزی است که خداوند رحمان وعده داده است و رسولان او راست گفتند».

و منزل ششم، بهشت و یا جهنّم است:

﴿...فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾<sup>۴</sup>

«...گروهی در بهشت و گروهی در جهنّم، مسکن می‌گزینند».

آن روز خطاب می‌رسد:

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۰.

۲- سوره‌ی تغابن، آیه‌ی ۸.

۳- سوره‌ی یس، آیات ۵۱ و ۵۲.

۴- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

﴿وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

«امروز ای تبهکاران، [از صف نیکوکاران] جدا شوید».

﴿...فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ...﴾<sup>۲</sup>؛

«...دیواری بینشان کشیده می شود...».

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ...﴾<sup>۳</sup>؛

«آن روز، روز جدایی نیکان از بدان است و اختلاطی در کار نیست...».

### به خود خیانت نکنیم!

حاصل آن که: احکام آسمانی خدا در دست ما امانت است؛ نکند که در امانت خدا

خیانت کنیم. قرآن حکیم می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup>؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و رسول خیانت نکنید و [نیز] به امانت‌های خودتان

خیانت ننمایید؛ در حالی که خود متوجه‌اید و می دانید».

خیانت در مورد خدا و رسول، در واقع خیانت به خود شماست و کلاه سر خودتان

می گذارید و نمی فهمید.

از مرد بزرگی نقل است، به یاران و حضار مجلسش می گفت، مراقب باشید این دهاتی‌ها

که نزد شما می آیند و با شما معامله می کنند، کلاه سرتان نگذارند. آنها گفتند: ما در کار

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۹.

۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۳.

۳- سوره‌ی مرسلات، آیه‌ی ۳۸.

۴- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۷.



خودمان ورزیده ایم، ما سر آنها کلاه می گذاریم، نه آنها سر ما! او گفت، منظورم همین است. شما از آنها پول می گیرید و جیبشان را خالی می کنید اما آنها از شما ایمان می گیرند و قلبتان را خالی می کنند و حسابی کلاه سرتان می گذارند.

﴿...اِشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ...﴾؛

«...ضلالت را با هدایت مبادله می کنند و از تجارت خود سودی نمی برند...».

### هشدار به آنانی که با بیت المال سروکار دارند

کمترین خیانت در دنیا، روز قیامت مجسم می شود و روی دوش خائن سوار می شود. حتی عجیب این که فرموده اند، اگر کسی شتری را دزدیده باشد، در روز قیامت در حالی که شتر را بر دوش دارد، وارد محشر می شود، شتر نعره می کشد و رسوایش می کند.

غزوه ای پیش آمد و مسلمانان غنایمی از کفار گرفتند. غنایم، مال عموم مسلمین است و باید میان همه تقسیم شود. بعضی ممکن بود زیاد مراعات نکنند و چیزی را برای خود پیش از تقسیم بردارند، از این رو منادی از جانب رسول خدا در میان لشکریان ندا کرد: کسی حتی یک سوزن یا یک نخ، قبل از تقسیم بیت المال برده است بیاورد، چرا که همه در آن سوزن و نخ شریکند. آن را کوچک نشمارید. شخصی آمد و یک مشت موی بز آورد و عرض کرد: یا رسول الله! می خواستم با اینها پالان شترم را بدوزم. پیامبر ﷺ فرمودند: همه در این موی بز شریکند و من هم سهم دارم. من سهم خودم را بخشیدم ولی باید حساب کنید که دیگران نیز سهم دارند و این باید حساب شود. آن شخص گفت: عجب! من فکر نمی کردم این قدر سختگیری در کار باشد؛ اصلاً از آن گذشتم.

آری:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۲۷﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۲۸﴾﴾؛

مطلب، بسیار باریک و سنگین است. دین مقدس آن قدر دقیق است که یک مواز بیت‌المال مسلمین در دست کسی به حساب گذاشته می‌شود پس وای بر آن کسی که با بیت‌المال مسلمین خانه و مغازه و فرش و اتومبیل و... برای خود تهیه کند.

رضایت اهل بیت علیهم‌السلام لازمه‌ی کسب محبوبیت نزد خدا

امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان حکومتش شبی به حساب بیت‌المال می‌رسید و شمعی روشن کرده بود. طلحه و زبیر وارد شدند و مطلبی خصوصی به میان آمد. حضرت فوراً شمع را خاموش کرد و فرمود: این چند شعله مال بیت‌المال مسلمین است و صرف آن برای مطلب خصوصی، خیانت به بیت‌المال است.

حال مادر مقام استغاثه و استمداد از امامی که مشرف به زیارتش شده‌ایم، عرض می‌کنیم:

(يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ)؛

ای ولی خدا! ای کسی که مظهر ولایت مطلقه‌ی ذات اقدس الله - عزوجل - می‌باشی! حقیقت این که بین من و خدا گناहانی بزرگ و فراوان حائل شده و سبب محرومیت و محجوبیت من از لقای خدا گردیده است و هیچ وسیله‌ای برای از بین بردن آن حائل، سراغ ندارم جز رضایت خاطر شما خاندان کرم.

(فَبِحَقِّ مَنْ اٰثَمَنَكُمْ عَلٰى سِرِّهِ وَ اسْتَرْعَاكُمْ اَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرْنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا

اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شَفَعَائِي)؛

اینک شما را قسم می‌دهم به حق آن خدایی که شما را امین سر خود قرار داده و اصلاح امور خلقتش را واگذار به شما کرده و طاعت شما را مقرون طاعت خود نموده است، در نزد خدا شفیع من باشید و آمرزش گناهانم را از او بخواهید.

(مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ)؛

«چه آن که من مطیع فرمان شما هستم؛ هر کس شما را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس شما را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است؛ هر کس شما را دوست داشته، خدا را دوست داشته و هر کس با شما دشمنی ورزد، با خدا دشمنی ورزیده است.»

آخرین دعا: کسب عرفان اهل بیت علیهم السلام

آنگاه شخص زائر رو به خدا کرده و عرض می‌نماید:

(اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي)؛

«بارها! من اگر شفیعان و واسطه‌هایی در نزد تو مقرب تر از محمد و آل محمد که ائمه‌ی ابرار و پیشوایان نیکانند، می‌یافتم، به طور حتم، آنان را شفعیای خود قرار می‌دادم.»

(فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبَتْ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِي زُمْرَةِ الْمُرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ)؛

اینک که محبوب تر و مقرب تر از محمد و آل محمد علیهم السلام نزد تو کسی نیست، تو را قسم می‌دهم به حق آنها؛ همان حقی که تو خود از باب تکریم آنها برای آنها مقرر فرموده و ادای آن را بر خود لازم دانسته و فرموده‌ای:

﴿... كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

«... مؤمنان، حقّ نصرت بر ما دارند».

آری! تو را قسم می دهم به حقّ آنها که به عہدہ گرفته ای، مراد ر جملہ ی عارفان به حقّشان داخل کنی و در زمرہ ی رحمت یافتگان به شفاعتشان به حساب آوری.

(و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ (تَسْلِيمًا) كَثِيرًا وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ)<sup>۲</sup>؛

اینجا شرح زیارت جامعہ به پایان رسید و خدا را به این موفقیت سپاسگزاریم.  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ شَفَاعَتَهُمْ وَ لَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَ آخِرًا  
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

## فهرست مطالب

۷	..... سخن ناشر
۹	..... تقریظ مؤلّف محترم
۱	..... مفهوم تقدیه

۱- سوره ی روم، آیه ی ۴۷.

۲- جملات پایانی زیارت جامعہ ی کبیرہ.

- ۲..... مفهوم تفدیه‌ی مجازی
- ۳..... موضوع "فدا" از نگاه قرآن
- ۴..... ابراهیم فدای حسین بن علی علیه السلام
- ۵..... جزع حضرت ابراهیم علیه السلام از نحوه‌ی شهادت امام حسین علیه السلام
- ۶..... ماه ذیقعدہ، ماه توبه و آمادگی
- ۷..... کیفیت نماز در ماه ذیقعدہ
- ۸..... برکات تشییع جنازه‌ی مؤمن
- ۹..... عرضہ‌ی اعمال شیعیان؛ هر صبح و شام بر امام علیه السلام
- ۱۱..... در شهادت خود صادق باشیم
- ۱۲..... فقط تسلیم محض معصوم علیه السلام
- ۱۳..... امتیاز انبیاء و اولیاء با علمای بشری
- ۱۴..... صلابت رأی انبیای الهی علیہم السلام
- ۱۷..... پاسخ روشن و محکم شیعه به روشن فکرما بان
- ۱۸..... در مقابل امام علیه السلام اینگونه باید بود
- ۱۹..... دو رکن اساسی مذهب تشیع
- ۲۰..... چکیده‌ی معارف دین در نوشته‌ی امام هشتم علیه السلام
- ۲۱..... کم‌رنگ شدن تولی و تبری در بین شیعیان!
- ۲۲..... عزت و جلال معنوی امام صادق علیه السلام
- ۲۴..... تأثر شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت حضرت حمزه علیه السلام
- ۲۷..... لازمه‌ی عقلی اعتقاد به اهل بیت علیہم السلام
- ۲۷..... پاسخ به يك انتقاد
- ۲۹..... حیات روح پس از انقطاع از بدن
- ۳۰..... اشراف ارواح مطہر امامان علیہم السلام به ابدان مقدس خود
- ۳۰..... ضرورت حفظ آداب زیارت مشاهد مشرفه

- ۳۲ ..... بی‌ثمر بودن خواندن نماز با روح اجنبی
- ۳۳ ..... برای زیارت، ابتدا تحصیل طهارت
- ۳۴ ..... حلّ مسأله با استمداد از نماز!
- ۳۴ ..... تأثیر معنویّت قبور ائمه علیهم‌السلام بر اطرافشان
- ۳۵ ..... حرمت خاصّ مشهد مقدّس
- ۳۷ ..... توسّل، قانون نظام خلقت
- ۳۸ ..... کمال موجودات با توسّل
- ۳۹ ..... تفاوت نگاه مؤمنان و مادی مسلکان
- ۴۰ ..... دعوت قرآن به توسّل
- ۴۱ ..... برترین وسیله‌ی توسّل
- ۴۲ ..... اهل بیت اطهار علیهم‌السلام وسیله‌ی تقرّب انسان به خداوند
- ۴۳ ..... ای شیعیان! تطهیر جان قبل از ورود به آن جهان
- ۴۴ ..... نجات از جهنّم به برکت توسّل به اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۴ ..... پاسخی به اشکال اهل تسنّن در حقّ دار بودن مؤمن
- ۴۵ ..... پاسخ به اشکال دیگر در استشفاع از معصومین علیهم‌السلام
- ۴۶ ..... چرا از خدا درخواست نمی‌کنید؟
- ۴۷ ..... تلاش دشمنان برای کوچک نشان دادن مقام امام جواد علیه‌السلام
- ۴۸ ..... ما اهل بیت علیهم‌السلام را با دیگران مقایسه نکنید!
- ۴۹ ..... خضوع عارفانه‌ی علیّ بن جعفر نزد امام جواد علیه‌السلام
- ۵۱ ..... نصرت امام معصوم علیه‌السلام در چهار مرحله
- ۵۱ ..... درک حقیقت مرگ و حیات در عالم هستی
- ۵۳ ..... از نظر قرآن، کافر مرده‌ای بیش نیست
- ۵۳ ..... مؤمن، زنده به حیات انسانی
- ۵۴ ..... بهشتی شدن انسان در سایه‌ی حکومت عقل

- ۵۴ ..... دین بدون روح ولایت مرده است
- ۵۵ ..... حیات اسلام و قرآن فقط به دست ولیّ زمان علیه السلام
- ۵۶ ..... احیای دل‌ها با حیات قرآنی
- ۵۸ ..... ایام الله، روزهای ظهور و بروز قدرت خدا
- ۵۹ ..... به چه روزهایی ایام الله اطلاق می‌شود؟
- ۶۰ ..... اقامه‌ی عدل الهی به وسیله‌ی اهل بیت اطهار علیهم السلام
- ۶۱ ..... قصه‌ای جالب در بیان نمونه‌ای از عدل خدا
- ۶۲ ..... آیا ما در بیان این عبارات صادقیم؟
- ۶۳ ..... همچون آن نخ‌ریس بیهوده‌کار نباشیم!!
- ۶۷ ..... واژه‌ی بزرگان دین از سوء خاتمه
- ۶۸ ..... دعا برای ثابت قدم بودن در صراط مستقیم
- ۶۹ ..... هیچگاه مغرور به نعمت مباش
- ۷۰ ..... داستان بلعم باعورا، عبرتی برای مؤمنان
- ۷۱ ..... شخصیت‌های روحانی، بیشتر در معرض خطر لغزش
- ۷۳ ..... ضرورت اعتقاد اجمالی به اصل رجعت
- ۷۴ ..... مصداقی از رجعت در قرآن کریم
- ۷۵ ..... رجعت غزیر پیامبر علیه السلام
- ۷۶ ..... مقصود از این آیه روز قیامت نیست
- ۷۶ ..... رجعت که منحصر به ائمه علیهم السلام نیست
- ۷۷ ..... شرافت محشور شدن با بزرگان سنخیت می‌خواهد
- ۸۰ ..... صفای دل مرحوم سید بحر العلوم (رض)
- ۸۱ ..... بهره‌جستن از فرصت‌های طلایی ماه مبارک رمضان
- ۸۴ ..... تفاوت عدّ با احصاء
- ۸۵ ..... احصای ثنای اهل بیت علیهم السلام غیر ممکن است

- اختلاف ما با اهل تستن در مفهوم واژه‌ی "مولی" ..... ۸۶
- موقعیت زمامدار کشور در نگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام ..... ۸۷
- مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است ..... ۸۸
- آیا عقلانی است که بگوییم ولایت در حدیث غدیر یعنی دوستی؟! ..... ۸۹
- معرفی امیرالمؤمنین علی علیه السلام توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۹۰
- من کجا و وصف شما کجا؟ ..... ۹۱
- شان امام علیه السلام والاتر از عقل و درک مردم ..... ۹۲
- سودمندی محبت اهل بیت علیهم السلام در مواقع حساس ..... ۹۳
- مقصود از رُسل ..... ۹۶
- فرق بین نزول و هبوط ..... ۹۷
- احاطه‌ی اهل بیت نبوت به تمام احکام و شرایع آسمانی ..... ۹۸
- سعادت ابدی ما در گرو معرفت به اهل بیت علیهم السلام ..... ۹۹
- تجلی حضرت جبرئیل علیه السلام بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۱۰۱
- شما اهل بیت علیهم السلام نخستین مخلوق خداوندید ..... ۱۰۱
- رفع غصه به سبب زیارت حضرت رضا علیه السلام ..... ۱۰۳
- خوش‌ترین حال شیعه‌ی مؤمن در لحظات احتضار ..... ۱۰۴
- شکوفایی چهره‌ی سید اسماعیل جمیری در لحظه‌ی احتضار ..... ۱۰۵
- احاطه‌ی علمی اهل بیت اطهار علیهم السلام ..... ۱۰۸
- افضلیت امامان معصوم علیهم السلام از انبیای پیشین ..... ۱۰۹
- ناتوانی ما از تشخیص تفاوت نبوت و امامت ..... ۱۱۰
- ناتوانی ما از درک اسرار امامت ..... ۱۱۰
- نابجایی این‌گونه سؤالات! ..... ۱۱۱
- تجلی حضرت جبرئیل بر انبیاء به حسب مراتب آنها ..... ۱۱۲
- ولایت حضرت علی علیه السلام بر تمام انبیاء و رسل ..... ۱۱۳



- ۱۱۴ ..... تعبيرات نارسا و نامناسب ما از معصومين عليه السلام
- ۱۱۵ ..... دعوت به سوى خدا، كار اصلی پيامبر عليه السلام
- ۱۱۶ ..... مرا با دنيا چه كار؟! .....
- ۱۱۷ ..... روز قيامت تنها حسب و نسب من ثابت و باقى است .....
- ۱۱۸ ..... محبت، اساس كار من و علم سلاح من .....
- ۱۱۹ ..... نادانى مرد اعرابى و بزرگوارى رسول اكرم عليه السلام
- ۱۲۰ ..... آشنائى با وظايف خود در شرايط گوناگون .....
- ۱۲۱ ..... نتيجه‌ى شرح صدر و مهربانى .....
- ۱۲۲ ..... دعای امام صادق عليه السلام در حق همسايه‌ى خود .....
- ۱۲۴ ..... زيارت جامعه‌ى كبيره مورد تأييد است .....
- ۱۲۵ ..... نظر علمای شيعه درباره‌ى زيارت جامعه‌ى كبيره .....
- ۱۲۵ ..... الف: مرحوم علامه مجلسى .....
- ۱۲۶ ..... ب: مرحوم فيض كاشانى .....
- ۱۲۶ ..... ج: مرحوم شيخ صدوق .....
- ۱۲۷ ..... مكاشفه‌ى مرحوم مجلسى در حقايق زيارت جامعه .....
- ۱۲۸ ..... نامه‌اى به خط مبارك امام حسن عسكرى عليه السلام .....
- ۱۳۰ ..... تمام كائنات مطيع و تسليم اهل بيت اطهار عليه السلام .....
- ۱۳۱ ..... پاسخ به يك سؤال! .....
- ۱۳۳ ..... ظهور قدرت ولايى امام هفتم عليه السلام در مجلس هارون .....
- ۱۳۴ ..... ظهور فضيلت و عظمت امام عسكرى عليه السلام در زندان .....
- ۱۳۵ ..... احترام ويژه‌ى وزير اوّل خليفه‌ى عباسى به امام عسكرى عليه السلام .....
- ۱۳۶ ..... اعتراف وزير عباسى به حقايق امام عسكرى عليه السلام .....
- ۱۳۷ ..... انتشار خبر شهادت امام عسكرى عليه السلام در سامرا .....
- ۱۴۰ ..... خدا، هستى بخش تمام آسمان‌ها و زمين .....

- ۱۴۱ ..... مراتب نور
- ۱۴۱ ..... الف: نور خدا
- ۱۴۲ ..... ب: نور پیامبر اکرم ﷺ
- ۱۴۲ ..... ج: نور قرآن
- ۱۴۲ ..... د: نور ایمان
- ۱۴۳ ..... ہ: نور امامان معصومین علیہم السلام
- ۱۴۳ ..... نورانیت زمین به سبب وجود شما
- ۱۴۵ ..... معانی اشراق
- ۱۴۶ ..... نور حضرت مهدی موعود علیہ السلام روشنگر زمین و زمان
- ۱۴۷ ..... ناتوانی ذہن ما از درک حقایق
- ۱۴۸ ..... ولایت یعنی پذیرفتن امامت معصومین علیہم السلام
- ۱۴۹ ..... عبور از صراط فقط با ولایت حضرت علی علیہ السلام
- ۱۵۱ ..... منکران ولایت، مغضوب خدا
- ۱۵۱ ..... بشارت امید آفرین مولای متقیان حضرت علی علیہ السلام
- ۱۵۴ ..... غفلت یعنی فراموشی مقصد
- ۱۵۵ ..... روح دین، ولایت علی و آل علی علیہم السلام
- ۱۵۶ ..... سه گروه مغضوب خدا در روز قیامت
- ۱۵۷ ..... این گونه محبت خود را امتحان کنید
- ۱۵۸ ..... علی با حق است و حق با علی است
- ۱۵۹ ..... معانی رضوان
- ۱۶۱ ..... یافتن، غیر از یافتن است
- ۱۶۳ ..... درک لذات روحانی فوق تصور است
- ۱۶۴ ..... فواید و برکات شب زنده داری
- ۱۶۶ ..... اطمینان به امامت امام حسن عسکری علیہ السلام

- ۱۶۸ ..... استبصار یحیی به امامت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۱۷۰ ..... معنای دقیق تفدیه
- ۱۷۱ ..... معنای کنایه تفدیه
- ۱۷۲ ..... ضرورت حضور طرف مقابل در تفدیه‌ی حقیقی
- ۱۷۳ ..... آیا ممکن است تفدیه، تنزیلی باشد؟
- ۱۷۴ ..... نماز حسین بن علی علیه السلام کجا و نماز دیگران کجا؟! .....
- ۱۷۶ ..... ویژگی‌های نماز واقعی
- ۱۷۷ ..... دگرگونی حال رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نماز
- ۱۷۸ ..... حلاوت ذکر اسامی بزرگان دین
- ۱۸۰ ..... امتیاز خاص اسم علی در بین اسامی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام
- ۱۸۰ ..... فاصله‌ی خود را با پیشوایان معصوم کم کنیم
- ۱۸۲ ..... دل پر خون امام امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم زمان خود
- ۱۸۳ ..... و دل پردرد امام حسین علیه السلام در روز عاشورا
- ۱۸۵ ..... رمز تقدّم تعلیم بر آفرینش
- ۱۸۶ ..... نعمت ممتاز بیان
- ۱۸۷ ..... خدمت و خیانت زبان
- ۱۸۸ ..... زبان، سعادت‌ساز یا سعادت‌سوز؟
- ۱۸۹ ..... زبان، تابع روح انسان
- ۱۹۰ ..... زبان، معرف شخصیت انسان
- ۱۹۱ ..... نورانیت کلام ائمه علیهم السلام
- ۱۹۲ ..... موعظه‌ی نورانی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- ۱۹۳ ..... سخن ابن جوزی درباره‌ی صحیفه‌ی سجّادیّه
- ۱۹۴ ..... امیدبخشی امام سجّاد علیه السلام به زُهری
- ۱۹۶ ..... فرمان شما رشد‌آفرین است

- ۱۹۷ ..... مفهوم وصیت
- ۱۹۷ ..... وصیت شما اهل بیت علیهم‌السلام به مردم تقواست
- ۱۹۸ ..... تقوا چیست؟
- ۱۹۹ ..... تنها توشه‌ی ما قلب سلیم است
- ۲۰۰ ..... تقوا، جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت
- ۲۰۰ ..... صراط دین بر روی شهوات دنیا کشیده شده است
- ۲۰۲ ..... تقوا، راه عبور از پیچ و خم‌های زندگی
- ۲۰۳ ..... مراتب تقوا
- ۲۰۴ ..... نمونه‌ای متعالی از چهره‌های متقی
- ۲۰۵ ..... مفهوم عادت و سجیه
- ۲۰۶ ..... مدح و ستایش خاندان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم در قرآن
- ۲۰۸ ..... سؤال معنادار حضرت زینب علیها‌السلام از پدر در خردسالی
- ۲۰۹ ..... وصایای دلسوزانه‌ی مادر به دختر دل‌بند خود
- ۲۱۱ ..... تفاوت گفتار انبیاء و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام با گفتار بشر عادی
- ۲۱۲ ..... انبیاء در گفته‌ی خود هیچ تردیدی ندارند
- ۲۱۴ ..... خطای بشر در دید و رأی
- ۲۱۵ ..... تنها ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام رأیشان قابل اعتماد است
- ۲۱۶ ..... چشمان تیزبین و عاقبت‌نگر مولا علی علیه‌السلام
- ۲۱۷ ..... عاقبت‌اندیشی مرد خردمند
- ۲۱۹ ..... صبر بی‌مانند مولای متقیان علی علیه‌السلام
- ۲۲۱ ..... مراد از بلا
- ۲۲۲ ..... چرا زندگی ما با بلا توأم است؟
- ۲۲۳ ..... مفاهیم بلا
- ۲۲۴ ..... الف: به معنای رنج و محنت

- ۲۲۴ ..... ب: به معنای نعمت.
- ۲۲۴ ..... ج: به معنای آزمایش و امتحان.
- ۲۲۵ ..... تفاوت "عدّ" و "احصاء" .....
- ۲۲۶ ..... با این ناتوانی چگونه قادر به ثنای شما هستم؟
- ۲۲۷ ..... فرق بین ذلّ و ذُلّ .....
- ۲۲۸ ..... اقسام عزّت .....
- ۲۳۰ ..... دوری از ذلّت جهل و کفر به برکت اهل بیت علیهم السلام .....
- ۲۳۱ ..... چگونگی ملاقات اسکندر با دیوژن زاهد و حکیم .....
- ۲۳۲ ..... عزّت و ذلّت واقعی چیست؟ .....
- ۲۳۳ ..... چگونگی رهایی مختار ثقفی از آتش جهنّم .....
- ۲۳۴ ..... چشم امید همه‌ی ما به عنایت مولا یمان سیدالشهداء علیه السلام .....
- ۲۳۵ ..... شهادت غلام سیاه در رکاب سیدالشهداء علیه السلام .....
- ۲۳۷ ..... منتفی بودن توحید بدون ولایت .....
- ۲۳۸ ..... کمال توحید با موالات اهل بیت علیهم السلام .....
- ۲۳۹ ..... چیستی نعمت و نعمت .....
- ۲۴۰ ..... برکات کثیر موالات اهل بیت علیهم السلام .....
- ۲۴۱ ..... مفهوم مقام .....
- ۲۴۱ ..... حزن مکرّر آل محمّد علیهم السلام .....
- ۲۴۳ ..... انصراف از اجرای تصمیم شیطانی .....
- ۲۴۴ ..... چگونگی کسب مقام معنوی .....
- ۲۴۵ ..... سیر تحوّلات روحی در قالب يك مثال .....
- ۲۴۶ ..... مقام محمود برای اهل بیت علیهم السلام در تمام صفات کمالی .....
- ۲۴۷ ..... مقام شفاعت کبریٰ .....
- ۲۴۸ ..... نقش والای نماز شب در رشد معرفتی انسان .....

- ۲۴۹ ..... ثواب بی‌شمار نماز شب
- ۲۴۹ ..... پر خوردن، یکی از موانع توفیق
- ۲۵۱ ..... گریستن بر مظلومیت ابا الفضل علیه السلام رواست
- ۲۵۲ ..... مفهوم موالات و معالم
- ۲۵۳ ..... سعادت‌مندی در گرو پیمودن راه صحیح دین
- ۲۵۴ ..... انحراف در اعتقاد چگونه پدید می‌آید؟
- ۲۵۴ ..... معالم دین فقط اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
- ۲۵۵ ..... از برکات موالات اهل بیت علیهم السلام اصلاح مفاسد دنیایی
- ۲۵۶ ..... تنازع بقا یا تعاون در بقا؟
- ۲۵۸ ..... رحمت گسترده‌ی الهی بر سر عالم و آدم
- ۲۵۹ ..... پیام رسول اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه
- ۲۶۱ ..... مفهوم دیگری از دنیای صالح
- ۲۶۲ ..... وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام در دل مؤمنان
- ۲۶۳ ..... حفظ راه خدا با مودت جامعه‌ی بشری به اهل بیت علیهم السلام
- ۲۶۴ ..... شعر سوزناک شاعر دلسوخته‌ی عرب
- ۲۶۶ ..... وجه تسمیه‌ی حواریین
- ۲۶۷ ..... مراقبت اعتقادی شیعه‌ی امامیه
- ۲۶۸ ..... چه کسانی در زمره‌ی شاهدین قرار می‌گیرند؟
- ۲۶۹ ..... تذکری تکان دهنده در سوره‌ی مبارکه‌ی عصر
- ۲۷۰ ..... شیوه‌ی صاحب‌نظران در مواجهه با معارف الهی
- ۲۷۲ ..... وسوسه‌های شیطان همواره در کمین انسان
- ۲۷۳ ..... قلب همواره در حال انقلاب
- ۲۷۴ ..... این نشان نفاق نیست!
- ۲۷۵ ..... خدایا! از شر شیطان به تو پناه می‌بریم

- ۲۷۷ ..... از سوء خاتمه به خدا پناه می‌بریم
- ۲۷۸ ..... عاقبت شوم بر اثر سه رذیله
- ۲۷۹ ..... نور خدا در آسمان‌ها و زمین، اهل بیت اطهارند
- ۲۸۰ ..... چشم دل مؤمن، همواره بینا و روشن است
- ۲۸۰ ..... چگونگی نگارش کتاب عیقات الانوار
- ۲۸۳ ..... مقام رفیع و عظیم حضرت فاطمه علیها السلام نزد خدای متعال
- ۲۸۶ ..... چرا این زیارت، جامعه نامیده شده؟
- ۲۸۷ ..... گناهان، مانعی بزرگ بر سر راه انسان
- ۲۸۸ ..... استواری دین به وسیله‌ی اهل بیت علیهم السلام
- ۲۸۹ ..... قضا و قدر، اسرار الهی
- ۲۸۹ ..... اسرار خدا نزد اولیای حق
- ۲۹۰ ..... نماز، امانت الهی در دست ما
- ۲۹۲ ..... هراس شیطان از مؤمن محافظ نماز
- ۲۹۴ ..... شش منزل برای رسیدن به مقصد لازم است
- ۲۹۶ ..... به خود خیانت نکنیم!
- ۲۹۷ ..... هشدار به آنانی که با بیت‌المال سروکار دارند
- ۲۹۸ ..... رضایت اهل بیت علیهم السلام لازمه‌ی کسب محبوبیت نزد خدا
- ۲۹۹ ..... آخرین دعا: کسب عرفان اهل بیت علیهم السلام